

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228418

UNIVERSAL
LIBRARY

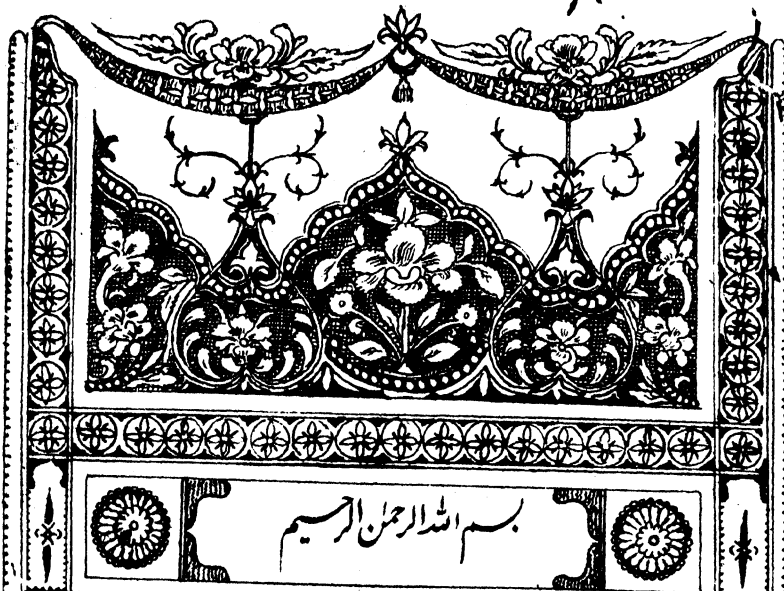
سبحان الله انما هو الله
 بغير شريك له
 سبحان الله انما هو الله
 بغير شريك له

كتاب الامام محمد بن ابي جعفر
 الصادق عليه السلام في فضائل
 ائمه الهدى عليهم السلام



مؤلفه جليله الامام محمد بن ابي جعفر
 الصادق عليه السلام

مطبعه سنين ١٢٠٠ قمرية
 مطبعه سنين ١٢٠٠ قمرية



حمد بی پایان شایان منشی پذیریت که در انشای عالم شش جبت محتاج بفکر و مشاوت
 نبوده هر فرد خلقت را با کمال صور حکمت پیدا نمود و انسان خاکی را با حسن تقویم و فرمان
 شرف و تکریم بسالار دیدار آنکه خاص اختصاص بخشیده مهبط انوار و منظر اسرار خویش
 فرمود جل جلاله و هم نواله جائیکه بادیان سبل بعینه کرده انبیاء و رسل سیمای خاتمهم و افضلهم
 علیه علیهم اکمل الصلوة و التسلیما تادهم با و پا طلاق را در بیدار ناپیدا کنار محبت پی
 معترف بلا احصی ثناء علیک گردیده اند و دیگر کس لب عوی چه تواند کشود و نیت شایگان
 و در خجابت سالت آبی که بمصدق رحمة للعالمین از فیض عیم و لطف جسم خود هم در دنیا شکر
 با منون ضلالت را بشا بهره رشاد و هدایت با بشارت کفالت رسانیده و هم و عینی گرفتار
 اقسام اسقام خاص نامجو را بدار انشای مقام محمود از جاندار و شفاعت کبری یاد او فرمود

بعد غسل صحت اثر بر لب کوثر فایز نزهتگاه جنت الماوی کردانیده صلوة الله وسلامه
 علیه علی آله و صحبه و من تابعه و انتهی الیه هرگاه که خالق کیتا بتعظیم و توصیف آن محبوب
 بے همتا در آیات قرآنی و احادیث قدسی ذات تقدس آیات را مقصود آفرینش برود عالم
 و منظر صفات کبرائی و خلق عظم فرموده که اجمال که حرفی از دفتر مراتب کمال نبوی رقم نواندزد
 تا با حصص آن چهره و مبتی فرموده مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که تا وسیع امکان بشر
 حق نفی مصطفوی ادا کرده بسند و کافی است **س** یا صاحب الجلال یا سید البشر و چه حکم
 المنیر لقد نور القمرب لایکین الشارکماکان حقّه بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر
 و درود و فراوان سزاوار حضرت آل اطهار و صحاب اختیارش که بسند احادیث بسیار در اوقات
 ایشان بایه صلاح و فلاح هر دو جهان و جزو لاینفک امیان آمده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 اما بعد سگیویر بنده آثم ناچیز محمد عبد العزیز غفر له الله العزیز ابن مولوی
 حاجی غلام زین العابدین المعروف بسلطان میان ابن قاری غلام حسین المخاطب ^{چنان} فی الزمان
 اسکنا الله تعالی بمجوده الجنان که حضرت قبله گاهی هر حرم چنانکه در تحقیق زبان فاروق مدقق لطافت
 شعری و انشا و کمال انکار و حسن تدوین تفهیم و آموزش گامی ماهر و متبحر مشهور و ممدوح نزدیک
 و دور بودند که الشمس نصف النهار محتاج بشریح و اظهار نیست جایکه گننه مشتاتان این فن
 که در کتب سخن ایجاد منصب نهادی داشتند و هر یک وقت کلمه طراز و قدرت انشا پر داز
 آن زینت افزا سندی پرور سر بگرمایان اعتراف خابره باشند من ثرو لیده بیایا و بصیرت
 چه طاق که قدر قیمت آن گنجینه جواهر ثنات و نصاحت شناسم و ناآشنا با غم غوا سی آن

بخلاف خوارزانیت و بلاغت پردازم و ای حسرت بر او اثری نداشت که با وجود اصرار شفقت
 او عجب ممتده آنحضرت که نعمت بی بدل بود عمر عزیز و قابوی فرصت در غفلت و بطالت
 از دست رفت چنانکه نه از راه مردم این بلده حیدرآباد و هم مدراس که همنوعی قاید شوق و ثوق
 اساسن با مردمی سابق تر بهست آن مصداق خیر الناس من ینفع الناس بشهرستان
 فضل کمال بی قیاس فرسیدند من گریخته بخت گم کرده راه رخت یک بخت در تیره جهالت
 سخت در مانده هنوز بخمال باطل سعادت روزگار جفا کار غفلت پرور و در خواب غفلت سراسر
 مد هوش و بخت پروردم که بیک ناگاه آن سایه هما پایگاه در ماه رمضان المبارک سال پارس
 بعارضه سوره تنفس و استمقا و غیره بیمار شسته بتاریخ هشتم شهر شوال المکرم ۱۲۹۰ هجری
 صلیه الله علیه و سلم بابر تکه کمال استقلال حسن ایقان و نور ایمان سازم ریاض جنان و حریم وصال
 محبوب حقیقی جاودان گردیدند ان الله وانا الیه راجعون در ماتم این مصیبت عظمی جان گسل که
 من سدارت قمار مدرسه دارالعلوم و محفل فاضلت و افادت این مرز بوم را به رونق و سر
 نمود آنقدر دست تاسف طالبان و شایقان بل سایر سنی پروران زیر دندان تافت
 به پایان فرسود که همدوم خون آلودایس و حرمان حصون مبود و فستیکه احوال و دستان شاگردان
 چنین بوده باشد که گوئی اکثری البرک ناگوار بیدان جان بقدر خوشگوار آمده تباهی این گریخته
 روزگار ناچار چه پرسیدن دارد تا بگویم کوتاهی قسمت ازلی از سعادت ظل عا آن های امج
 سایه گستره که در کمالات ظاهری و باطنی مصداق اشفاق پدری بر تران با و هم راعطاف
 بتعارف مقرر بود و غفور آن شباب محروم و دل کباب گردیده ام در چنگل با الام و حوادث فلکی

که کشیده نمیشوم و در چه احزان و مصائب نبوی که گرفتار نیم روزی نیست که خون جگر روزی
 نیست و شبی فی که از دود آه بر سرم منت و کسوز نیست بمصدان خسر الدنیا و الآخرة نه غمغمی
 توقع نجاتی و کرامتی و نه در دنیا سرمایه سعادت یا سامان راحتی و بهر انتقام آن کشنده
 اکنون زین که دشت به آسوده چند روز به پشت پدر مرا به و چنین حالت سر سر ملالت که از
 دست بیدستگاهی کار نمی کشد باری نعمتاً صورت یک گونه ربائی ازین دل گرفتگی بسیار سن
 مواهب سبب غمی جلوه نمود و نمود اعنی شفق محسنی سر دفتر عالی بهتان منظر لطیف و احسان
 حاجی کرمان محمد قاسم صاحب مد الله الوهاب از غایت عطوفت و علو همت و خلوص
 مودت باین عزت زین غم و سکنت فرمودند که مفاد حضرت مغفور چنانکه در مقامات فصاحت
 منشور منشور ادب آموزی و نکته اندوزی نزدیک دورست برابر باب انش و پیش محجب مستور
 نیست تا کی چنین لالی کتای معانی را با نر زوای اختصار و او شستن و چرا در بازار سخن پردی
 هدیه انظار او و الوابصار نیا و رون تافیه عا و نفع تائی جهت ستفیضان مکتب فضل و کمال
 طوریکه و حیات آن زنده و خلجسته فال سیر یغ و علی الاتصال بود از ترویج و تشهیر آنها
 جاری ماند و تا قیام قیامت یاد از دستگاه و حسن نیت آن فارس ضمیر بلاغت و داند و صورت
 امکان اگر خود کمر همت بر میان جان بسته متوجه طبع آن شوند عین احسان شایقان
 جهان خواهد بود و الا اجازت دهند که در مطیع لوطح فرزند خود بحسن اهتمام کار پردازان
 تجربه کار سلیقه شعار که بتلاش بسیار گیر آمده اند تمنا و تبرکات با ختام این کار پردازم
 و علم اعتبار در بنا روزگار بر فرازم باستماع این نثره غیبی ممنون و شکر می و با بامردی

آن کرامت پایگاہ ہے گردیدہ جبین نیاز را با دای شکر جناب باری تعالی سجدہ ریز
 ساختم و این اسنیت دیرینہ را کہ نظر بردر ماندگے حال امر محال مینمود و همچو نعمت
 غیر مترقب قبل از ترد و طلب از پردہ غیب بر سنضہ شہود اقدام فرمود و نعمت عظمی
 و فریہ اذ خاسعات آخری دانستہ با وصف قلت بضاعت و کثرت ندامت بحکم
 ضرورت بتحریر این دیباچہ سقیم العبارت پرداختم و سؤدات مرقومہ را کہ بعد تلف
 و تحلیل از دستغنا و بی اعتنائے طبع مبارک آن شہسوار میدان براءت و بلاغت
 محض از اصرار و ساعی این ہوسمند قدر دانی و حفاظت آن خزینہ نکتہ پرداز سے
 بشاہدہ و رفتے از دفترے مصنون و موجود مانده بود فی الجملہ بحسب وقت و سلاست
 عبارت ترتیب دادہ بمناسب تاریخ و فیضان مرحوم : الشہامی فیض موسوم کردم
 و تفویض آن فیاض بے عدیل نمودہ سعادت جنیل اندو ختم و جبرہ شاہد بہبود بنیاد
 حصول مقصود و افرو ختم خداوند کریم این کار نامہ دیوان تدوین و ترقیم را همچو حیات
 آن حشر شہ فیض عمیم در حق مستفیدان مدرسہ تعلیم و تعلیم مصداق اسم کرامت
 تسمیہ گرداناد بالنون والصاد و بحر مہ النبی وآلہ الامجاد۔

قطبہ تاریخ رحلت از بندہ مستہام ناچہر محمد عبد الغریز غفرلہ اللہ الغریز

چون صنوبر نالہ روید از زمین
 رفت از دنیا چو زین العابدین

اندرین آدان ماتم آنسین ہ
 شد مکہ رخاظر اہل صفا ہ

اعنی حاجی کرمان محمد قاسم صاحب سلمه الله الواهب

مولوی و حاج زین العابدین	عرف او سلطان میان صاحب یقین
چهارشنبه هشتم شوال بود	شد بوقت عصر با رحمت قرین
چون زوال آفتاب فصل بود	در زوال روز ثانی شد و فین
بود با فیض و درع استاد عصر	عالمی زان گشته از فویش حزین
غوطه در بحر نفک گر چون دم	سال فوتش آمد از باقی جنین

حیف از دارفت با پدرشید
وارث فرودس زین العابدین

من طبعزاد سخنور سید عبد الله حسین صاحب المتخلص افتر
منشی دفتر خزانه عامه سرکار عالی

واصل حق گشت سلطان علوم	بود ذات او به گیت منتخب
------------------------	-------------------------

سال وصالش افسر مجبور گفت
گشته زین العابدین و اصل رب

دیگر

استاد می زین العابدین ذی شان	نیز عالم شد به عالم قدس روان
افسر سن رعیش گفت از سر آه	سلطان مدرسین برفت از گهین

آغاز مکتوبات

رقعه بذروه عرض اقدس علی میرساند که فدوی رسیده به دستک شما رسد
 و در این محال شد الحال بدولت منکوحه ارگی تصدق فرق مبارک کار خیر فدوی زاده بست و نجیباً
 که همدانجا اقامت دارد منجمله واجبات وقت آمده اورا طلب داشته امیدوارم مراحم خداوند
 است که بر خضت یکماه و پانزده روز دیگر هم معزز و منمحر گردد و تا از ادای رسم کتخدا
 فارغ بای یافته شادان شادان بعد از عید قربان بقربان کام جان قربان آستان
 ملایک پاسبان گردیده سعادت سرمد حاصل کند زیاده حد ادب - **رقعه**
 مرزا صاحب گرامی قدر سعادت مناقب بسیار مهربان مرزا محمدی الدین صاحب الرحمن
 بعد از سلام و دعا و تحیت و ثنا که اخصد عاست الملائکه احوال داعی قرین خیریت
 و صحت است و نوید عافیت آن حوالی مطلوب از حضرت ایزدی تبارج بست و به مقم
 رمضان المبارک خطه بنام آن صاحب متضمن اینکه پیش موسی خان صاحب لبهارش واقعی
 پرداخته این عاصی را رخصت ماه ذیقعد هم بدانند تحریر کرده بملیف خط بر خوردار
 فرستاده بودم و تا حال منتظر جواب شسته چون خبری از وصول و عدم وصول آن چه
 از بر خوردار و چه از ان مهربان معلوم نشد این رقمیه را مع دیگر لافا با بر جیبری ارسال
 نموده ام باید که فوراً جواب با صواب بر خوردار شنو اند تا بمن اطلاع دهد زیرا که چون
رقعه خان صاحب شفیق شفیق بسیار مهربان کرم مرا مخلصان مولوی محمد علی رضا
 فایز سلمه الله الرحمن - حکایت اشتیاق و شکایت فراق ابتداء روز بازار مرسلات

براختیار این شمع دست فرسوده هست نمیگمارد غنچ و دلال ناظور دنیا به دنی
 که آزمایش صدق عبودیت و بندگی است بهم محل چون و چرا نیست چاره سوا تسلیم
 و رضا بر امرضا چیست فان مع العسر یسر ان مع العسر یسر ان ربما تکره
 النفوس من الامر بانه فرجه کحل العقال به باری شکر ایزد باری که اگر انبار سه
 دیوئی و قرصنداری صورت ربانی بجای پیدا آمد دل منحل از خود رسیده و خاطر آزرده
 پژمرده و حواس حشت اقتباس بهم خورده اندکی بر جا آمد عمده مدرسی مدرسه
 دارالعلوم بخصوص کتب فقه بعد از ورود این حدود و بهفت ماه راه کشایش در مقصود
 و انمود و تا بهفت ماه و غیر تعمید فو کرمی با ابهام تعین مشا هره علی الاتصال جاری بود
 مصداق فحوائص الامور مریهونه با دقا تا پس از چارده ماه یکباره نقاب چهره
 مدعا بر انداختند و باستماع استقرار ماهوار صدر و سپه جلنی بطمانیت و جمعیت مذکور
 و مضطرب پرداختند چنانچه در راه پانزدهم مع بقایا تمام و کمال واصل شد و خلیه
 سبکدوشی و خاطر جمعی با واکسبیکار از قرض حاصل شد اگرچه حوصله این ذره کم ارز
 ازین قدر هم کمتر است اما در اینجا علاوه گر اینهای اشیا التزام صرف بجا در تکلیف
 ظاهر و در خود نمائی بیشتر از بیشتر است و بدین رگدز فرخ دستی متعذر و بیسر
 خاطر خواهی متعسر از کتاب گستان بخواست و دبیت شیخ سعد زبان دعا صبی
 سه اسی قناعت تو نگرم گردان به که ورا که تو هیچ نعمت نیست به گنج صبر ختیا
 لقمان است به هرگز صبر نیست حکمت نیست به هر چند که بار سال فرج بعد الشده

از دست مولوی حمید الدین صاحب با مور بودم مگر چون ایشان اراده رکوب از بند زنجی
 دارند بدست یک از اعزّه که وارو آن بلدانه ارسال نمودم خواهد رسید البتّه که از و
 اطلاع خواهند بخشید والسلام علیکم وعلیٰ سنانکم **رقعه** بعرض عالی میسازند
 که بنده پریشان حال الحال از وبال و نکال محسرت تا تشکیب ندارد آنچه از جناب والا
 بالتجایم خواهد یک از سته چیز بیش نیست اولاً اینکه موافق معروضه سابق و ایفا و عدّه
 معقوله لاحق از حق صریح اجرا مشا هره فوقی جدّه خویش حسب اقتضا قانون مسنّه
 سرافراز یا بدنا نبأ اینکه در صورت محرومی این ممتن بر عده خدمتیکه مستلزم حوصله
 اینکس باشد نامزد شود ثانیاً اینکه اگر نگونی تمت موجب عدم اجابت این سئالت هم گردد
 از اینجا که فیض عمیم خداوند با صنات طرق و انواع وجوه جاری است چیزی حسیّه بشد باین
 فدوی عطا شود تا آنرا سر مایه زار و راحله کرده راهی حرمین شریفین و شاهر مقدسه و کاظمین
 گردیده سعادت سرید و از ذلت و خواری امی ربائی یابد و اجر عظیم این امر عاید روزگار
 بنائب نواب صاحب بلی القاب گردد که **آل دال علی الخیر کفای علی و تانفس و الپین بدعا**
 از یاد عمر و دولت ابدیت شتغل باشد زیاده چه التماس نماید **رقعه** بعرض عالی
 میسازند بعد از تقدیم لوازم آداب عبودیت و مراسم کورنشات فدویت که این بنده کمتر
 بسعی وافر در اصناف هنر بکلی ماهر و پیش اصاغرو اکابر در روز نزدیک بصیغه هنر وری
 و صنایع معروف و شته گردیده الحال بعلت فلک زدگی کلفت مصیبت می کشد که سخوا
 مع سایر عیال و عشایر خود را بکشد از یک جانب آفت فائده کشی شبار روز و از یک سو

مخالفت آبروریزی بزیادتی قرضداری و از یک جهت داعیه ضرورت شادی و خست
 که نامزد و مقرر گشته مدتی گذشت و اکنون بشدت تقاضا مردم سمت دیگر رنگ امکان درنگ
 و مقرر مقرر ادای رسم بنظر تخمین تفکر و دیده نامل و تدبیر منتقش و مقصود نمی شود جز ظلال
 از یال افضل جناب نرحم باب که هزار بار مردم ناکام را بغیض عالم نوال از خاک برداشته
 زیاده از آنچه میخواستند و حوصله داشتند بهره مند مقاصد و مطالب گردانیده اند جایی پناه
 خود ندیده بعد التماس و زاری التماس میکنند که بتصدق فیض بخشی و قدر دانی ذات ملکی صفات عالی
 هر گونه که ممکن باشد از مملکت جان کنی نجات در پناه یابد و قدوسی بخود و در ادای شکرانه نوازش
 و عطا والا و سرفرازی خود بهر کار یک حکم سامی نافذ و جاری گردد و از روی قناری کافی
 بتقدیم لوازم پرستش و خدمتگذاری دانی قاصر و بسایر نخواهد بود زیاده حداد و رقصه
 خالص صاحب الامتاق فیضایل پناه بلند پایگاه مفارخ و معالی و دستگاه جناب موسی خان صاحب
 دامت مکارم - بعد از اهدا اسلام سنون الاسلام کشف رای حسرت انجلیای بیضاضیا
 باد که آنچه تدلیس کتب امتحانیه موقوف علیه اعطا لیاقت نامه تعین بایسته مثل اخلاق جلالت
 و ناصری و وقایع لغت خان کا و رسائل طغرای مشهدی روشن خدمت ذی کرامت خواهد بود
 که بدون استعداد کامل علوم ادبیه فارسی خوانان را احتیاط و التذاف و ابرسیدن بدلت
 مستح آن صورت امکان نمی بندد و بعد ماکه فی الجمله سواد طالب علمی از معقول و منقول بیاید
 آمد احتیاج درس گرفتن اینها اصلا باقی نمی ماند و تکلیف خواندن چندین کتب زبیه تکمله
 فارسی بر تلامذه گماشتن در نظر خاص رحمت لطایل میناید در صورت رعایت خاطر ملازمان

اگر بر سایل ملا ظهور می ترشیزی و رقصات بیدل در نشرو دیوان ناصر علی یا شوکت بخاری
 در شعر قرار گیرد احسن اولی می نماید که هر ازمینه بواسطه این کتب بر سایر کتب فارسی عبور کلی
 دست مبدی به انچه مناسب پنداشتم برنگاشتم و زمام اختیار بقبضه اقتدار آن فرد منتخب
 جریده روزگار است و دل هوا منزل از بهر جواب با صواب این کتاب در اضطراب انتظار
 والسلام علیکم علی من لدیکم **رقعه** لوازم تسلیمات و مراسم کورنشآت بحد ادب
 فدویان عبودیت سمات بجا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد که این سید
 دعاگو از روی مراحم خسروانه و مکارم خداوندانه بعد از جلوس سمیت مانوس لمبشاهره
 پنج ریال کشفه کمرست خدمت و کالت مدینه منوره و سرگرم تقدیم اسوره عمده مفوضه
 بالتزام دوام دعا عمر و اقبال ملازمان خداوند در مآثر مقدسه و امان و اوقات استجابه
 الدعوات حرمین شریفین زاد بها الله شرفاً و تعظیماً از سر خلوص قلبی و رسوخ باطنی میباش
 و تصدق معینه سرکار فیض آثار را باندختن اے فتوا حسن ادب تسلیم و رضا و اذعان
 و انقیاد فرمان قضا جریان ملازمان والا در حق خود از مات والوف فایق تر و وافر تر
 می پندارد از انجا که بذل فضل خداوند نعمت بر سایر مستوسلان دامن دولت ابدیت ^{نعمتاً}
 و در خصوص ماده این نمک پرورده و پرورش یافته دیرینه که استحقاق نسبت سابقه
 اثبات رسوخیت لاحقه ویده بار تقا علوم مرتبت خصوصیت جدید که عبارت از
 نیابت و کالت خدمت ذی سعادت بندگان فیض موهبت در گردرو بی و جار و کشته
 آستان عرش نولمان حضرت ختمیت درجت علیّه علی آله فضل اصلوة و اکمل التحیه تواند بود

بیش از پیش بر خویش می ناز و تخصیصاً اظهار شش و این من الاسر ابتلای اصناف
 نشا و لیش نمانند ای گرانباری مدیونی از عدم اکتفا کی کفاف به تاگل و ملابس و غذای جمیع
 اشیای حرمین شریفین سیما مدینه منوره و شتاد برودت مفرطه که ناگزیر به شترای ثیاب
 متعدده میگردد و شیوع السلاک مره ملازمان ملک پاسبان که علاوه بر اختیار هنجار و قار
 و اعتبار در خود نمائی رفتار و کردار و باعث التزام از دحام رجا و چشمداشت سایر عوام الناس
 میشوند و اسیر شکنجه حالت محصور نموده با وجود عدم وجود وسیله و وسیله جمیل حضرت خیر البریه
 علیه النشار و التحیه مافوق همه و سایل جهان انگاشته معذور جرات عرض حال عسرت
 اشتمال مجبور و ثوق توقع مراحم خداوندانه و وفور ابتذال افضال ملازمان عد و مال است
 ۸ قبله توئی رو بکه آریم ما، چشم ترحم بکه داریم ما، ۹ رقعہ شکریه وصول انبه
 که لاین هدیه نبود ترقیم و ترسیل یافت حضرت من زید فضل انبه عنایتی سرکار ریشیه
 نشنا در حدیقه دلهما و دانید و با جفیدگی قوام حلاوت در علاج ترش رویی روزگار مذاق
 آبکی زبان را یاد از قند و نبات دهانید عظیم خسته آرزو مند این نعمت در پوست نگنجید
 و هوا پرست کم مغز و شکر این عطیه نغز سر اسر مغز گردید ۹ رقعہ آداب تسلیمات
 و قواعد کور نشات بجا آورده معروض ملازمان حضور لایع النور میدارد غلام خانه زاد
 موردی که اباً و جداً انک پرورده سرکار فیض مدامت بحسب اقتضا آب و خورد چند
 در شهر حیدرآباد اقامت نموده بجا ذبه اشتیاق و لبتا باز یافت دولت از دست داده
 موردی ملازمت سرکار و الا افتد از او اینجا گردیده از مدت دو ازده سال کل مل باورده

نبل سعادت انسلک ملازمان دست و پا بی اختیاری زده از نامساعدت طالع محروم
 و از حصول دعا مایوس گردیده اراده سفر حرمین شریفین را و هما الله شرفا و تعظیما بنم
 کرده بتاریخ ۲۴ ماه حال در صد درواغی بوده بچقیق نسبت نمکنوارگی قدیمی خانه را که
 موردی خود جرأت پرداز عرض است که اگر چیزی تصدق فرق مبارک مرحمت شود در آن
 منزل مقدس بدعا عمر و دولت ابدت بگیم صاحبه متعالیه مشغول و موظف باشد زیاده حد
 رخصت بر خور در سعادت آثار نور بصیرت جگر حکیم عبدالباسط طالع عمره بعد از دعا
 وافی و دست دعا توفیق کافی از من داعی عاصی مطالعه نمایند که حکایت شکایت زمانه سیر
 بهانه بسیار است و لیست بلند شارع پر هیچ و تاب انقلاب جریخ و وار بشمار آرزوهای
 عالم دنیا پایان و غایتی ندارد و دغدغه اندیشه جهان عقبی انجام و نهایتی آنچه از مقاسات
 رنج و عناد درین سفر مبارک برداعی شما اتفاق افتاده جز بهنگام دیدار فرحت بارموضع
 اظهار نمی توان آرد باقی حال زیادت تجربت حاصل شد و الحمد لله که بعد بعد زمان غارت
 بقرب آوان مواصلت واصل شد یک قطره قیمه موسوم مردم خانه نکاشته ام و آن را
 بتلفیف خط نه ارسال داشته باید بشنوند و حسب الفحو کار کنند در خصوص کتابت
 کتب تعزیت غلام رضا صاحب که خداوند عالم ایشان را بیا مژد قوت فرصت مانع شد
 درین صعدت او مراتب تعزیت سایر غمزدگان سیما خوشدامن از جانب این مهجور
 پریشان موقوف ابلاغ آن بر خور دارد خایر توفیق جامع شد زیاده چه برنگارم الا که
 بنحیرت ام و خیریت شما بار اطلب کارم بمهر بزرگان و عزیزان مراتب و جنابم بنام برسانند

رقعه ۱۱ بر خور دار نیک کردار سعادتمند از لی عبد العلی طول عمر که بعد از وفات
 طول حیات و مزید توفیق حسنات آشنا قلم میشود که آن فرزند بر خور دار روزگار است
 که نه شب می آید و نه روز اندیشه بسیار دارم که مبادا و ایهامه باطله دشوار تحصیل علم
 عربی لباس و سواس یقینی بر خاطر تو هم مظاهر آن بر خور دار کرده است از آمد و شد خانه
 این مجرم درگاه الهی باز داشته باشد تا مدت ملاقات از بهر درس فارسی منجر بازگشت
 زحمت آغاز درس آن نگردد و درین صورت این داعی از سر مقصود اصلی خود در گذشت
 صرف همت و اشتغال بآل آن مصدر افعال پسندیده و صفات حمیده با تحصیل کمال
 که منتهی غافی ماضی و صلاح استقبال توان بود از مغتنات حال می شمارد و بهیچ نحو
 امر و نهی کار ندارد و اگر فردا بتقریب فاستحه علی مرتضی کرم الله وجهه که در خانه محبت کا شانه
 معین است یکبارس روز بر آورده قدم رنج کند و سید میان صاحب را هم بذریع
 همین شقه دعوت که از باعث ابتنا بر اسلوب یگانگی و یک جہتی و عدم ثنوب و آمیزش
 رسم ظاهر هر هزار مرتبه بر رقبای متعارفه راجع و فایق است تکلیف قبول زحمت داده
 همراه خود بیارد و باتفاق دیگر برادران تناول طعام نماید تدارک مافات بعمل آورده باشد
 زیاده زیاده - **رقعه ۱۲** برادر بدل مهربان من سید غلام علی صاحب سلمه الله الوداد
 بعد از سلام ارقام اینکه شب گذشته پاپوش این ضعیف نحیف دل خسته بصدقه و کفاره
 تراویح فانیه سینه پازینه پوشش با می سیکه از نیشانیان پاکه ستی همان کالابو گرد
 اگر چه قربان قدم شریف ماه صیام و زکوة ادای نماز تراویح تبرک فرجام می بندم

اما پایی تنی علاوه دست تنی گشته بدامن عجز و در اندکی پیچیده و چون دست و پایی
 شکسته از رسائی هر جا باز کشیده از آنجا که نسبت به تکلفی با آن جان عزیز برادران
 آنچنان در میان میباشد که یگانگی برادران حقیقی بگرد آن غیر سدا شنای قلم میشود
 که در صورت امکان یکصد روپیه بوجه سه چهار روز فرستاده از محبوس بی جرم
 و خطا برآرند و درین ضمن سعادت بعضی مصارف ضروریه لاحقه را باعث منت بی انتها
 شمارند زیاده چه رفقه ۱۳۳۰ مولوی صاحب فضیلت یناق کریم الاخلاق قدیم الاشفاق
 مولوی غلام رسول صاحب سلمه الخلاق بعد از سلام اشتیاق پیام مشکوف خاطر عطر
 عالی مقام باد که احوال این ستام بفضل رب انام مستوجب حمد و شکر صحت جسمانی است
 و نوبه طرب جاوید جمیعت صورت معنوی آن شفیق جمعی سؤل و مطلوب از حضرت رحمان
 قبل ازین در باره سعی و کوشش ابد و اعانت سفارش برخواهزین بویه بسویله
 این صداقت منش پیش برادرزاده گرامی اظهار اشعار و از شرف قبول عواطف شمول
 آن سر حلقه علم فحول بدان ماسول قلب بلول تکرار وعده و اقرار می فرست اکنون عدم تاثیر
 لجابت و ساجت کثیر در قلوب سیه و رنه ظلمه تغلبه صدق علیه آیه قَسَتْ قُلُوبُکُمْ
 مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ الْآیَةِ بِکِفَالَتِ حَمَیْتُ سَیِّئَةٍ اَنْبِیَی السَّیْفِ اٰخِرُ الْحِیْلِ
 صورت عزیمت جازمه استغاثه و تذکره ماضیه حقیقت حال و استعانت موعوده استقبال
 و ارسال عریضه طویل و ملفوفه این رفیمه بلاصنع حجت مطالع لامعه متضمنه سرگذشت واقعه
 مفصله سیوه معلومه بخندت ذمی رتبت منفی صاحب از معرفت آن تفقد مناقب

به تلغیف سفارشش نامه مرحمت علامه در صورت استصواب رخصت و انصاف الا التفتا
 بر محض استتلاب جواب بنفس نفیس مکررت انیس لطف ایامت گرفته رجباکه سخت قبول
 مسؤل بر فرصت حصول مامول دامن و هول بیفتشاند زیاده چه المارود —
 رقع ۱۴ به برخورداری با وفارسات دنا من مرتضی خان طول عمره بعد از دعا
 خلوص انما و سلام سنون الاسلام صفا پیرا الما اینکه وعده مستیقن الوفا وصال که
 قاید و سابق نوشتن همت از پید آمدن یک زن مشکفله امور ضروری بود فی الحال در شرف
 احتمال امثال منعم غزیمتم نمود لیکن تکلیف تحت بطلب آمد موعوده گندم و ظروف مسی
 نو قلمی از خانه مولوی غلام مرتضی صاحب و اشتراکی اشیا فی مفضل چچی علیخده و تحویل آنهمه
 بحاکمه چچی ایصال تابخانه او بر سرود و شش کیلایه جیر مضایقه نکرد و ملت اقدام بر عجلت
 اینهمام استیلا کنند و توفیق الکی رفیق وقت سعادت رخت باد — رقع ۱۵ التفضل و رعا
 قدیم الاحسان من نواب مصصام الدوله بهادر دام نطفه پس از تبلیغ سلام سنون اخلاص بیام
 مسکین بے تسکین غلام زین العابدین بعد مدت البعد و زمان ممتد خود را فرایاد خاطر
 عاطر شفیق سابق الاحسان خویش میدهد و تصمیم توقع نجات از مملکات نواب آفا
 اجمالا بهرض شکسته و پریشان حالی که نصیب کرده و اتحاد باد دل می زند که این ممکن
 چرخ پر فتن و شر بدامن حوادث زمین از ابتدا حال در کلفت عسرت و گران بابر
 فرزند که بعلت قلت مدخل و کثرت مصارف خیله سر اسیمه و پریشان بال بوده و علاوه
 آن عروض بسیار مردم خانه اولاد از شکایت ضیق بنفس تا دو سال کسری و ضیق نفس

و تائید تخلص به تب و دن هم خود گویا در تب و دن و تائید تخلص به تب و دن و تائید تخلص به تب و دن
 در گرو شخصه و این فراموشی و در کار و بار گذران بر محض مشا هره بر بخور و کار با وصف عدم کفایت
 آن و التزام اخذ قرض لغبت بنوبت در هر زمان و رابعا انتقال مریضه مذکوره بسبب جهل
 ذلیقه نشانه هجره ازین جهان جانستان به عالم جاودان آمیخته قالب بجان
 و خامسا نمودار معزول علی بر بخور و کار از عمده مدرسه اسکول سابق و نصب اسکول تازه و عدم
 جزم کشتن ان شیاطین الانس بر بقین مدرسین سرآمده امتحان انترنس از حواس خمس
 مجبور و در حالت نزاع روان مجبور و معذور و بلا تکلف از زندگی بزار و نفوس است
 مخفی دارد که کس بمینا و اصناف تلاش و جستجوی اتالیق و معلم فارسی در سر کار و
 اعظم النساء بگیم برای تعلیم نبیستان عرق هوس حرکت آورده و دیگر طلب بر اجاق
 این افاق نماده تا اگر مضایقه نه پسند حجت این گنای نام کام که بغضای الغریق بتبش
 بالخشیش مضطربانه از هر بیخوله و کاشانه سبیل خلاص مناص خویش میجوید و یکدیگر متاب
 دانند بر گرسی ظهور سعی مشکور نشانند الهی تا قمر تابنده باشد به بدنیای نام تو
 پاینده باشد به زیاده ازین زیاده - رقع ۱۴ - خانصاحب الاناصب اشفاق
 مناقب سید عارف الله خانصاحب سلمه الله الواهب - بعد از سلام سنون الاسلام که
 فاتحه الکلام و خاتمه المرام است ارقام خلوص ارشام می شود که ابرام اعلام شوق دیدار
 و اعلام آلام در انتظار است دست فرج و شمع سایر ابتکار روزگارنا همجار اختیار این
 شمارنا بکار بردل زار سر بسر فکر بسیار بسیار و شوار و ناگوار زو این رو بر تافتن

در کار مدت متبادی سپری است که از خیریت و کیفیت ذات گرامی بیخبری است هر چند که
 درین نزدیکی از زبان عزیز بس و محبی سید طیب صاحب اصفا صحت و تندرستی
 و قرب زمان دولت همبزمی نویسد دل ده بیدل افسرده خاطر می شده اما اگر بیشتر محیفه
 شریفه سامی بنفس نفس از در وصول در آید هر آینه طبع تانس نفع سر اسیمه بطمانیت
 کله گراید پیش و نوا سه سرعت انصرام کار خیر بر خور در از حد در گذشته و زمان بعید
 بگرفته که گشته درین سودا گشته بعد ازین تحمل فرصت شماری شاق و طاقت شکنی
 طاق آخر شرف ایما که خدیوه مدعا از پرده کتمان و اختفا کی لقای جهان آرامی شاید
 و رعنا شاه امنیت دیرینه در کدام هنگام بر منته شد و جلوه گری میفرماید زیاده زیاده -
رقعه شفیق الخفیف من سید غلام سید تکیه صاحب کلمه الله الواهب - بعد از سلام
 انفعال پیام مشکوف ضمیمه هر تخمیر باد که روی بے زری سیاه غوی جبهه خجالت را آب و
 مقامات میدانم مبلغ معلوم بطبق وعده مرقوم برای ابلاغ خدمت ذبی سادت تفویض مردم
 خانه شده بود دست تعرف ایشان در مضیق عسرت خرج از نعمتات وقت انکاشته
 جرأت خیانت در حفظ امانت نمود چون حقیقت حال پس از سه چهار روز باین داعی صمیمی
 حالی گردید دست افسوس آسیدانه دل مضطرب گشت تا وصول نشن ناچار بخار انتظار
 در پیر این بای شکست فی الحال مصفا و فابا پذیر داشت استعفا از کرم اتم هر جمی زمانه
 غلط انداز بعد ازین بر نیگونه غلط نخواهد گذاشت زیاده بجز توقع مزید لطف و عطایه املا
رقعه ۱۸ بر خور دار سعادت الکناه محمد رحیم الله سلمه الله و ابقاه بعد از دعا که شخص

مدعاست معلوم نمائید که فی الحال از زبان نجبت تبیان مردم خانه پیام الفت نظام
 بود بعیت گذارش و نگارش این سیه جریده مستانه شده که مطابق رسم و عادت قمره
 عامه التزام استعدا و اما در ارسال محفہ طلب خیرہ بدلالالت التزامی حجت عدم حاجت حضرت
 دعوت و نظر یعنی ما در نظر اہل نظر از کفر اہلین ثابت تر و شتر تر بود العجب بقصور شعور
 کافره چرمینہ و در مسرکہ این ہمہ طبع شمار نجسہ و مکرر مکرر تعزیر و تقصیر و سیاحت خطبہ است
 کہ در کافات مافات از حد میگذرانید باید کہ حوصلہ کردہ شدت غبطہ فرو غورہ فی الحال خود را نشنا
 تا بارسائید و شریک غذا و عشا باشید کہ اجابت دعوت سنت است زیادہ بجز دعا چہ دعا
رقعہ ۱۹ خانہ صاحب الامر تب علی مناصب اشفاق مناقب سید عارف اللہ خانقاہ امت
 سے اشتیاق از حد گذشت اجاب راہ ماہیان جویندہ ایم آب را بہ آب و تاب کلام
 صفوت نظام بالبلغ ہر یہ سلام سنون الاسلام است سلامی جو اخلاق قوم مشکبونی
 سلام جو الفاظ تو در فرشان بہ اما بعد تعویذ بازوی جان منتظر و سر پا راحت روح و روان
 منکسر یعنی سامی صحیفہ نطف نشان گرامی رقیمہ تفقد عنوان چہرہ وصول آفرستہ
 رہین منت یاد آور رہا ساختہ بماناد آن دوست کو دستان را بہ غذای دل و
 راحت جان فرستدہ تقصیر و تقاعد در ارسال جواب بعثت کمال ناسازی مزاج مردم
 خانہ راہ یافت تشویشی عاید حال کثیر الاختلال بود کہ فی توان اظہار نمود دو ماہہ کامل است
 کہ طبیعت ایشان از سر ببار نہ ضیق نفس ناخوش شدہ ضعف و خافت کہ از سابق
 استیلا داشت نوبت کار بجائے رسانید کہ صاحبہ فرارش گردانید باری توفیق بارے

یاری داد که از حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب المحاطب به غوث نواز جنگ بهادر
 استعمال افتاد و بفضلہ حال شدت مرض بروز با خطاط آورده و طاقت نشست و برخاست
 پیدا آمد و حال طبیعت روز به است توقع شفا کے کلمہ از لطف خفی و جلی قوی قوی گردید
 الان غایت امنیت و قسوة مبتغاسرعت انصرام کار خیر بر خوردار سیت و از توجہ گرامی
 اسید و در شست خاطر و نگاہوی تیمار مردم خانہ توفیق ملاقات شاہ علی میان صاحب ہم
 بسیار در پردہ توفیق افتاد و دست اہل عدم ہرچہ آید اعجاز است بہ بخند ہم
 پذیرید کہ گنیم تقصیر درین نزدیکی کہ بکمر تہ صحبت ہم نفسے با پدر بزرگوار ایشان دست
 داده جہرہ یقین کشادہ کہ تقریب نسبت از دومی تسلیم و تفویض سپر سو قوت صوابد بد و تجویز
 و تعیین پدر شدہ بالجملہ اہم امانی و اخض مرام ہر کدام انصرام این مہام در ایام رضای
 جنور سیت و استحصال رضا بعد از قضا این روز با ہم بمر غفل امور قضا با در حکمہ نصاری
 از صورت امکان تسامع خارج و بری ظاہر کہ غور و تامل و صلاح و عدم صلاح امری شہوت
 و تحقق وجود و بی منحصر اینجا کہ باب وجود از قلت مہلت مسدود تا بفکر خیر و نفع و ضرر
 دران چہ رسید اگر از رضا کے خاطر بہ تعیین تاریخ آغاز و اتمام شادی شرف آگاہی
 بخشندہ در خواست او اہل و عاقب این امر خطیر تقصیر نخواہد رفت استماع مرثوہ عزیزیت
 قدوم بہجت لزوم سے از زبان سید شیوہ صاحب کلمہ اللہ الوہاب جان تازہ بقالب انتظار
 فرسودہ و میدہ سراپا دیدہ منتظر گردیدہ کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی باشد
 من بہشم و می باشد و می باشد و من بہ زیادہ بجز استرسال کریم نامحات خیریت آیات

چه بقلم درآید **رقعه ۲۰** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چهره و دو دمان مولی
محمد مهدی صاحب اصف سلمه الله الرحمن السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته حالا این جفا
در عین تضاد حوادث و آفات که حسب قضا و امضا خلاق کائنات جهت امتحان معرکه
آرایان عرصه تسلیم و رضا صبح و سائین غنای آهیزد هم مستوجب شکر و مستلزم صبر
در نیولانچا بسمع شریف رسید باشد انتقال خیر کلان برادر دم دو دوازده ماه عافیت
بر انگیزد و غبار فحیعت و ناشکیبائی بر فرق تشکیبائی بحیث شیشه دل و ماده محل بخاک
توزع ریخت آخر چون بدون استرجاع چاره نبود سنگ صبر لا علاجی بر سینه کشیدیم
پیش ازین محذرت عجز بمقدار از نگارش نداشت نامه وسیله آرزویش جرم بی اختیار
جسته بموقع قبول مترصد وصول جواب کرامت شمول نشسته مگر ناکامی خلق محرومی لطف
خلق که خلق از ان بهره یالیه آمده امان دلغ فروش عدم اطلاع احوال خیر مال باشد
ای فخر برادران تا ایندم همانم که بودم و تا و پسینم همان بهشم که هستم محبتی که داشتیم از
دل زایل نشد و نخواهد شد تا بعد جسمانی تقارب روحانیست امید که گاه بگاہ بمضی المکتوب
نصف الملقاق تسکین خاطر مضطرب داده باشند **قوله** بر خور دار نور البصائر
سعادت و ثمار محمد عبدالعزیز طال عمره و دام سعده - بعد از دو سال طول عمر و حیات و نیز
توفیق کسب سعادت و عافیت جسمانی و حصول کامرانی مطالعہ نمایند که من رو سیاه بارگاه الله
حسبیت صمدیت تا این مدت در قید شدیدیست که تراز حدیاب و دانه چارنا چار مضطربان
بدونخانه الفت کاشانه سید منور رقم خان صاحب سلمه الله الوهاب بسر برده مال کار که راجه

کم کرده روزگار مدار البوار شتافته صرفه اقامت در آن دیار نابکار نیافته بمهر قانون از
 خرو بهرون آن ناحیه بلا ملاقات مولع باراجه خرد آن بقاع عینا غریت لبست خانه فیته
 هم از آمد او اعانت خانصاحب صوف صورت زاده و راحله پدید آورده چنانچه اتفاق افتاده
 تا به ترنا و بلی بندگی کرانیه مبلغ سی روپیه و هشت آنه پیدا کرده بتاریخ چارم ماه
 سابع الاول ۱۲۰۰ هجری و پنجشنبه رخت سفر بسته هشتم آن در ترنا و بلی بخانه
 فریدالدین صاحب فروش نمودم در ماندگی طالع مانع و رادع و جدان بندگی دیگر باو
 تلاش متواضع و تکاپوے مشکاثر تا چار روز متواتر در آن مقرر بایم و حایر داشته خضر
 توفیق رب قادر بآخرفیق و رهبر حصول یک بندگی تا منزل مقصود و بکریه لبست بسته
 شده تاریخ سیزدهم روز شنبه از انجا برخاسته به لبست و یکم روز یکشنبه در بلده گنگا
 نزول حرمان شمول دست داد و جهان بگشتم و در داکه هیچ شهر و دیار به نیافتم
 که فروشنده نخت و در بازار به مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ به زند بفرقم و گوید که پان
 سرے می خوار به راجا اینجا که سیاه کریم المنظر عظیم المیکل خفیف العقل عدیم الامتیا
 آدم شناسناسل ساسن خا زیر هشتیناسست قبل از ورود من به پانزده شانزده روز
 در سوگوار مرگ فجائی یک زنجیر خنجر بر صحرائی تاسه روز زار و نزار به خور و خواب
 به تلاش پیدا عرض آن سوی بیابان رفته سیزده خنجر بر اسیر و دستگیر آورده خرم
 و فیروز از نزول من بچهار روز باز آمد گنگا که متعدد خدمت پیشکار است و مشاهیر دو
 روپیه دارو با شمع خبر ورود من در فرودگاه من آمده با خلق تمام ملاقات کرده و مقاصد

جت سکونت من نشان داد و اشیای خوردنی از خانه خود بسبیل ضیافت فرستاد
 و با اهلکار دیوان نیز که هزار روپیه ماهیانه می باید ملاقات دست داد و دیوان مذکور وقت
 رخصت یکصد و پنجاه روپیه بمن تواضع کرد و حسب صلاح حال از اقبال چایه نه انستم و هر دو نفر
 با هم کیزبان شده عذر آوردند که تعب شکار تا حال از بدن راجه صاحب زوال نیافته
 اگر سه چهار روز دیگر توقف فرمایند ملاقات شان ممکن است مدعا ایشان دریافتم
 و گفتیم مصیع گفتن همین بس است که اسب من ابلق است و شمار که دیده ام از
 دیدن راجه صاحب تغنی گردیده ام الحاصل بتاریخ بست هشتم از سیونگکا برآمده و دوم
 ربیع الثانی به نهنرنگر درآمده یکروز ضرورت مقام کرده چهارم آن گام زن و بی سپر
 گردیده منزل بمنزل مرحله بر حله مستعد دیدار ششامی هشتم انشاء الله مستعان نزدیک تر
 نور و سرور دیده و سینه می اندوزم بمجمیع مهتران و همسران و کمتران ع هر که باشد
 ز حال ما پرسان تسلیم و سلام نیاز و دعا و دیده بوسه برسانند **رقعه ۲۲**
 بر خوردار عزیز القدر سعادت دثار محمد رحیم الله ساد طال عمره بعد از سلام و دعا ایما
 اینکه صحیفه قیمه دست آن عزیز بامتیز بد و مرتبه اول امور خط بست و نهم رجب المرجب
 باسم جبرایم مجرم رب ثانیاً از طرف مردم خانه مرقوم نهم این شهر و رود سرور منبوه
 و یاد از رابطه الفت در داده محبت قلبی افزود و اسجانه جل شانۀ آن سرمایه الهیبت
 توفیق کسب سعادت زیادت کنند و بشغف نخسبیل علم انشا و تمنع محاورت و مناسبت
 و فصاحت لفظ و عبارت اختصاص هدای بر خوردار عزیز الوقار هر چند که نوشت روز و روز

شما آنهم زبون و زشت نیست که شائبه فوت مطلب مدعا مدخل داشته باشد
 اما نویسنده تجزیه سیاق کلام در شست الفاظ و سبب مضمون و فطر ربط معنی اصلاح
 منطبق باید که از نگارش من خاطر رنج خاطر رنج نشوند و در پی رفع و دفع این سقم بوده
 چند سمشق مسوده گیند و خود ازین سبب و طبع در نوشتن بر خوردار از حمیت
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز نیز احساس می کنند هوا پیوند است باید با اتفاق هم اگر
 دست و ده تامل واقع در سبب و بند صحت عبارت بکار برده بر سبب متصل پس من
 فرستند یا از نظر کسی در گذرانند و مربوط تر گردانند و بدانست که از لحاظ لقب و
 حفاظ ادب با اصطلاح اهل ترسل هر لفظ و هر کلمه تفاوت محل دارد و هر چند که من حیث اللغة
 متحد المعنی بود مثل مهر و شفقت و لطف و رافت و عزیز و مکرم و گرامی و محترم پس این
 الفاظ نسبت بحال یک کس استعمال نتوان کرد و کسی را که بزرگترین خود شناسند
 مد ظله العالی و القاب نویسنده الطان منظر و توجه گستر تر رقم نمودن نازیباست و ضابطه
 فارسبان آنکه چه با همی ضمیر جمع لاحق گیند و لفظ دیگر صفت آن بیارند ایراد همان ضمیر جمع
 درین صفت روا ندارند مثلاً مجبوران غمزه میگویند نه مجبوران غمزدگان و در بصورت
 اضافت لفظ اول بسو ثانی خواهد بود نه صفت شما در خط اول نگاشته آید که جهان
 در چشم ما مجبوران دور افتادگان تا یک است مجبوران دور افتادگان محض تا مربوط
 و انما ده معنی مقصود نمیدهد و الفاظ دیگر که در عبارت چسبان و دست و گریبان نیست
 اصلاح آن موقوف حضور و شهادت می باشد و القاب مردان از طرف زنان مستغنی عجز و

و انکسار و فروتنی باید بود و از سر کبر و تافار و همسری که الرجال قُوا مَوْنَ عَلَی
 النساء پس زن باید بشوهر رقیم کند خداوند و آقا و مربی و دلی نعمت و سرپرست
 و معاذ و ملاذ و امثال اینها و بزرگوارند که پس تسلیم و بندگی و عجز و نیاز و فروتنی منور
 میدارد کار را لغتن است و کار شما شفتن از ما راه نمودن است و از شمارا پیوند
 من آنچه بشرط نصیحت بود بتو لغتم یا تو خواه از منم پند گیر و خواه ملال بهاز یاده این
 زیاده است - رقص ۲۳ بر خوردار نورالابصار محمد عبد العزیز طال عمره - بعد از دعا
 و اینک خیریت این ششت مبتلا و ابتغا صحت عافیت قاطنین آنجا ایما انکه درینولا
 بنزدیک سه چهار روز ملاقات من سرایا سوز باراجه خرد مهنار و روز لقا افزور بروز
 گشت و از وی نیز خلق دلا ویزیر بلا و غم زدا پرده کشا و چهره نما گردید روز ثانی
 ملاقات عرضی ثانی درخواست خدمت افتا با سفارشش نامه میجر در وی رزیدنت
 ثانی از دست منشی مدعی و هم یک گذر پورث مقفن ضرورت نصب مفتی در کورث
 از طرف برهمن بنسوری جرج کورث بحضور بی نور راجه صاحب گذشت امروز منشی
 اعیان بلده عرضیه به ثبت و دستخط خود با جهت این مجرم ایزد صمد پیش برده اند تا از
 ما بین متخاصمین کامیاب جواب با صواب کدام میشود باید دید وقت سفارشش
 کلام پوشش است چون گذارش خط سفارشش صمصام الدوله بهادر ناظم جنگ از عدم
 حضور مکتوب الیه لعلیه بچک تعویق قصطلب سفارشش تا جزا مورار بر ثبت
 کمشنر سایر مدارک نزد راجه و جاهت وجیه دارد و تحریک سلاسل تکلیف استخصال ارسال

در رقیه جان جهان خان سلمه الرحمن کرده ازان برخوردار رجا اهتمام بانصرام این مرام
 بشرط امکان حسب تاب توان استحکام تمام مینماید زیاده چه نوشته آید بسید لطیف الدین
 و همه نوح پشمان و شاکردان و دوستان و خویشان دعا و دیده بوسی و سلام شوق و ثوق
 نمیدادند - رفق ۲۴ برخوردار عزیز القدر سعادت دنار مملوک محمد مرغنی صاحب
 طال عمره و جل قدره و عز مجده و دام سعده السلام علیکم و قلبی لدیکم بعد از دعا خیریت
 دین و دنیا و زیادت سعادت اولی و آخری اینا اینکه و ثبته نیک کرداری اعنی محبت نام
 آن برخوردار در عین بیقرار پرده کشای ستوده الطوار و آئینه صورت نماید که در غمگسار
 گردید ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی بهای بے تکلف آن برخوردار عزیز
 کمتر از فرزند عزیز محمد عبدالعزیز نمی پندارم امیدوارم که بهینسان بنوا امین مودت
 عنوان در زمان هجران گاه گاهی نفس خوش برآرم ع فراموشم مکن مقصودم
 این است که در باره محاوره زکام گشتن بمعنی مزکوم شدن اگر چه سندی از کتاب
 بیاد ندارم مگر از زبان اهل لسان گوش خود من است و گذارش دلیل موقوف
 تمتع جلیل آن برخوردار سلیم الطبع ز من و پی غلط و پی گم مراد هم اند در اینجا
 پی غلط بمعنی فریب دادن و کسی را از سلوک مسلک مقصود بگردان بازگردانیدن
 و معنی بیت واضح و صریح میگردد که شوق ما غره فریب عشق شده از ما بیگانگی و رزیده
 و نحو آشنای دیگران گردیده و مستی و نباله دار همان مستی دایمی است و در باره
 اول سالگره مصرعه اول بندش خفت ندارد و در مصرعه ثانی لفظ سور که بدون

ضم هر و قلیل الاستعمال است اگر بر آورده شود احسن و اولی مینماید و خاطر من تغیرش
 بدین منط میگذرد گل کرد و بهار جیش این سال لگره به شد خرم و شادان ز سر و شش
 که دمه به تارشته که عمر نور چشمان نمرود به در رقص طرب ز نگله بند زگره به و در مصره
 رابعه رباعی بجا لفظ مهیا پیش داعی شما اگر لفظ و دلیت یا مسلم مسلم باشد
 مسلم باشد و لفظ تا محض زاید منها بلا ذکر عدد و در هیچ جا دیده نشده و در رباعی ثالث
 آن بر خور دارد کی مانند بیت ناصر علی مفید معنی انتها غایت است یعنی خم گردید
 از باعث پر بار در همه شیا ساری است حتی که تادخت بار دار هم پس این معنی بر این
 قولیت که هرگاه فغان پر از اثر شد بالا رفتن که مخالف خم شدن است صورت نخواهد
 است استقرائست کتخالی بر خوردار محمد عبد العزیز وفقه الله العزیز حسب الامر
 حقیقت بهر مشفق مفتی مولو سید بخش صاحب سلمه الله الوهاب که عند التلا
 از زبان صدق ترجمان ایشان استماع داعی افتاده در باب جوابان مردم خواستگار
 سابق انتظار بسیار دارم از حقیقت آن هجرت روح و روان بخشید تا قریه خواستگار
 خود موسوم ایشان بر نگارم و از بر خوردار استفسار این معنی که محارضة مواخذة حصه
 متر که مصطفی علیخان رحمت مکان چنان نقش اعلان امکان بر بست و چگونه کچه
 آرزو از سر گفتگو گل کرد و شتر دعوی جماعه دیگر سو بر چه پهلونشت و قبل ازین
 یک قطعه خط تعزیت مثل نیان دعا جان مردم خانه که حسب انما کستصلی آن
 بر خوردار بجان از طرف بے حواس ستان روانه شده و جوابش نامعلوم اگر معلوم بایر نگانند

و خاطر را از ترود برآرند زیاده بجز و عادت شد غایب مدعا و چه اطلاع بر خود دارم
 غوث محی الدین طالع عمره دعا و تمنای دیده بوسی ولیوالد ماجدان سعادت و تباری
 سلام اشتیاق پیام موصول و مقبول باد۔ **رقعه ۲۵** برادر صاحب عزیز القدر مرید
 مولانا مہدی و غمگسار برادران سید علی صاحب ید قدره و غز محبہ و طالع عمره
 و دام سعادت پس از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعا اعتقاد اعلام سعادت مندی
 و کامیابی و نبوی و اخروی کہ فاختہ کلام و خاتمہ مرام و اعبان خلوص التیام است واضح خاطر
 عاطر محبت و خایران برادر صاحب فرخندہ فرجام باور احوال بخیرست فی الزوجہ الیمین
 خار خار و در فراق از جان الم نشان آن عزیز با اخلاق پر سپید و در دلع دل بادل
 رہے است درین گشت بد سپهر تکلیف تصنیف آن البتہ کہ موہم کلف و نصف ظاہر
 نسبت بہ باطن صفوت ماطن آبینہ تاسف و تہمت مع معنی الفت عبارت آشنا کی میشود
 نیک اشتراک طایفہ ناپاک مترسمان بالتبیس مشہور تر از کفر البیس دل صداقت منزل بارگاہ
 درین باب کجا مضامید ہر ای بقربان تو صد دل من داین کار کنم طو مار فکر و تشویش
 در ماندگے کہ از لوازم بندگے گردیدہ و انگہی درین شہر سر اسر گندگے از سر غمخوار گے
 آن دست مایہ زندگے بجا بیان آوردن جز کاہش جان و افزایش ازان نتیجہ بارہی آرد
 ع کہ زیر انغم زخوردن کم نگیرد عطف عنان تو حسن قلم بچولان اعلان ماہوالا ہم
 احسن و اولی کہ اصاحت بضاعت اوقات و ترتبات و مہلات بے غایات مذکرہ و کاتبہ
 محض عنان ع ہرچہ آید بزر سر فرزند آدم بگزد و از نگار شہر صدق و رستی تراوش بر خود دار

محمد عبدالعزیز و قضاۃ الداعی حقیقت اخبار آن یگانگی آثارش بگذارش سفارش کس
 از هبوطلبان این عصیان نورد بارگاه باری پیش رزیدنت این حوالی حالی شد و رزیدنت
 قبل از وصول رفیقہ موعودہ صمصام الدولہ بہادر بہ تلفیف خط بر خوردار این نواح
 بسو بند کوچی را و جود نامہ مورود و تازمان و رود آن مرد و مطرود و در پردہ تعویین نمود
 سود بود و نابودش کیسان بسان و جود محطال حاصل ع نہی دستان قسمت راجع
 از ہر ہر کامل ہا و بارہ و ریافت نایافت نام فرخ فرجام آن کس فریاد رس کہ غائبان
 با غایت و ادا و این کس با استبداد افشردہ مروانہ و مربیانہ ہست دلبرانہ بکار بردہ
 ہر قدر کہ بیشتر نظرفت کمتر نمر بخشید آخر الامر از روی تخری قلی سولای اسم کرم
 زسم آن محب صمیمی نام دیگر و مقام خاطر بظن قوی منطون یقینی نگردید ع این کار از تو
 آید و مروان چنین کہسند ہا در صورت صدق ابن ظن حبت کشف خطا کثمت باید تصریح
 و توضیح تقریر رنگ تصدیق مرکوز و مخزون باطن باید رنگ تردد از مرآت حقیقت
 زواید غبار و اہمہ از سیمہ زاعر عازمہ جازمہ رہا بدع کیمست جز سبیل کہ برگرد غریبان گذشت
 الغرض چون رزیدنت مذکور بجانب کوسچہ مرور و عبور نمود و نشان اسم اعانت
 تو امان آن سر بے ہم مفقود با وی خطابا بیانہ مخلصانہ دارم کہ ع آغاز کردہ برسان
 بانتما ہا زیادہ بجز وصول جواب این کتاب چہ مدعا **رقعہ ۲۶** شفیق بہ تحقیق
 من بعد از سلام نخلت ابرام ارقام اینکه در بارہ ادا و تاد حسین صاحب ضرب المثل معرو
 و مشہور پیش این حقیر بندگان و آن دستگیر و ماندگان پیش آمد کہ بے نگفتم بلا گفتم

تا سلخ جمادی الثانی اصل سود مبلغ نود و سه روپہ سکہ حالی بود انکار ساہوکار اسرار و احراز
 تکمیل یکصد روپہ ناگزیر اختیار صدر روپہ چلنی و طی معاملہ سابقہ و اجابت و عدم اعتنا
 خسارت مبلغ دور روپہ کا دہشت فلوس بخصوص دست بیدینی ازین دست شکستہ
 سالوس نہ ستم مانوس نمود ملک و انصاف کہ نقصان و خسران اصل سود سابق و حال تا حال
 جملہ یکصد و دور روپہ سکہ کا رسید در صورت بروز منہ من داعی کہ در اندہ مدیونی موفورہ
 خودم مغربی محض بود تا مبلغ بست و ہفت روپہ سکہ کا کشید چون در زمان پیشین از
 زبان اعانت تر جان آن مشفق تطف قرین باین مسکین بے تسکین تسکین بقیہ رفتہ
 کہ از جا بقرض سود فیصلہ و متقاضی و ناکیماہ صبر و شکیبائی کن سودش بہ نفس نفیس خود خواہم داد
 و درین اثنا دفتر اولی بر ہم خورد و حادثہ آسمانی طبع گرامی را از جا برد و اینہمہ شکست ناگمانی
 بروز نہ ابجد خوان دبستان ہیچ نہ لازم و مختم افتاد اکنون بعلت فرط ناچار خویش زمام
 بدست اقتدار آن حق پرست خیر اندیشم گذاشتہ ام و توقع رفع و دفع این خسران
 ببطا یکصد روپہ سکہ کا کہ سکہ چلنی بہ تزیاید سود تا ایندم مبدل کالی است و نقاضا ام
 بے پایاں بدون شائبہ رب گمان یقین کلی ہے چہ حاجت است بہ پیش تو حال گفتن
 کہ حال خستہ دلان را تو نیک میدانے، عفو شوخی و جرأت گستاخی از انکمرم بقیہ بقیہ است
 نہ ہر دم آب شدم آب راشکتہ نیست، ہجر تم کہ مرا روزگار چون شکست ہے
 رقعہ ۲ خانصاحب الامناف اشفاق مناصب حافظ صدر الاسلام خان حب سہلہ اللہ الوہاب
 السلام علیکم ورحمتہ اللہ وبرکاتہ آمدہ بودم بر در دولت سر او بی نصیب گزشتہم از ملاقات

و لکن شار قمیمه که نوشته بودم از نظر گذشته باشد و حسب الامر قوم بعد مطالوعه چاک گشته منظور
 دل ضعیف از حضور منزل شریف اول تا سید اسس مغربی و محمدرضا فائز و میان از حرمان
 بخت زبون ایشان ثانی یار و یارین و عده موکده جرح و اعتراض بر شاهزاده هفتاد و پنج
 بر خور و از تعلیم و تدبیر تاض و در صورت گذشتن کو انذر و داد از نظر کرم منظر شفقت ایجا
 ثالث استفسار و استفسار از ان افزایده مشاهیر که در باره اش از شدت انتظار کار و
 باستخوان رسید و کار بجان کشید باقی هیچ و تا حصول جواب ل بیتاب سر سر هیچ —

رقعه ۲۸ دوست مهربان من ناظر صاحب بعافیت باشد جواب رفته مولوی علی عباس
 بطریق اجازت آنچه حقیقت ماجراست راست می نگارم عمل بر تعلیق گوئی و دروغ باقی نکنند
 که سخن کذب از سر نهزل هم بر زبان من نمیرود و نخواهد رفت مولوی صاحب بمن کتاب عطیه کبریا
 و نمودند و ترغیب تخریص ترجیح و تعلیم آن فرمودند و تکلیف کردند که خطی دارد و نسخه دیگر
 بدانی شود تصحیحش باید کرد و از دست بادی علیجان صاحب نویسانید لکن چه تعطل در رسیدن تلایه
 در تصحیح آن با تخیل اوقات منقسم میکان غذا اجابت داشت از مراجعات آئین مروت انگشت
 بر دیده نهادم مظنه که تا نصف کتاب بل زیاده بطالع و در آوردم و بنجا انصاحب صوت نیز نشانی
 و آدم بعد از چند روز مولوی صاحب استفسار کیفیت کتاب پرداختند و داعیه ضرورت تبجیل نوشتن
 آن بیان کردند گفتیم موافق امر بادی علیجان صاحب سپرده ام هر امینه بنا بنوشتن نهاده اند
 و خبر بایشان دادم گفتند که تا نقد من می رسید انسخه اش بردارم پیام رسانیدم فرمودند چه
 زحمت می طلبی از نزد دار و ده صاحب سید انم اتفاقا در آن زمان دار و ده صاحب بهیار بودند

تا چند روز نیا مد بعد از آنکه صحت یافتند مادی علی خان صاحب هنوز کاغذ نگرفته شتاب ده
 را همی مقطوع شدند و کتابی همچنان نزد او شان ماند جرم تغافل می بود که از خدنگداری سرکار
 که بمن نامزد کرده اند اصل ندارد چه باند نسبت کلان عاری بنی مغرورستم که از حد خویش قدم
 بیرون نهم مرا چه زهره که از حکم سرکار بے پروائی کنم و خود چگونه حکم سرکار خواهد بود و خصوص امری
 که بمن سپرده اند توقع از دوستی آثم زبان همین که این جنبد سطور از نظر مولوی صاحب بگذراند
 و پاسخ داد است مانند تابانم چه میفرمایند؟ اشک بلبل بر زمین افتادن از انصاف
 نسبت به استین غنچه یاد من گل بایش؟ **رقعه ۲۹** مولوی صاحب عالی متعجب
 فضیلت مناقب مولوی سید محمود دودی صاحب امت عواطفه السلام علیکم وعلی من لدیکم
 چه جرم دید خداوند سابق الانعام به که بنده در نظر خویش خوار سیراد به خداست
 مسلم بزرگوار و حلم به که جرم برسند و نان برقرار میدارو به شفیق من نفوذ بالله من المحور
 بعد الکور صفا قبول مسؤل این خلوص مجبول اولاً از اجازت ملازمت بمولوی حاجی
 حافظ سید کریم الله صاحب چند آنکه قوی و لم ساخت اجتماع فرصت انصراف ایشان از خدمت
 مفوضه مکرم در بخت تمت و افترا مخض ناسپا فائبانه راجعین صدق و اصل حاضرانه
 پنداشتن از نصفت و عدالت جبلت و در بالفرض و التسلیم آیه لا تَزِدُ وَازِرَةً
 و زرار آخری معلوم خاطر ماطر عطف و سنو جرات پروازم که ضرب مثل بر جبهه حق
 دشمن تحقیق راست و نه بغوا غرای منطوق لازم الوتوق و الکاظنین الغیظ و العافین
 عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ عفو جرمیه ناکرده بچاره مذکور نمایند

و از سر چاره گری لطف خلقی خلقی که خلق از آن بهره مند مقاصد جنان اند و رمانی رنجیده
آز رده کم طالعی خود را خود بخود نرود باز خوانند و بشریت نصب خدمت مستتره هوش نامزد
فرمایند و من بنده شرمند هوا پرستنده را نازده رهن منت سبب اندازه گردانند که مضمون
حقیقت شئون العذر عند کرام الناس مقبول معمول و مامول است زیاده زیاده —

رقعه ۳۰ عرض میشود که بنده را خجالت زبان کنائی حالت جرات کتابت سید بنایان
وارد این حوالی است کار ساز بحض قرص دوام الی بنده الایام جابر بیقین سداب حصول آن
و گیر باره بنوا تر و توالی و عده خلانی مسمیره و کاوش متوافره فرض خوانان باعث کامیش مشکا
جان ناتوان محرومی آستان بوسی خداوند از فقدان مربی و عدم تعین مشا هره بانته
هر روزه خدمت تا ایندت چهار ماهه کامله علاوه بدآموزی بذل غایت بزرگان مستلزم
گردن فرازی گستا بیان و چشم فبروزی مطلب غلبی از عواطف جلیله لاری بی بصیرت
و زو بک گر خوا همیشی کند دل شیدا امرا چه جرم به عشق است صد نه ارتقا ضامرا چه جرم

رقعه ۳۱ شفیق من سلامت بعد از تبلیغ تحیت و سلام معروض خدمت ملازمان والا
میشود که بیک دست دو هند وانه نمی توان برداشت بچه سرگرمی چندین محاملات مخوف را
بکتنه سیر میهند با آنکه چشمه در کلاه نذرند و انگلی با فیلسوفی که پالوده باشاه می خورد
و دیگر کسی که نانش در روغن است تا با اینا بکسر بودند کله نمی توانستند زد و از دست
اینان چانه خود را شکسته میدیدند استه باشند که راه بردم شمشیری سپرند اینجا جانی
که موش هم بوضاراه می رود و کسانیکه با ایشان همکاسه اند پشه را در هوا غل می بندند

و گره بر باد میزنند هر گونه مردم را کسر می کنند چه بیگویم از سایه خود رم میگردید حالا میخواستید
 فیلان آدم را بار بار بازی میدادند چندین بار به خورد داده اید باز چشم نمی کشاید آخر ریشخند مردم را
 بنرسید ریش بر شما خواهند زد که نصیر گفتش دوز کاری نداشت در فتنی برخایه خود زدند
 که از ته ریش میگذرد نسبت به که باشند داشته ام با هیچکس ندارم چنانچه بوده ام هستم و چنانچه هستم
 خواهم بود آنچه طمع کرده اید که فرد برید بر پشت پا دیگران نوشته است خواهی خواهی از شما
 در می رابند زود بینی شکسته پیشانی، تو که بازی بسر کنی با عوج، هر چند میگوید
 که ازین حرفها ناصحانه مخلصانه که اکثری در مذاق خود سران تلخ نمی آید ممنوع نخواهد بود و لیکن
 مصیعه می تراود چه کنم آنچه در آوند دل است، من آنچه شرط نصیحت بود بنویسم،
 تو خواه از خشم پند گیر و خواه ملال، بعد ازین مختارید اگر این حلو آفتاب طبع نازک شما
 ناگوار است میل نفرمائید و اگر خوش آید دیگر چه بهتر منکه مجبور به خواهی ام بلفتن سخن
 معذورم زیرا که ازین چه نوشته شود ایام بکام باز **رقعه ۳۳** اگر چه قدری که سرتاسر
 بے هنر است در حقیقت چون در تعب بال پرست جذب مراحم و قدر و خداوند کی حامی
 رفاه و خوبی این کشور است بعینه معتمد مهر انور است تا با سعادت ملازمت حلقه بیرون در است
 همواره به عاقد دولت در نقد خدمت گرم سرت هر چه که حاصل این بنده کمتر نسبت به قصد
 معینه فرق مبارک کمتر از کمتر است بذل فضل آن سرور بر رعایت و پرورش خدمت بیشتر
 از بیشتر است فدوی که از کثرت عیال بعسر حال ایم مکرر است در نفس نقد خدمت که
 که تدریس درجه بالاتر است از غبطه سهم و عدیل خویش شر در برست از فیض عمیم خداوند

که فضل مجسم و عدل مصور است و باره اضافه میسوره صدقه معهوده تمتی پرور است
 تا ماه منور بر فرش عبرت بر تو خورشید خاور ضیا گستر است ماه تمام احوال خدام از محاق
 ایام صیون و خوش منظر باد **رقعه ۳۳** بر خوردار نور الابصار اقبال آثار سعادت ثار
 طالع عسکره - بعد از دعا معلوم نمایند که تاریخ ۲۷ رمضان جواب حاجت نامه مرقومه
 پانزدهم آن مع نیاز نامه موسوم موسی خان صاحب بیل طپال رساله داشته بودم بواسطه
 که با وصف شدت ضرورت تا حال جواب آن نفرستادند احتمال و گمان فقدانش موجب
 تکرار ارقام این صحیفه شد حاصل دعا قلب یا سبحان اولاً اعلام کیفیت مزاج غلام جلیل
 صاحب در بنجا استماع افتاده که از زندگی شان مایوس است ثانیاً عزیمت آن بر خوردار
 سمت این حواله جهت ادای رسم شاد از گرفتن رضا در ماه بذات خود و استخصال
 یکماه و پانزده روز برای این رسیده بگذارش عرضیه ملفوفه و نیاز نامه موسوم موسی خان
 صاحب ایصال قیمه حمی الدین علی مرزا و در صورت سفر خان صاحب مدوح نیل اجازت از
 جناب فیضآب علی محمد خان صاحب معرفت مولوی عبدالرحمن صاحب بلا مملکت یکروز تا ثلثاً
 همراه گرفتن غلام جلیل صاحب اگر ممکن باشد و الا و الا گذاشتن شان بمکان بر خور داری
 حکیم عبدالباسط صاحب تحویل خرج ماهیانه شان بدست و عند القبول والا بلا تحویل
 آن را بجا گذاشتن همه اسباب بخانه بر خوردار مذکور الا مایحتاج سفر و صندوق ضایع
 شده عطروان و باره ملیبوسات عروس که از تملک تلف باقی مانده از این فصول اربعه
 یک نخل منجبه که واجب بل واجب است آنست که از حصول و عدم حصول مامول یعنی

نخست سبیل و غریمت عجلت نهضت خویش تبار برقی واقف و آگاه گشتند و اے
 ذوالزمان نعل و راتش پذیرند و نظنه وارم که فلانی به ترغیب تحریر صحت و تشویش
 آن بر خوردار رایل خواستگاری دختر فلان کرده باشند اگرچنین امر از قدیم الایام خود
 تمنا می نمودند اما بعلت مخالفت مزاج مادرش مخالفت اثر تربیت
 و سیل احساس اساس آن فی الجمله اندک با حادثه سن صغر عمر و جهان وطن فوئیت
 دختر در آخر بر رایل اخلاق مثل مادر که رفته رفته از مادر خود فایق تر بر آمده اندیشه مند
 می باشم ازین رهگذر دختر حاجی حکیم سید محی الدین حسین صاحب اختیار کرده ام هر چند که غنا
 صورت ندارند غنا معنوی شان که عبارت از غنا قلبی باشد برای موافقت با مزجه ما بسند
 و کافی است زیاده بجز انتظار جواب از لایزال برقی و ثانیاً بسبیل انجیل چه نوشته شود
 رفق ۳۴ عزیز گرامی قدر من احمد بن عبد الله سلمه الله و البقاء از زبان فرزند عزیز
 محمد عبد العزیز لازال کا سمه عزیز مکرر اجتماع افتاده که طبیعت کرم طوبیت رغبت لایتنا
 بر اسب نو خرید که منشیش نام نهاده اند و او ابتداء کمال عواطف جلیله مریدانه اصلاح
 و بهبود حال مال آن بر خوردار زمانه و صداقت و ثار یگانه ملزم گذارش و نگارش
 بے تکلفانه میگردد که جزاات خریداری سپش کور درین حالت سرایانزاکت شدت عسرت
 بعلت کثرت مصارف بنفایت که یکیک و پیوسته عظیم باشد از محض طمع استحصا
 ل منفعت خاطر خواه بود که قیاس فی الحقیقت در ویده بصیرت اعزّه اصدقا و اجله احبا
 زیاده از دو چنده منبوء و حالاً هم شخصه برادر نصف نفع مافوق اصل بیع آماده و موجود

و خود کیفیت بیعت و مالیت آن حصان و خدمت و سعادت ملازمان لبان مهر
 درخشان با اعلان و بے کتمان از آنجا که این دو سبحان آن معدن جود و احسان را توأم
 لطف و ترحم بر احوال غریبان و درماندگان خصوصاً دوستان اخلاص نشان و آشنایان
 بے تاب توان آفریده و حقیر خاطر کسیر عمری در تنعم و آسایش حال فارغ البال بوده از
 چند سال مورد امتحان چرخ مختال وزیر بارمدیونی بسیار و بانواع خسران جان و مال
 حسب تقدیر قهیر متعال اسیر شکنج و بال و نکال گردیده و هنوز با هزاران در مانگی و غم
 اعتقاد ابتدال و هیچ سیم و نذر دنیوی بر سر همان بے پروائی جلی و اختتام ذخایر
 دوستی و آشنائیک کوی وفاداری و ثابت قدمی هست بر صدق دعوی خود قسم می‌کند
 که سوگند بخدا و حده لا شریک له رضا خاطر را از همه چیز با احسن و اولی می‌شمارد
 و رجا که پاسخی فرمایند تا بر اصل قیمت موافق قیمت همانست به نفس نفیس خویش چه قدر
 می‌افزاید یا بهمان اصل بها اشتراک مینماید که درین صورت هم اصلاً مخلص بے ریا
 هیچ گونه مضایقه ندارد و بر ذات متعده صفات مکارم سمات نیز حلف شدیدی می‌گارد
 که ازین صداقت کیش وفاداندیش غبار آزر دگی بطنه باطله سخن سازد و دل صفا منزل
 هرگز همز راه نیابد فقیر دلگیر را صدیق یکجست انکار کند و بے تکلف هر چه رضا خاطر
 در یا مقاهر باشد کند و بعمل آرد و محب صمیمی را بر همان خرسند و فرحمند نیندازد و این سخن
 نیز مجدداً سوگند شمارند زیاده بجز انتظار جواب بن کتاب که تا دست یاب شود
 جان پراضطراب و هیچ قناب است چه اطارد و والسلام علیکم واولاؤا و آخر اوافا و باطن

رقعه ۳۵ خاضع و الامتثال فیضایل پناه بلند پایگاه مفاخر و معالی دستگاه جناب
 موسی خان صاحب امت برکاتت بعد از ایادی سلام سنون الاسلام که فاتحه الکلام و
 خاتمه المرام است مشهود ضمیر منیر برضا نظیر مهر تخمیر باد که اولاً اصل مطالب و خلاصه
 مآرب بر تو اثر ادراک ملازمت کمیاب خاصیت می باشد و عدم توفیق این سعادت دل
 صدقت منزل را بنیاد خاکی را خن حسرت می خراشد ثانیاً معروض مبارک که اگر چه حقیر صد ا
 لعیش بنفس خویش هیچگونه لیاقت و قابلیت نمی یابد اما از آنجا که عمری بخدمت پذیرفته بذل
 عواطف جلیله بزرگان بوده درین شهر نایب رسان از محافت ذلت بے التفاتی زحمت
 معرفت و مصاحبت مردم اکابر بر بنی تابد و در گنج انوار ایام بکسبیده می باشد و نفس
 اظهار مدعای سینه دزدیده و زبان تبیان مطلب بزمیر دندان گزیده حسن عقیده نه که
 بشا هه اخلاق گریانه جناب فضایل آب پیدا کرده فقیه خاطر کسیر را بے اختیار گستاخانه
 بر سر عرض خواهمش قلب ریاسلب سر بسر کا همش چندین مرتب آورده و لیکن نه است
 سنگ سفلت نگذاشته که بحضور کرم معمور افاضت بهر دین امر لمی کشاید بنابر این عرف
 نجالت را آبرو خویش نداشته حرف زبان بخامه رسوخیت نشان حواله می نماید که وجه
 معیشت حقیر دلیک کمتر است و مصارف عیال غلایق بیشتر و بال عسرت حال و طلال بال
 باقصای غایت کشیده و داعیه ضرورت سوار بضعف پیر مجوز جرات التجا گردیده که از سر
 فیض لطف و طایر باره اضافت مشا هه این رسوخیت سیما بسی وسفارش مشکو خود را
 ماجور و بنده شرمند و بخور را بکام بخشی مسرور و تالاب گور برین منت مسوق خواهند نمود

اگر مناسب باشد و شرف اجازت ارزانی شود و میخواهد که یک عریفیه همین امنیت از معرفت
خدمت ذی سعادت و حضرت ولی نعمت بگذراند و دیگر هر چه که ضیایا پر اقتضا فرماید آن
و اولی خواهد بود **۳۵** آنالکه خاک را بنظر کمیایا کنند یا آیا بود که گوشه جبینی بیاکنند
زیاده چه التماس نماید - **رقعه ۳۶** مشفق شفیق عواطف طریق محمد صدیق صاحب
دامت مکارم که پس از اید اسلام اخلاص بیایم ابلاغ ما هو المرام اینکه احقر الناس
توفیق و تودد اساس از توانر و تگاتر اصفا صفات ذات ذی برکات سیما از زبان صدق
ترجمان مشفق حاجی محمد رحیم الله خان صاحب سلمه الله الوهاب در فرط شوق و ثوق لغایم
سیما قبل ازین باندک فرصت ایام جرات کتابت و رسالت یک کلمه صداقت التیام را
واسطه حصول مامول قبول اسؤل نه نشیده قایداضطراب طلب کتاب نصاب پیش از
علم جواب پیایه و در مرتبه عنان عزیمت باستانه کمر مت تشبانه افادت مرتب کشیده
از عدم میل ملاقات مسرت آیات همیش حرمان بکلیه احزان باز گردیده اکنون داعیه دارد که
در صورت اجازت و اطلاع وقت فرصت از سعادت حضور خدمت کام دل برآورد زیاده چه
بزرگارد - **رقعه ۳۷** برادر عزیز القدر سعادت مند جگر بن سید احمد حسین طول عمر و

بعد از سلام و دعا ای که مدعا اینکه صحت ظاهر حی حاصل است و جمیع باطنی زایل من مضحل
باشند تا خیریت شما شاغل در حضور قرب مان رنغ بعد نوع مابقیه مایل جامع المتفرقین
تفرقه از میان بردارد و بعجلت و سرعت دولت مواصلت مسیر آرد و تقوید بازو می جان مایه را
روح و روان مورخه ۲۲ رمضان بسط آن که روز یکشنبه بود و در و محمود فرحت آمو نمود

و بر حصول دیدار سعادت بارشما و الدین ماجدین و جده ماجده خود را جمیع عجز و سجدات شکر
 و سپاس به قیاس سود بر خود روا کرد و چهارم از نهضت شما شب نشینی را بهی می گردید و هنوز
 خطه از جانب می نرسید پیش تو لوانه این امر علاوه در و فراق شما با هست چه گویم که چنانچه
 در عالم تنهایی بر من عاقل بر پاست مغز تخم شمر چاک از بربا بیمار بقدر نیم آثار مطلوب بودست
 ارسال یافت و بر خود روا کرد باستماع اینکه احیاناً اشیا محبوسه بنگلی بغارت رهنران می رود
 از فرستادن زیور آنقره و طلا سر بر تاخت با این اگر رضایقه ندارند در صورت اطلاع و طلب
 ثانی رسیده انکارند باقی وصیت شما را تا وسیع امکان بعمل می آرم مگر از مشیت بزرگان
 ناچارم زیرا که چه برنگارم الا که از بخت بند امور خود و بهنگام عزیمت نهضت این جهت
 خاطر فائز دهند و از طرف من بوالدین خویش و همه دوستان ع هر که باشد ز حال ما پرستان
 سلام برسانند و از جانب عبدالملک هم خدمت خود و هم بسایر بزرگان آداب تسلیمات
 تحفه و هدیه اندر **رقعه ۳۸** ای برزده و امن بلارایا سر در پی خویش داده
 مارایا چون در و مردمی نمی آید ز کوی طلب فارایا نامه مورخه دوم شوال درین
 نشست بال وصول طماننت شمول نموده اندیشه بی وفای منی شما بخصوص این زمان
 از عدم رقم رخصت یکماه دیگر در دفتر با خود تعلیق در و ایشان بدین مقر و ظن غالب
 سود سلوک آن کافر فاجر در تردد و تذبذب بر روی خاطر فائز نشود من بعد تحقیقا بگویش
 رسید که احمد از سر کار مجاز و مازون رخصت یکماه دیگر هم گردید بهوش از سرم پرید
 نحن بقیه کشید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ما بر سر شدنی میشود گفت و اقامت

آنجا را بر عیلت نهضت ترجیح ندهند و بار فراق بر دل مزین مشتاق ازین زیاده تر نهند
 نامه مرسله موسوم به حکیم صاحب از زبان خودشان اصفاشد از آنجا املا شد طبعم پریشان که خلافت
 مبتغا و کس همتنا از آن هویدا شد حیف و تنیدی توای فرزند دلبسته که دیده و دانسته
 رعایت شخص دیگر را بر رعایت خاطر پدر راجع آوردی ضرر پدر اگر چه کمتر باشد از بهر نفع غیر
 اختیار کردی تنهایی بر من نه آن گرانی دار که ثقل همگان گردانی از سرگردانی و پریشانی
 که بشیوه فراوان شکیلا میزبان می بودی بدار را آخره فریاد و دالاکه پشیمانی دانسته
 بودم که از تو برای سرعت نهضتش تمسید خواهد رفت نه جت نگر اندازدی تا کیدی
 انالله وانا الیه راجعون و اعتصمت بالله و توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله
 و علی الله فلیتوکل المتوکلون حالاکه ما را تنها گذاشتی و دلی از ما برداشتی و بشیوه و بحر
 در سخت و با عزیزان آن مکان پردا باری سخن پیرانه ما را گوش کن حرف علومیت فمونی
 کن زبان هرزه بیان از طلب یافت دیگران خاموش کن جواب این خط بجز و ملاحظه بنگار
 و سبک آبی در نوشتن بکار مبارکه از قصور و فتور ببینا و کم سواد و روشنا خواندنش بر من شود
 دشوار بخیر و خوش اسیر برادر زن احوال و خواهرانش از من سلام بسوزن و دعا از حد فرو
 بهیه گذار - ر ق ۳۹ برادر عزیز گرامی قدر سعادت من بجان پیوند عبد الباسط خان
 سلمه الله تعالی بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی و سلام سنت حسنیه خیر الواری معلوم خاطر
 فرزندگی سیما باد که نامه مرسله ارشاد انعام مورخه دوازدهم ماه گذشته بتایخ فوزهیم
 آن چه در نامه تسلیه پیراشد مسرت افزاشد بر وقوع صورت رد و بکار آن سعادت

اقتباس سپهر قیاس از حق احساس مود می شد و باطلاع خطر ناگهی صحیح آن بقاع از هوم
 و سباع و دلمودت انتفاع از سر دیگر تپش فرساشد بصدد خلوص التجا دست عاسوی سما
 بالاشد جان تن آن یکتا می غریب وطنی تسلیم غفلت و امان حافظ بے همناشد رنگ و رنگ جواب
 کتابت این مدت اگر چه پر به جاشد اما پیدا که کلفت فرقت و پریشانی تنهایی و ناسازنی^{طبیعت}
 و کابل قلمی جبلت همگی کچا شد آخر الامر این چند سطور محبت دستور بدست سیک از تلامذه الله
 انچه در خصوص شایا مطلوب این سر در هوا بنوک قلم الفت شیم رقم آراشد چرا نباشد که رجاء و نا
 در هر مبتنی از ان برادر و بینی زیاده تر از برادر حقیقی منظون بلکه متیقن این هوا خواه بی سمعه
 و ریاشد هر چند که قلمت ابد خطوط از من بے سرو پا پره کشاشد لیکن جودت نامرئی نسی
 از حضرت کبریا با نفاصه بآن عزیز دلهما عطا شد دیر فرستادن جواب و زود نوشتن خطاب
 از ما نازیبا و از شما زیبا شد - **رقعه** مولوی صاحب الامتاق عالی مناصب منبع
 لطف کرم معدن خلق انهم مولوی سید احمد علی خان صاحب امت عواطف السلام علیکم
 و رحمة الله مدنی ممتد میگردد که احساس فضایل و جزایل خصال ملازمان عدو مال و لطایف
 عواطف و دواعی اشفاق و محاسن اخلاق گریانه قاید و ساین جنبیت غزمت اظهار
 حال کثیر الاخطال است و محبت ناکسی جبلت کم گوئی سیما در خدشت اعظم و احکام و انفعالی
 سوال مانع و رادع شوخی لکشتائی و اجازت جرأت مقال مال احوال ابتداء عموم افعال
 با کمال و خصوص ششمال مخلصا پریشان بال ضمیر و ساختگی و ابتغال عرف نهامت آبرو
 مقامات اندیشیده بر تکب حواله جرأت نسان بر کتابت خامه بریده زبان گردیده که فقیر

خاطر کسیر با بجا مدبونی کثیر در پرورش میال و کشش و کوشش ناگزیر جمیع از اقربای
 بنی تیسیر و تفسیر فلت معاش باشکم نیم سیرا سیر شکوچه هزار گونه نشویر و رنج سر چرخه
 اندوه گلو گیر میباشد بحقیقت موسوسست اولمیت نفس خدمت مغفونه و عبطه سپهر خود از
 باعث عدم عجز تقدیم تقد شایسته سراج عریضه لشمسه اضافه میسوره که از احوال حالت
 نماید بخداوند نعمت گذرانیده بامتداد مدت مدید رجا و امید انعقاد سدا و بنیاد اجلاس
 ابهام زمان آن تا الآن زخم دل تذبذب منزل ایاس اسان ناخن اندیش و هراس یاس
 و تبشیر و تلوا سه و سوسه بقیاس میخاشد اگر چه از روی خلق حسن بحسن حصول
 ماسول این منتحن فتن چرخ کمن و شر بر دامن مصاعب مصائب من بخیلاً عاجله مها کن
 سفارش مشکور سعی مقدور منظور نظر عطوفت دستور زخم معذور فرموده بدت عمر زمین
 منت موفور دارند و وراز نطف عیم نخواهد بود و فضل کم مدد و بر لب المعبود **رحم الله**
 مشفق شفیق نطف حقیق عطوف طریق حاجی حکیم سید محی الدین حسین خان بجا در
 غوث نواز جنگ سله اند تلک بعد از اهد اسلام اخلاص پیام و متنا نانتها لقای لکشا
 فرخ فرجام مرفوع خاطر دریا مقطر صفت و صفای نظام باد که الحمد لله صحت جسمانی درینجا
 حاصل است و جمیعت باطنی و آرام و راحت روحانی باطلاع ناسازی مزاج و مانع طارنا
 سامی باطل و زایل اوسبجان جل شانه بفضل شامل شفا عاجل نصیب آن حبیب لبیب کامل
 گرداناد قبل ازین نامه کرم ختامه شعر ارسال جواب کتاب تعزیت خطاب خلوص نصایب
 ثبالت که تاثیر نقدان مطلب این گم گشته زاده غمبول و لب بسته عرصه فنونل پرده کشا

و چهره نمای وصولش نخواست بورد و در نور دیده بی نور و سرور سینه رنجور بخشیده
 و بعد از آن تا آن که طول زمان چشم نگران و دل پریشان را غار در پیر این شکسته و در
 بدامن کرده هیچ خط خیریت نمط برگزینی نزول نشسته و نقاب احتجاب از رخ زیبای وصول
 انگشیده خاکند که موجب آن محض سهو و سیان باشد نه ضعف تاب و توان و رود مسعود
 و بستگان آن گرامی شان تلمط نشان هر چند که مایه راحت روح و روان است و منتها
 مقصد و غایت مطلب چنان بود اما بدون ذات ستوده صفات کمرست تو امان یا برادر عزیز
 از جان ابد و میان سلمه اسبجان حکما از قیاحت و بدنامی ظالم در مردمان و شجاعت و عیب جو
 ناتوان بنیان نیفتاد و تحسن عقل و در اندیش و خرد نکته باب نبود بهر حال اکنون که موافق
 الحیرت نماید و قلم تقدیر رقم قضا بر لوح امضا نگاشت همان صلاح کار و التزام حال
 و مصلحت وقت داشت مکافات مافات و رعایت نمنصت اعدویان ازان جهات بفروخت
 مکانات و حصول فراغ دل از کل شافل صورت نمود و خواهد بست چانه و دندان جمع نایز شدگان
 حد اندیشه همین آهین مست عفویت پیشه خواهد شکست انتظار قدم بهجت لزوم
 گرامی بیشتر از بیشتر است و تا شکب حرمان همبزمی و همکلامی کمتر از کمتر زیاده زیاده
 رفعت برادر صاحب شفق و مریدان عزیز جان و دل محبت تو امان فشی سید غلام علی صاحب
 سلمه الله تعالی بعد از سلام مسنون الاسلام و عا سر انجام معلوم که صفا پیر صفوت انبیاء باد
 که الحمد لله صحت جسمنا خاطر پریشان ستمام مع دیگر و بستگان درین مقام بفعل چهره نما
 و جمعیت ظاهر و باطنی آن مایه روح و روان هر آن و زمان از حضرت سبحان غایت التجا

و اخص تنایچه میشود آن عزیز دلها که نگارش یک و کلمه خیریت خود را واسطه راحت و آسایش
 دل مضحک نمیکند اصفا کلمات برابری صوبت و شمنان ایشان از زبان بر خوردار و تجدد با علم
 تشدید اساس برقرار افراشت که پیش ازین هم در دوش بخت بی اختیار دشت چه کنم
 اسیر دست و پا بسته ام بایم رخ بال و پر شکسته در خل قلیل و مصرت کثیر مقروض و مایه سود
 و ایم و انگیزه باین وفا و عده اقبال سوال درباره ارسال زیر نشین حادث و سوال بر پشت
 همت خود در همه حال لازم می پذیریم که الفت و مودت آن برادر بجان برابر بیاید و ایم
 اکنون مبلغ نود و هشت رپیه بابت هشت ماه از ابتدا قرارداد تا سلخ ماه می رسد
 بسبیل چک فرستاده از معرفت اردو میان خواهد رسید بگیرند و باره رسید بدهند و مرا از
 گوشه خاطر خود دور کنند **رقعه ۳۴** برادر عزیز گرامی قدر سعادت سنج جان پیوند رسید
 احمد حسین صاحب بجاییت باشد بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی که همین تحفه و در افتادگان خلوص انتما
 و هو اطلبان به ریایا باشد معلوم خاطر خاطر الفت پیرایه که درینجا خیریت است و خیریت آنجا حسن
 و چچ و تاب دل محبت را از اطلاع ناخوشی مزاج و آله شما و عدم حصول تا ایندم بچه نطاطا نامیم
 که عبارت از تعبیر آن حالت قاصر است و شائبه تکلف و نصف رسیده هم از رقم مانع و رافع
 دست دعا سو سمار شوم ام و علم التجا بدرگاه کریم که برافراشته از دست گدای بیوزا
 نایه هیچ به جز آنکه بعد از دل دعا بکنند به خطوط مرسله رسید و از فحوا ای آن چین حسین
 قلب صفا گزین آن سعادتمند با تکلیف بوضوح انجام میدی خط و مید و خشت آشوب جان است
 هنوز به تست ای رشک پری آفت جان است هنوز به نگارش فرمایش و گذارش سگالش

تیار می لجه در اسیال علی سبیل ثپال بغلام علی مخفی از سر حفاظ و لحاظ قلت فرصت و نشو و
 باطن صفا موطن آن سعادت لبش پیش آمد ننگان مزیت تجربه و سروت شان بر
 فوقیت روبریت و مرحمت آن سدا و اندیش حاشا شمشاد که در خلوص عقیدت و صدق
 و خوش بینی چه که یک از منتسبان می تفاوت ما راه یافته باشد خیال طلال بال خیر مال بال
 حال هوا اشتمالش شد و سرتاپا غرق غرق انفعال گشت خو یک خیره است بسیار از ور
 هستم و دارا از غنائیم نعم الهی میدارم و همواره شکر گذارم و در حق وی همیشه دست دعا می
 دیگر از کوک نباح زنکه معلومه نافع چه بر خیزد که مکانست خاطر هرگز یافتن هر چه استقامت
 بریزد و از عفت آن ماده سگ ناپاک بے باک چه پیش رود تا قلب وئی سلب گانگی
 کشیش بخافت بریش از بیش ازالت جلالت خویش از مسلک ثبات لطافت حالت پیش
 شود یا خود گوزن شتر جمیع با دشت پیا میان وادی او بار چه کشاید که طبع صفوت و صفا نفع
 از سر اعتدال دشت عقد حساب شمار بند و چسب گنده زدن غایبانه منحن طینتان زیر چاق
 و احمه زبر کوب چه و انما ید که نجاست مغلظه ناتوان بینی بریش و بروت شان که ز بارستان
 مقاعد و مشافیر عیوب است نخند دسه اصبر علی غصص الحسود فان صبرک قائله
 فان تا کل نفسا ان لم تجدها تا کله و درود مقصود هر دو خواهر زن درین گلشن
 چند آنکه خوب است وضع تنفخ و انانیت ایشان به تخیل باطله کلانی لایعنی خود که از پاس مرتب
 نفس الل مرید و شیوه مرضیه سنت سنی نبویه بل طریقه انیقه اسلام مبراصل فراتر ک افتاده
 همان قد نام مغرب اگر محبت کبریا و از سر بمواد و در کرده مشار الیها ما شرفا و عرفا و در شرف

و مرتبت از خود با ناخن و کمر کمتر نشسته بلکه یک سرگردن بلندتر تصور نموده وقت ملاقات
 آئین مساوات منظره نظر دارند و از مخالفت مصور و معنوی یکسو شده مانند خواهران خفیه
 در محراب امور کلی و جزوی با لغت محبت و یگانگی و یکدلی و قیقه از دقایق موافقت و یکجستی
 نامرئی نگذارند ازین چه بهتر و الا فرسخ عزیمت نصفت و مداومت اقامت و سکونت در یک
 جهت احسن اولی که مبادا همان معامله فاجره نابکار آخر کار چارناچار بکار آید را به بجز نظر
 دیدار جمعیت بار چه اشعار رود - **رقعه شریف** شفیق رفیق التوفیق معارف حقیق حقایق
 تحقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان بهادر غوث نواز جنگ است نصایک بعد اقام
 سلام صفایام اعلام آن ضرام آجام ثبات اقدام با هوالمرام اینکه صحت اجسام سکنه این
 مقام با وصف آلام و اشعاب منقطعه الانصرام التزام دوام سپاس بقیاس و این مقام دارد
 اسید که انقسام خاطر عاظم و استقام باطن ظاهراً آن سر حلقه اغزه کرام بحیثیت عاقبت و عظمت
 انابت خالق الانام انضمام یافته باشد قبل ازین نامه عنایت النیام بنام سعادت فرجام
 امد و میان صاحب لیل الالام مطالعه افتاده و اکنون رفیق نفقه نظام مخصوص
 بطالت هم این هوا پرست گمنام جبهه ورود و خروج کشاده و ملاحظه مبالغه سپاس کارهای
 مستهام با تصور فقر اضطرار خدنگذاره فرق شمسار بر سر زانو غرام بل در نه پاس
 و فاجوی احرام نهاده مشفقانه مشت خاکم عشق ناله صیدم کرده هست به
 اسی حیا آیم مکن از رنگ صیادم میسر به اهتمام تطلب همه نامه مکان که سابقاً
 در نیتقه الیام مرقوم نظام خلوص اقام داده از باعث گمان مستقر الا یقین عدم

بیج و ارتمان آن بقلب آریا بسلج ام دومی الا حرام شخص طبعیت صدق عقیدت انتظار
 نموده نه لحاظ تسبیح احتفاظ مال و مال سریع الزوال مستبعد القیام بر بصارت کار خیر
 عزیزه نیکو سر انجام و انگلی که خانه خاصه موجوده اش بلا مضایقه عوض مبلغ مطلوبه را
 آماده بسمولت و آسانی تمام و دیگر تا عباس حسین مغفرت مقام ازین دار الظلام عنا
 بدار المقام جنبه الماویء خرام کرده مروم خانه آن ممتحن بمظالم عظام ایام در آلام قراقرش
 مدام بکندام بعدم آرام و تعلیل طعام و ترویج منام و توزیع صبح و شام علم و داند که
 نمی توانم میل نوجو بار قام آن گماشت درین هنگام اجتماع ابتیاع خانه ایشان بخیر
 مالا کلام ایقاع ملک بر بقاع زخم باید پنداشت الا که طبع مکارم نفع آن اجل کمالات
 عظام موافق اعلام بر تعجیل ترسیل گرانث خانه نور چشمه موسومہ ایشان همت عالم
 نعمت گزیده تانی الجملة تسلی خاطر فاتر آن رهبر چشیده نفعه جگر غیظ و کدر سنین
 اعوام جلیل قوام پسند اعتنام اشتراک اذن نور چشمه که اہم المانی و اخص مراسم
 فابین و راجع بر طلب زر نقد آمدہ مجوز اقدام تخلص اقدام کرم قیام آمدہ که یک جفت بکبه
 با قوت خوشترنگ اندرون عوض مبلغ پنجاه روپے موعودۃ الابلاغ حسب ترقیم
 سراغ یا کما پیش مطابق اقتضا طبع حقیقت ایام اگر اکرام کنند و از زر قیمت خانه
 نور چشمی یک نم چنپا کلی طلا با اختراع برگ پیل اندرون چل روپے دیگر مال و توره
 و کرن چول بھک و شک و مزایا پروا و طره مرصع که مرغوب ل هوا منزل است
 اگر کم فرمایند و به جان الله صاحب پیام رسانند که سبب شتم و بخش و شوم و غنیت مخصوص

طبیعت عوام کالانعام می باشد آنچه در رقیبه موسومۀ ایشان بر زبان قلم بر خوردارست
گذشته ده مرتبه زیاده از آن است که بر قلم زبان مردم این حوال حکایت نه شکایت جاگشسته
به نشان و کذب افترا کام ناکام بکام و زبان اکثر نسوان بدسر انجام فضل کلام است نصیحت
نکند بیگانه علماء اعلام تفصیل حساب خرج پانگی در ذیل این رقیبه الاغنام ارتسام می یابند
تحصیل آن رغماً للاف بر وکالت و حمایت آن همام ذی احتشام موقوف شخص معلوم
عاقبت مذموم بباد افرازه خود رسید و از نظر التفات امد میان صاحب هم مردود گردید
ظن غالب بل یقین متین که بعد ازین هرگز مقام قبول و حصول مرام نخواهد دید —
رقعه ۴۵ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عظیم الاشفاق مولو علی عباس صاحب
دام فضله و عز مجده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مرأت ضمیمه حقایق مشهوره غبار آلود
زنگ تغافل مباد که از دیروز خاطر فائز و فاق اند و این به آموز حسن اخلاق اعظم و
اکابر از احساس قلت التفات ذات ملکی ملکات در اسلوب ملاقات پیچ و تاب وافر دارد و در
سیدک ناپیدا قطره و ترو و دست خلام علت این ملالت و کدورت هایم و حایر میگذارد از اینجا
که فضیلت علم مستوجب عزت و کرامت و کثرت کیشان سهو و زهواست و ثقیل رجاسات
و عفو می باشد التماس اخلاص اساس می رود که اگر نوعی زینج قدم ازین رسوخیت توأم نمی
و مشاهد یا باخبار کسی از سخن سازان منفردی در قلب تیاب بلبت نیقش کلمه که گردید
حسب اقتضا باطن کرامت موطن معارف شود تا صورت ازالت آن حالت و برارت
فوت عقیدت طوین از نسبت شبهت آن اسارت بوجود آید زیاده چه المانایه الایمن

یک بیت سعدی که فرموده است پیش که بر آورم ز دست فریادها، هم پیش تو از دست تو
 میخوام داود، رقع ۶۷ مولوی صاحب فضیلت مناقب آیه رحمت الهی ابرطیغ فیوض
 نامتناهی مولو نصر الله خان صاحب امت برکاتہ گلہ ستہ سلامیکہ مشام الفت را معطر
 سازد و دماغ مودت را معطر از گلشن اخلاص و طبع اختصاص تحفه مجلس خاص سے شود
 بنصارت شبنم اجہ تا رنگی بیج دایم سینہ از انجا کہ نال حال این شکستہ ال بسموم ہموم
 حوادث روزگار بس خورشیدہ و بے برگ و برست و بر رشحات سحاب خلق کریم و لطف
 عیمم آن میراجہ این امانی مردم محتاج و مفتقر و صرصر خفاقت سو وطن مولو سے
 علی عباس صاحب نسبت باخشان صلاح مدرس گلان علاوہ نگاہی نکایت اخذان این
 تفتہ جگر با بر احسان ملازمان منتظر از وحشت خشیت شرکت یکدیگر در وحدت ملازمت
 مقرر بوده بابر ہیو بنسیم توفیق تمیق و ثقیقہ الوداد در خدمت جناب مدوح ایشان
 کشایش غنچہ مطلوب تراوش با این جواب و انصاف از نیسان خامہ مشکین شمارش
 نمایش بالمش کلین تسلط باطن محبت اسلوب نموده و لیکن اندیشہ خزان حوان اضافه
 میسورہ کہ قبل ازین بکیال بلکہ زیادہ عرفیہ اش مقبول الہامی مجلس گردیدہ و این زمان
 دران باب غیر از ترا و اجتناب باوصف استصواب نواب علی القاب بزربان گھر نشان
 ایشان آب رنگ جریان ندیدہ و تا الان نخل قلب لجاجت سلب باد مہرگان تانی و
 و تراخی برآمد کار سرسبز نصارت و خرمی بہار نگشیدہ احساس تراوش بیخ بی بیخ
 بذل فضل عیمم گردن افزای حرات استکان حسن اعتقاد صمیم کشیدہ کہ سیراب

مرز نه تفصیده این داعی بقطرات مطرات سفارش حق گذارش گرامی از سر نصفت و عدم
 حیث و بیش غیبت مرحمت بپلو بپلو سر سبزی کشت سپیم دیگر گردد و ترجیح بلامرغ و فحوا
 غزابت استقامت بام و دود و هوای طاهر و بر ملا نشود و السلام علیکم و آلا و آخرا **رقعه**
 بخدایت عا منزله مولوی صاحب فضیلت مناقب الاما صاب مولانا مدار الامر ا بهادر دست
 بر کات: بعد از تقدیم سلام نیاز التماس بآلتماس خدمت فضیلت منزلت می پردازد که السلام
 این ذره بنمقداد و زر زمره ملازمان سرکار بیامردی و دستگیری لطف و کرم طرازش خان
 که فی الواقع از اقتباس نور کرامت ظهور مهر مییم و رحم عظیم خدمت لازم التکریم بوده بال
 عروج سپهر کام جان بجان ناتوان عطا فرموده طلب یحیث از حقایق استحقاق سارویس
 اسامی باقیه ملازمین معلومین البته ناگزیر اعلام کسبت مدت سارویس این ذره ناکس که
 سوای آن کن یکسان بباد معزوالیه بچاره گری بی کسی خود کس ندارد و گردیده باشد
 اگر چه سارویس این بکس بلکه خال مغفور و مبرور هم آنمه قابل اعتماد و اعتداف نیست اما
 اصحا تجویز و اجراضم قدامت اسلاف خویش اقارب با سارویسها قلیله ملازمان جدید
 برده کشاکش و فونی رجا بذل مکارم شیم و جرات افزا عرض مدعا مستکثر العطا و الکرم
 که در صورت ابلاغ سارویس این محروم بالحق سارویس عم محرم که حسب شبهه ذات عالی
 درجات برسته طو لاسنین اعوام متدای میگرد و جلوه خدیبه کامیابی حقیر از برده کما
 بر منظر اعلان مستلزم سپاس اقطاعی نه خایر اجر بقیاس و حضرت رب اناس میشود
 آنا که خاک را بنظر ایمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بجا کنند **رقعه** مشفق

شفیق کرم طریق تطف حقیق من خلوص رفیق دام لطفه السلام علیکم وعلیٰ اهل البیت
 واطهار شوق موصلت چه مبالغه نماید که دل عطوف منزل شاهد حال بس است رفیمه شفقت
 ضمیمه رسید و تشنت خاطر حقیقت ماثر حالی گردید سینه محبت نجینه را در آتش حسرت و
 افسوس سوخت و دیده رید هجران دیده را بر پشت پا خجالت و ندامت و دخت سالت
 که از مصارف و مداخل خانه با کلمه بیگانه شده آماده وصال یگانه ذوالجلال نشسته اتم و چشم
 آرزوم و گوش هوش از محاله کار و بار دنیا و گیر و دار بلند و پست میکش و میکشد فرو بسته
 اختیار نامه به عبدالعزیز و دل من بگیرم داده ام و دل خود بر هیچ چیز غیر از خود خواب نهاده
 عمر طول امل ندارم تا با نسلاک مرده اهل دنیا سر برآرم حصول قرض الحق فی الحال
 ناممکن است الا بعد وصول سابق دیگر نقصان عقل و دین کافه نسوان حسب حدیث
 برگزیده پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم بی شائبه ربه تردد و ثابت و مسلم با الخاصة آنان
 که بصفت نادانی از دیگران ممتاز باشند و از تدبیر و حزم و احتیاط و مال اندیشی فارغند
 و بی نیاز سیماء مغلوبات الغضب که اکثری ازین رگه در رنج و تعب اند و مردم خانه آن عزیز
 با تمیز که سر کرده همه زنان و صفات مذکوره و ناهنجاری و ناروا و گرفتاری خلع خشم و غضب
 باندک سبب اند حیف و درایت و دانشمندی ذات گرامی که با وصف صحبت سالها و کمال تجربه
 و تحمل جلی خود از گفته نامرضیه شان و انگهی در حالت غم و غصه که عفو و صلحا آنرا چون
 آبی قرار داده اند رنجیده میشوند و شتاب زده از جا بروند و خلاف را صواب خویش ختیا
 کنند و آنهمه باده گوئی را حاصل بر مبالغه نویسنده که یکی را بزیادت نقطه ده نماید نفرمایند

پس بعقل ناقص انگیس صورت تحسین دار که از مبلغ مشخص ثلث و ربع و نصف هر چه بر سر
 دست و در بر نهند حجت ز را بقی لشکین و تسلی خاطر ایشان کنند و طول مقال نمی طلبد که
 تمام حال پیر بر سپر لازم و متختم میشود امید که درنگ اضطرابی در نوشتن جواب کتاب باعث
 عتاب خطاب نخواهد بود لطفکم مدد و بر بامعبود۔ **رقعه ۴۹** طوفان دیدۀ دو ردوار
 و کشتی شکسته دهر نابخار کف بر کف سودۀ ناسازی دوران لنگر زن قعر هلاکت بر بکر
 قاید نجم سعادت و رهمنونی خضر شمت جباب آسای سبک کامی را شعاع خود ساخته و بسا
 موج گام سنج نیز تازی گشته بمحضور فیض گنجور آن بحر عمان فیاضی که صیت مواج
 آن از قاف تا قاف رسیده و طنز تلاطم امواجش از شرق تا غرب و در شرت کشاده
 شرف اندوز افادت بے منتها و شمع افروز کر است لا تحصى گردیده غواصانہ منظر استحصا
 جواهر زواهر مراد مستدعی دُر بر غر مافی الفوائد و نظر بر عواطف گردانۀ که مشتعل
 صنوف بنی آدم است هراینه بساحل مقصود و کعبه بهبود خواهد رسید و منبع گرداب و بار
 گرد سرگردان نخواهد گردید آئمی تا مهر خورشان ذره پر مد و سحاب نیسان بنای گستر
 حبیب دامن خیر خواهان به لعل و لالی مراد مستحون باد و خواطر بدانند نشان حشمت از خار
 خار خار حشرت خارستان شود و بجمه وآله الامجاد۔ **رقعه ۵۰** تافیه سنج عجز و انکسار
 ردیف پرواز فقر و اضطراب مدته از سسترا و ناسازی دهر غزل خوان هلاکت لوبه
 شیرازۀ دیوان موزونی طبع از ناموزونی ساعدت ایام از هم نخبسته قدم به بر الیخرا
 ملال و پایہ بند ترجیع بند و بال می نهاد و از تخمیل استعارات لا طایل و تفکر شبیهات عاقل

بر خود در حیرت می کشد و ناگاه اصفا قصاید اوصاف جلیله آن مرصع نشین رباعی
 چهار بالش ایالت و استماع مثنویات اعطای جزئیه آن شته بیت نظم امارت که محیط اسرار
 دوران است بتقطیع شگنجه آلام این بستمای پر داخته خضر وار قاید این طوفان زده بحر
 فَلَکات گشته بشهرستان حضور لامع النور که لمجا و ما و اک عالم است فایز ساخته مترصد
 تلاش تازه مضامین مقصود و مترقب شیرین مطالب بهبود میدارد که هر اینه نظر بر
 مراحم خسروانه آن طغراکش عنوان غربا پروری بر ورق مجموعه فیض گستری بدایه
 معانی معروضه خاطر فاتر و سهولت مرکوزات دل نیاز منزل از جلاباغتفا سر بجلوه گاه
 بروز خواهد کشید و این اسجد آموز و بتان کم سواد و بی استعداد را بسان فرد منتخبه فرد
 وقت خود خواهد گردانید الهی تادیوان کائنات از اشعار رنگارنگ موجودات نزهت
 پیرا خواطر معنی نگهان سخن است دفاتر فیض بخشی و فیض رسان آن و بیاجه مجموعه
 نظم و نسق بنی آدم از نظم و نثر انجاء مرام انام ملوباد بالنون والصاد - **رقعاه**
 تسلیم عجز انتهایان بجناب اورنگ آرایان ایالت اوج گرای اجابت شواد و نیاز بنی
 و پایان بحضور صد پیرایان ابهت بساط محرومی مجینا و شایق بستمند که اجزای جمعیتش
 از تفرقه و اضلاع دور و در چون اوراق خزانی با مال پریشانی است و طره احاش
 از سر ایگی اطوار سپهرنا بهنجار بسان کاکل و دلار آشفته فروش سرگردان عمری
 بهاد جوی تقریبی بود که بدام آئین خود را بجو که بهره اندوزان حضور رساند و بچرخ خود
 اندوله بردوزان خوان و دولت انگار و آخر کار ساغر به خار فضل الهی و گل بنجار فیض

نامتناهی که سرخوشی بخش خمار زوگان هلاکت است و رایحه رسان افشوده دماغان خلالت
 نظام سرگردانی راه انوار بهیروی بدو دولت منور ساخته ملجی آندارد که از قانون مراحم خسرو
 زمزمه مراد سرزند و از پرده مکارم کریمانه آهنگ منصوص کل کنند شاد باش ای دل که
 آخر عقده ات وامی شود با قطره ماسیر سد جائیکه دریا میشود با قطره جمعیت صورتی و معنوی
 نصیب احباب دولت باد و آشفته دنیوی و اخروی قسمت اعدایالت شمول **قصه ۵۲**
 نشاء رسا است سلامت این طارم زمر دین آنقدر سنگ تفرقه مبارک که شیشه خاطر
 هیچ صاف و بی شکست هویدا نیست و این کلخ ویرین مینا به رنگ کدورت سپر نبرد
 که ساغر دل هیچ روشن گهری به باده خمار افزا پیدانی خنده عشرت گل زخم جگر چاک
 در بر دارد و ترانه محبت بلبل علم ناله جانگاہ بر سر حجاب دارد می بضبط نفس پر خون چشم
 تخریر محیط حوادث کشودن است و موج کردار بر خیزد بکشاوه بالی گردیدن از فوط خطر ار
 کف بر کف سودن سرمایه جمعیت در آغوش پریشان است و نجیبه عافیت آئینه وار
 سرگردانی قطره آبی چون بکنار صد فی سامان جمعیت فراهم آورد و آواره کوچ و بازار گردید
 و غنچه گل چون بر سر شلخته لب به تبسم و اگر دنجلیزه پیرانی پریشان حال رسید خوشحال
 سبکسار که چون نسیم بسبک می ازین خاکه ان دامن افشانده و حبه اکار نیز تازی که
 بسان برق بکرم جوشی ازین رباط مرکب رانده مثال حوادث روستا سبجیل خاطر مبارک و همچو
 ارم باط که درت مجیناد - **قصه ۵۳** المنه الله غمخیزه پیرای آفاق نیت بی صدف
 کشائی که با من جال صدر نشینان بزم اقبال بر بسته بود به بالادستی شاهد صداقت مرتضی

و دست انداز گردون غبار تو همی که بر اوج خاطر اورنگ آرایان اجلال جاویده شجاعت
 حجاب مکرمیت از پانثانده خیر طلبان را در جزای این عطیہ غیر از واکردن لبها کسپا
 چاره نیست و هواخواهان را در محاذ این غنایت بدون سجده ریزی عبودیت باره فی
 و اہب العطا یا عشرت دایمی کہ مشعر از صحت و تندرستی است دوام نصیب احباب
 اہبت نصاب گردانا در **رقعہ ۵** بہار چمنستان شریعت غرا آب گوہر طرمت
 و عطا سلامت۔ ہوس بیدلان با سید حصول شاہد مرام حجلہ نہ پر راستہ کہ بخیاں آید
 و مناسبہ دماغان بہ بوی گل مقصود چمن نہ آراستہ کہ بتصور در گنج مباحثت یکقدم
 براہ شوق مرحلہ پیا صد اضطراری و مہاجرت یک گام بطریق تناسب مباحث فطری
 بے ثباتی ہر خند دل عواطف سرشتان در انجلا مقصود مستمندان درو آشام نیام
 نخواہد بود لکن بخیاں عاقلہ یاد دہی نقوش ہمی از خاطر فاطر زد و و مدام نشا
 سرشار اشتقاق خمار شکن دل حیرت نگہان باد۔ **رقعہ ۵** قبلہ معنی بنیان نشا
 صہبک عرفان سلامت۔ حسب الایمان نیاز انما در بارہ تقصص متنا خاطر عاظر از غلام محمد
 مبالغہ را با آنسو بیان رسانید و حرف استبداد با نظرت حد و دغایز گردانید
 اما غواص بحر رویت و مخونگارستان حیرت غیر از غوط زنی یم انکسار سر بر بنی زند
 و جز گلگشت گریبان عجز بچمنستان عرض جلوہ گر نمی سازد فی الواقع مقیدان
 ربلقہ حوادث کمونوات را نظارہ جمال احمدی کہ آئینہ دار بہار مطلق اہلبیت در بر آن
 محال و دعوی این امر بر دشوار در پیشگاہ حضور این خشن بیرون از حیطہ و ہم و خیا

مگر بزم آدمی ظهور بحض کرم از شود منظر آینه مستفین گرداناد و بمصدق سن رانی مکنامه
 پیر آسمان جان بے کیف کناد **رقعه** معتقد صداقت کیش محب خبر اندیش سلامت
 هر دانه اشک که امروزی باید آلتی مصروف خاک گردد فردا خبر منی از کرامت میتوان اندوخت
 و هر شعله آیه که در اینجا بکثرنا متناسبه آسمان پیا می شود در اینجا شمع از سعادت باید فروخت
 هر سر بر این گنج ویران طلسم حیرتست و هر نقش این کارنامه بطلان آئینه دار عبرتست
 تا نظر را تماشا می جهان و اگر دیدیم هستی بود که بر دیده بینا کردیم بیانی سخن
 رنگ بقا داشت نه گل بوبے و فایا عبرت آلوده هر رنگ تماشا کردیم بیانی خافل سیکه
 مطابق دیر بر دلبران دل از دست دهد و نادان شخصی که جان را بهر تیر مژگان خواب
 خوابان ساز و غنچه الفت گلر خان صد چاک جگر چاکے دارد و آئینه است ساده لوحان
 صد رنگ که ورت می بارود بهر ناز خوشش ادا را آفتی است نهانی و هر کرشمه دلبر بار
 کلفتی است جاودانه محل کش کا و دان صورت بودن از طریق معنی دور افتادن
 و باده نوش مضبطه فانی بودن از هرزه خاری جو شیدن است و از مصنوع بصانع بی
 بردن کمال بخودی و از نقش به نقاش گرویدن دلیل زیر کی است پرده تعینات را از
 پیشگاه حضور دل برداشتن بهادرے دارد و تعقیدات اضافی را از حرم جان مرتفع ساختن
 اعتبار کرم نقاب عارض گنجوش کرده مارا بی هستی سو هموم سراپست نمود بی بود
 اصلا بمنظور ثبات سنگ ره نباید ساخت و زندگی مستعار تصویر است ناموجود هرگز
 به خیال قیام با همکارے آن نتوان پرداخت از رباط تن جو بدهشتی دگر معموره نیست

زار و اسهت بر نیداری ازین منزل چرا، تا بمصطفی نیستی زنگ سستی نه زواید چهره شاه
 معنی جلوه پیرانی شود و تا بمضرب فنا چنگ بقایه نواز و ترانه وحدت بر نیخیزد
 تا انفس باقی ست وحدت ساز و برگ کثرت است، تا چون ساکت شود گرد و یک
 آهنگما، الهی تا بهار وحدت بزنگ کثرت کل جوشی دارد و دل مارا از ماسوا به پرواز
 و تا جلوه یگانگی بکسوت یگانگی خود فروشی نماید جان مارا از خیال غیر مبرا سازد
رقعه ابر از مرتب نیاز بجنا بفيض گسری که ذره از پرتو سرزم عالم نوازش
 بر مهر تابان علم تا بان افتخار می افزارد و اظهار مرا هم تسلیم بحضور تفضل مظهری که مورچان
 شمول مکارم ضحفا پرورش بر جاده جم صد در طعن یکشاید و اما ندن فدویت سرشتان
 در جاده سپاسکارم دلیلی است مبرهن و لبستن رسوخیت طینتان در توضیح مراحم
 بر بانی است روشن بر بے پایانی اعطاف مدقی اسیر شکنجه بلاکت نقش پرواز تحیر بود
 که وارسیدن نواسے بی نوائین بسامعه اوج گریان اقبال چه سان صورت خواهد
 عمرے پابند سخن فلاکت نفس گذار نظر بوده که غبار خاک آلودگان کوی انکسار از
 ریشات سحاب مکرمت کریم طبعان بچه آئین خوابشست و بمقتدر فطره بے سرو پا
 به پیشین بحر عمان که ام جلوه عرض خواهد داد و شکسته بالی عند لب عجز انما به نوبار بزل
 و عطا که در میان خواهد نمود از آنجا که فضل مہمین متعال که قاید رگم کردگان باد و بچه بال است
 خضره گشته تفرقه خاطر این ستمند را بحجیت حضور که وسیله گاه ستمند است مبدل
 فرمود و سر اسبیکه دل این نیاز پیوند را بعاطفت جنبے که پناه بے پناہ است متغیر نمود

هر آینه نتایج مرحمت که در خیال نیست بنظر با نقش حصول خواهد بست و جواهر کرم که در
 تصویر غنچه بشا برده وصول خواهد پیوست آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود
 که گوشه چشمی بجا کنند به غنچه مراد هوا خوانان بهیوب نسایم الطاف انبساط پذیر باد
 و صدف مقصود خیر طلبان از اقطار امطار اعطاف مملو شود **قصه** سکین بی شکین
 تجرم درگاه آله موسپید روسپاه هواخواه مومنان زین العابدین سلطان بعد مدت العبد
 از انفعال کاهل قلبها دیده یار پرست با دقش و چهره آزردهم بعرق شرم برافزودسته
 خود را فریاد خاطر عاطر آن مستحق حوادث روزگار نا بکار و برگزیده ایزد پروردگار مبد
 که قبل ازین بدست یک دو نامه سعادت علامه برقم زده دست بالادست الفت و محبت
 همه است آن محبت پرست در رسید و آخر کار نامه جگر خراش دیگر سفخن و افقه با لبه حلق
 سر حلقه نعل با خنبر و برگزیده زمره حفظه کلام خالق اکبر یعنی والد ماجد آن پیکر ایت
 نور ابصر حلق جگر هوش ربا باطن کلفت سواطن گردید چلویم که چه در بر آمد غبار کدورت
 و گرد و ملال بر سر آمد چشم عبرت کشود و دست افسوس و حسرت بر هم سود و واپسی
 زین کاروان چندین ندامت بار داشت بهر که رفت از پیش خاکش بر سر با نختند
 این گلستان قابل نظاره الفت نبود به آبرو سه ششم ما سخت بیجا نختند به بان غریز
 با تمیز تکلیف صبر و تسلیم بی محض فضولی است و بجز کلامه رسترجاع زبان کشودن دور
 از آئین خردمند می تا از بیماری که هر آینه معلوم شده باشد بزنگی ناز و فرار سپیده ام
 خود را شایسته هیچ کار از رسوم روزگار ندیده ام مردم چشم بر آه وصال حضرت لایزال ام

و از دنیا سستی و سرگشایی در صدور انتقال قوت فرصت و کمالات جبلت و عروض محاربه
 زمان که ناگزیر عالم امکان است عاین و مانع تعجیل و تسبیل اجوبه آمده و حی آید و خواهد آمد عفو
 و صفح از جانب آن سعادت مند بیهوشا راجی است ارتفاع تکلف و بیگانگی موجب
 بخونیز کلفت و زحمت اوقات سعادت بینات میگردد که حسب اتفاق فقدان کوفه
 او را دین کم سواد و بیاد و از یاد در گذشتگی آن خصوصاً سوره یسین که متضمن چند
 ادعیه است و دست التفات آن فرزند مسنوده صفات با تشاخشش پر دخت بود و این دعا
 گوئی دیرینه را بطیئه آن نواخته و از جناب کن الدین خان صاحب اجازت قرائت آن
 یافتم بودم و اکنون بجهت نقل برداشتن و فرستادنش بخدمت ذی سعادت ایشان گماشته
 اگر ملطف و محبت از ایشان طلبند و همچو سابق بنویسند و بر سبیل انجیل بدون داوود
 اجرت در مدرسه دارالعلوم بنام این مذموم از صلاح محروم نفرستند هم منت بسیار
 بر این مسیه کار تبه گردار است و هم موجب اجر بیشتر آن فرزند بر خوردار و بارگاه حضرت
 پروردگار زیاده چه کارش رود الا که ع فراموشم مکن مقصودم این است السلام
 علیکم و قلبی لکم یکم - رقعہ ۵۹ - ما را که نه آرایش برگه نه نوائیست، سراسر با گرگ
 همین دست و عانیست، عازب با بتیزه واقف از همه چیز اسلمک اندک جا گویم
 که نماند بے درد از سر نیز و با دل غم پرورد چه کرد و صدمت بر سر صدمت آفت
 بر سر آفت و در بر سر درد آور و تیر بر سیر نیز کشاد داغ بر سر داغ نهاد و خبر بر سر خار
 در دل افکار خلا نید زهر بر سر زهر در کام جان ماتم زده بچکانید دست عزارا کا

بسرا فدا بهر شیون از سر زانو رو بچرخ افتاد و دود آه به باغ پیچیدن گرفت و گشتان سینه بی
 و میدان گرفت اعنی سبک خرامی مرحومه مغفوره ازین تنگنا سے رنج و غنا بفسحت سر عالم
 بقا خاک حسرت بر فرق روزگار گردان جانان کوی بشریت پخت و زلال عذب زندگانی
 بدردی زهر پلاهل آرزو مندی مرگ ناگمانی رنجت سے واپسی زین کاروان چنیدن ندامت
 بارداشت بهر که رفت از پیش خاکش بر سر بارنجیتند به این گلستان قابل نظاره الفت
 نه بود به آبرو سے شبنم ماسخت بیجا رنجیتند به جفت که زخم مفارقت آن محذره جلاب
 عفت آن در شین بحر عصمت آن گوهر معدن شرافت آن سایه گزین دامان خاتون قیامت
 آن سجاده نشین پاکی دامن آن آیه رحمت ایند و دامن آن نخل برومند سایه افکن آن
 شیرازه جمعیت اهل مسکن آن مجمع خلق حسن آن سایر اولاد و خدم را مامن آن زینت
 محفل انس آن ره گرامی منزل قدس آن صدر آرا ملا اعلی آن مقتبس انوار مغفرت کبریا
 آن تکیه زن اریکه قرب حضور حق تعالی آن مسرور سرور نیل حور و قصور حبت الما و سے
 آن عزت کا ذه نسوان جهان بعینه مردخانه آن جان جهان تاحال اندام نیافته که نشتر
 زهراب مهاجرت این گوهر یکدانه دریا نجابت این جوهر شب تاب افسر سیادت این چشم
 و چراغ دوده اہلیت این گل سرسبد باغ سعادت این نونال گلشن جوانی این ثمر مراد
 پنجدہ نخل زندگانی این معجورہ پدر این داغ کشیدہ فراق مادر این غمزہ روزگار این
 بیچارہ زار و نزار این راحت ندیدہ عمر بے مدار این الم رسیدہ محرومہ خلعت یادگار بعینه
 نور ویدہ آن یار مکرم غالب النساء بیکم از ستر تازہ ہش و ششگفت دردی بروددی افزود

وز هرے بر زهرے در کام جان چمود س آه امروز از ورق گردانی رنگ ظهور
 نسخه اسرار الفت معنی نایاب شد؛ در کنار دیده شوخی داشت غلطان گوهرے؛
 ناگهان چون اشک از مرغان چکید و آب شد؛ دیده مارا چون شمع کشته بایکشت داغ
 کان فروغ بینش اکنون در نظر خواب شد؛ در ماتم این عزا سرتا پا بجوارح کلفت
 نوحه سر آریخ و عناست سر که فی الحقیقت در رتبت سر همه اعفاست با بتلای جواد
 چرخ ناسزا هف ناوک تیر بلاست پیشانی فرسوده شکنج بے مهری آفاق است آبر و نیم
 کرده تیغ بے دریغ فراق است چشم از مرز خار بدمن است مردم از سودا چشم سیاه
 پیرامن است رخسار طربسته خراش ناخن غامت است بتنی الف به تن کشیده فخر زهراب
 ندامت است لبتما از هم شکافتم حرف جدالی است دندان تنگ بهم نشسته مجلس فانی است
 زبان سر اسیم غلوت خانه و بان است ز تخندان نشانه دار چاه زندان است گوش نموده حلقه
 ابل شیون است گردن و دوش آماده حل انتقال اندوه و محن است دست و نگاه رسا
 بر طاق بلند بخت ندارد و پنجه رنجه از ناخن تیغ بر سر انگشت میگذارد سینه مبتلا به صندوق
 غم است بخت و دتا کرده کوه الم است شکم از بهر آب و نان هر دم بیج و تاب س می خورد
 ناف در دریا وجود از گرداب فنا خبر میدهد کتر بر بستن کمر سفر ازین مفر مشعر است
 ران بر راندن یکران غزیت بسوی آن جهان مخبر است ساق میگوید که عمار بنیاد سکون
 خود را بر باد کن قدم میگوید که در شهرستان حدوث از ملک قدم بیاو کن طایر پرورش هوا
 این مصیبت در پریدن ناچار است سکه امل از تیغ ابل و بر بدین بے اختیار تالی

خون جگر از دیدگان ریختن تا کجا علم آه بر فلک انگین تن تا چند ازین نادیدنیها نگر لیستن تا چه
 مقدار باین نابایستیها زیستن اگر از نوحه و شیون و سر و سپینه زدن کاری می کشود
 سنگ خارا و دست بے پروا غنیمت فرصت وقت بود عری اگر بگریه میسر شد
 وصال؛ صد سال میتوان به تمنّا نگر لیستن؛ چارناچار آخر کار رضا بقضا در وادان است
 سنگ شکلی بائی بر سینه نهادن است چشم عبرت کشادن است در نظر رجیل افتادن است
 آماده سفر بر یک پا استادن است که فی الحقیقت ازین جهان فانی رفتن در عالم باقی
 زادن است اندیشه زمرگ مصطفی باید کرد؛ شادی و طرب جمعه را باید کرد؛
 او با شرف و کمال خود زنده نمانده؛ ما را طمع خام چه باید کرد؛ هوش باید گوش باید
 زبان خاموش باید حرف لایعنی فراموش باید مگر اینجا محض بشریت است که عبارت
 از غشاوه غفلت است و در حقیقت عین حکمت صمدیت است که بماندی در پی غم
 آدمی؛ بس فتادی در خرابی و کمی؛ این جهان ویران شدی اندر زمان؛ حرصا
 بیرون شدی از مردمان؛ آستن این عالم ای جان غفلت است؛ هوشیاری این جهان را
 آفت است؛ اینجا ز پرده غیب بر منصفه شود جلوه نمود میدهد لطیفه است از حضرت
 بی عیب کرشمه است از پیشگاه شایه لاریب درودی کشان محفل وجود را در تسلیم قبول
 مایه سعادت است و اعراض و اعتراض بر او امر و مقدمات حکیم علی الاطلاق ماده نفاق و
 شقاوت است ناگزیر انا الله وانا الیه راجعون باید خواند و دفتر چون و چرا باید گرداند
 روستا خنک که بپای قلم می آید عذر تقصیر در نگ تحریر است که باقتضای تحقیق مرآت

صینیت و در عوض خدمت با سعادت از دست بے دستهای این دو دست یگانگی طوبیت
 دست اقدام جرات میکشاید و درین میدان جولانگاه اثینیت گوی سبقت اثبات واحدیت
 سے رہا بد و فی الحقیقت محمودان باده فیضیوسیت راحت اثنا از شهادت خود فرصت می باید
 و شناودان بحر معدومیت را بر لری رحمت بر ساحل موجودیت مملکت می شاید سے زودست
 اهل عدم هر چه آید اعجاز هست با بخند مستم به پذیرد گر کنم تفسیر؛ زیاده زیاده بر زیاده -
رقعت صاحب مشفق شفیق بسیار مهربان کرم فرما دوستان سلمه الله تعالی السلام علیکم
 ورحمة الله وبرکاته تا قلم بر دستم که منیقه اخلاص منیقه بر نگارم که هم مذکر گر مبهایی صحبت سابقه
 بوده باشد و هم کشیده قواعد سودت فایقه اشراق نجوم رسوخ و صداقت قلبی را از ظلمت کده
 اختفا کلمنه اظهار تواند بود و جان و دل باید امن کشیده عطلت و بیکار سے را مشغله کار
 از یک طوط معدن معدن جوهر شاد و عا و دریا دریا فرایب حسن ادای املا و از کیسود هن
 دامن گلها سے شوق و چین چین نسترن و لاله نون و از یک سمت دست دست شقایق رنگ
 و بوی گفتار و طوطا و طوطا در دستا ناسه مضایق روزگار و از یک جانب صحرا و خار و فراق
 و کار و ان کار و ان بار و فراق و در عرصه گاه خاطر فاتر بر سره در آمد اما از انجا که اقتضای مزاج
 خلوص اشراق و فتوح طبیعت و ارستگ طوبیت بنور و نامل و اعلان نظر مستمره ستاده
 عموماً و خصوصاً در عدم طایل در کتاب تکلف مبتذل دست فرسوده اخوان زمان بجلادگی ملو
 رد کت خاست شوب تمحه و ریای که اقیح ذنوب و انحنش عیوب و اظلم طرق و اوزم خلق هست
 دست رو بر سینه زبان قلم و قلم زبان زده نگذاشت که ازین وادی حرفه بر گویند تا قطع نظر

از عروض ننگ ناموس و حقوق نهمت سالوسن بجان غم مان تنعم مانوس آن بار عزیز من
سر بسر افسوس از زندگی مایوس که مدنی سر خوش باده مسرت و سرور دست نثار غنیمت
و جود بوده بفرغ بال و انشراح حال دور از اندیشه خمار انقلاب و هور گام فراخ و گام
میزند و از چند گاه مورد امتحان جرح و رسباه که بلا اشتباه محک عیار خیرت و انقباه
ارباب عقل و راه و جود بر ذابلند و صلگان صبر و تحمل اکتناه بل غایت مرام شیر مردان سیدان
رضاء و قصدی امنیت هر بر پیشگان پیشه ابتلاست باندک تخیه حال ماضیه گردیده خلاف
آئین جوانمردی و شیرینی که متواتر آدر زمان سابقه و ایام سالفه و دعوی آن بر زبان لاف
و کذات تر جان میگذاشت و امن خاطر خاطر را از غبار کلال ملال دایم ضمیر صفاید برار
از ننگ کلفت و بال آلوده و نبره ساخته اند و بدین رگه ز نفع قلب احبا خالص را
در بونه کمال ایهتال و اضمحلال گذاخته کار نشتر الماس بر ریش جگر و جرحه زهر بلاهیل
در کام دل نهند بجان غمزده حرف الم ستم باشد یا چرا سرود و دهن بیاد
ستان را یا ناچار رجوع بسر گذشت ماجر که درین مدت ممتد سه ساله کامل طرّف
اعجوبگیها بکار من خامکار هیچ کاره بکار از دست رفته سرکلاه تدبیر گم کرده در آورده
بیجا بیجا بیجا بیجا تازده در آورده در آورده یک عمر گنجینه دیرینه را که عبارت
از تقو و جیاد حسب عبادت و مواظبت او را و تلاوت بوده باشد بدست نیان
و تغافل از صندوق سینّه بکینه بر آورده غزف من خرف اصناف تر و دات لایعنی
بجا آن در آورده در آورده میخواست که همه سوانح سفر بر خط و حواش خضر مستوجب

که اجمالا از استماع واقعه بانه جانکاه رحلت بنت رحیم الله خان در اثنای راه و اصابت
 چشم زخم پاسبان ایشان از انقلاب ارابه گاو و انشغال استوار جنگ عرصه قلیل
 پس از فوزان این مکان و گرانباری مدیونی من ناتوان چه بوجه عدم استمرار و معیشت
 با هزاران عهد و پیمان هم در حین حیات مرحوم غفران نشان و چه از انسداد باب جریان
 آن با کلیه بعد انتقال آن فردوس آشیان و چه از اشتراک خانه حبت سکونت بعلت
 وسعت مکان برادر عزیز تر از جان و چه از مصارف لوازم خانه داری که بلای آسمانی
 و آفت ناگمانی است و خوبک گفته شاعر سه بلای آسمانی بر سر هر کس که طاری شد
 گرفتار عذاب سی و تیل و کنار می شد، هر آینه از زبان صدق ترجمان مشفق قادر مطلق
 سلمه الله الوهاب بگوش رسیده باشد تفصیلاً و نشانه ها حالی کرده زمانی بکالمه معنوی
 و محاذی روحانی که نم البدل مذکوره مذکوره ظاهری و محاذی لسانی است دل الم منزل خود را
 از بار غم و اندوه خالی کند و لیکن چون اندک کار بند تامل و رویت گردید که ازین جز فضا
 جز فتح باب نکایت زمانه و سده بابت سلیم و رضا بر شیت یگانه طایلی و حاصل و دیگر متصور
 نیست و خود در پیش اهل بصیرت و ارباب خبرت اندر من پیش من امین من الامس که
 شکوه و کلامه حادثه و دهرنی نفس الامر از قبیل اعتراض و تخطیه بر قدرات الهیه و مقتضات حکمیه
 سرمدیه و احکام حکمیه صدیه از لیه است ای یار عزیز حیف من لا ابالی شیم ازاده مشرب که
 عمری رسن بریده بند تعلقی و سر باز زده و گردن کشیده از کتاب تملق و نسبت بسیار عذر
 اجتناب پیشه افراد اختلاط و توفیق و تبحر و تشوق نقیض بے پروایانه میان یگانه و یگانه

چهره برافروخته آب و رنگ نفوق بوده و اکنون باینهمه خرابی بے سرو پا کسی در کشکاش
 لایعنی دنیا که مانع وصول منزل مقصود و قاصد اصول نخل بے افزودن یعنی قطره و تردد
 سلوک حقیقت طریق طلب معیت است افتاده و گوهر گران بها دل را در خطاب جستجو
 دنیا دنی انداخته و غبار فتور در فحش سر اوقات معمور بلبت ساخته و بانسلاک
 زمره سگان این جیفه علم اشتها خود برافروخته ننگ نام حفاظ و عرض و ناموس ^{لحاظ}
 در محویت استغراق بکار مشاق کیمبر بباد فنا در داده چه قدر برگزیده و چه مقدار بر ناله
 سه مر این غول نفس و لیکر دار و فلک اندر خرابها بسیار کنون زمین باویه
 ناکار و انهم و مگر کرکس ساند استخوانم پاشی کاش که دعا استجاب استمائی آن حلقه
 پیشوایان راه محبت و دریا کشان ساحل مودت که بحکم الدمار بنظر الغیب اسرع
 الاجابات در حضرت صمدیت توقع قربت اجابت دارد و اعانتی نماید تا عجلت هجرت این
 ضعیف الخلق مع دستگان برکات مکث و افاست این زندان جانستان دهن
 افشان گردیده مشت غبار ناتوان را از خاک سیاه مذلت و بهوان باوج سما آن سفر منزل
 علیین مکان رسانیده بار دیگر مستعد طواف بیت الحرام و متکذ و شرب آب زمزم و شرف
 زیارت ها کند و آثار عالی مقام نماید زیاده - **رقعه ۶۱** بر خوردار سعادتمند اقبال
 نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض رسان عالم و عالمیان امیر الهند و الاجاه نواب الاجاه
 نواب غلام محمد غوث خان بهادر مد عمره و دوام عزه و وزید مجده - بعد از دعوات و انجا
 عمر و درجات که لطیفه مستمره صلوة خمس الاوقات بل لازمه معموده سایر حالات بالمشق

والغداة است ابرار و انظار خاطر عاظر سعادت مآثر نموده می آید که چون طنطنه کوس
سیمت مانوس حسن انصاحم شبن شد سرسبز آباد آن نو باده گلشن ریاست و حکومت
درین ایام فرخنده فرجام شمرست بقا طالع کافه انام از منام غفلت نغمه و منتهج فوز
عظیم هزاران هزار شگون اعتنام فوزان ذخایر کام درون مستبان آستان شاد
تو امان خنجر آمده محرک سلسله داعیه کامله استحقاق خطاب خانی و سجاد پر خور دارے
نیک کردار قادر محی الدین طالع عمر که دزال غره گردیده اصرار و استبداد درین
جست نگارش سفارش آن فرزند جگرست که چشم چرخ جسم و جان بل بایه روح و روان
کل خاندان است نسبت باین ضعیفه ناتوان از حد اعتدالی در گذشته بتوقع صادق
و امید و اتق از عموم فیض مخصوص موهبت استقامت لا عرض و استقفاء لغرضه شفا
علم میشود که اگر ملتسم فرزند مذکور بشرف اجابت و قبول متعلق گردد و از مراحم بزرگان
مربیان خداوندانه بعید و سجد نباشد زیاده جز مراتب دعا و بلاستفانی حاجت بخیر نماید
رقعه ۶۲ آداب سلیمات و قواعد کور نشات بحداوب فدویان صداقت سمان
بتقدیم رسانیده معروض ملازمان حضور لا مع النور میدار که التماس هر گونه خانه زراعت و
نهاد در پیشگاه جناب رحمت ایجاد از خصوص اقتسابی الجمل بخاندان الوریه است بل
بعض اینکه از سوابق اوقات در ملازمان خاص عز انسلک یافته چنانچه اکثر بناسثیر
و فرامین متعدده مکتوبه انتصاب برخدات شایسته که هر آینه فرامای خاطر مبارک
بندگان اعلی خواهد بود عز و مفتخر میگردد و دیگر امانی و افزان غلام با مثال همان

ناشیل از فوزان شبایان کامیاب مقاصد نمایان جهان گشتند و غلام کم طالع بواسطه
 شومی نجات محروم ماند تا الآن بوجوه من الوجوه در مقدمات کلیه و جزئیہ جرات عرض نموده حتی
 که در باب شادی ختم مرحومہ خود که قبل ازین کرده هیچگونه مجوز القاس در حضور پرنور نشد
 اکنون یک خسرے ناکند لے غلام باقی است که بمرزیر مابقرض سفر که دعویٰ انوار
 خسارات و نقصانات متوالیہ مالیه و روحانیہ و جسمانیہ در ادکار خیرش خیل عاجز و دانا
 استحقاق نسبت قدامت را وسیله و مربی قوی گردانیده معروض میدارد که بجنابت یکد شال
 و یک خلعت یا مرحمت زر قیمت سرفراز و کامیاب گردد و از باعث اقامت بیرون شهر و عدا
 وجود هیچیک صاحب گھڑیال در آن حال اشتباه کیت بقیہ شب بوقت استیقاظ غلام بر
 او را و صلوة که پیشتر قبل طلوع سحر اتفاق ے افتد اکثر ے موجب کتاب محبت شاف
 و تخلیای میشود اگر از سر کار فیض دار یک گھڑیال بهر قسمی که موبد معین شناخت وقت
 تواند بود و مرحمت گردد و در ایته بطور یادگار ملازمان حضور لامع النور و هر دم حمد و مذکر
 و طایف دعا که خمس الاوقات در نماز پنجگانه مقبر و مستمر است خدا بود اگر چه درینو لا کثرت
 اخراجات لاحقه سرکار بر تنگ مہر انور روشن ترست لیکن پر ظاہر و مہویدا که این ہر دو ملتمس
 غلام در برابر کوہا کوہ بذل نوال خدام ذوی الاحترام بر کاسبے بیش نیست لہذا دست
 از راه اختصاص ملازمت پیشینہ خاص گستاخانہ بذیل عاطفت خداوند نہ زندہ کہ حرمان طالع
 مانع حصول سؤل و وصول ماسؤل نشود زیاده حداد بے الہی آفتاب عمر و دولت ہا
 و خیرشان باد تار و زرقابت۔ رقم ۶۲ تسلیمات نامسات و تحیات زکات از سر و

عقیدت تحفه و خدمت خدمت فیض رحمت سر بر سر مهبت مانده بشرف عرض حضرت اقدس
 افلاک منزلت میسراند که این زلزله بر نزل مایده فیض حضور و محبت محمود رانچندی بعلت
 شدت نزول نزله دنی الحال و بال شکایت و جمع مفاصل با وصف داعیه شوق کامل تحفه
 دولت قدس بوسه محبوس است باشتیاق رجا این ملزم آفاقا نالونس که اگر خدا خواهد در صورت
 حصول صحت بقضای فواید عبادت عبودیت پرداز و از انجا که نسبت خصوصیت رسو^{خست}
 در خدمت یسعوت از بد و فطرت دارد در عالم ابتلا مصائب بغیر از استغلال اظلال
 از یال عواطف نوال هر سیاه خداوندانه کجا ملجا و مادی گزیند چارنا چار گردن جرأت
 عرض مدعای افراز و از عرق ندامت آب بر روی کار خود می آرد که شدت کاوش و تقاضا
 لیکه از شایسته بار برای مبلغ یکصد چیل و سیه که بر غلام طلب در دانه از حد تجاوز کرده
 که قریب است آبرو می فدوی بریزد و غیر فضیحت و رسوای در زیر هتکده سنگ و ناکوس
 این رسیده بر انگیزد و دیگر از رشحات سحاب رحمت ملازمان والا که عبارت از عنایت مبلغ
 مذکور از سر کافض مدار باشد گرد این کلفت از یابی نشیند و فدوی سر دست در غرض
 قلیل از عمده ادا و ایفای آن بر می آید زیاده حد و اب رقع^{۶۲} خانصاحب بر مهر
 زود خشمم که علم بسیار غضب علیه الله الواجب بعد از سلام سنت الاسلام واضح و لایح باد
 که امروز صبح خط کلمه مندی منظره و حصول افروخت و جان دل زار و زار این بیمار
 در و الفت و محبت راستر تا سر و آتش حسرت و ندامت سوخت در جواب تمیبه تقاضا
 شمیم سابقه و حال چه بقلم آرم که بعلت عجلت عجز و کمیت از زیست خود بیزارم با این فکر

ادای قرض آن صاحب بافضی الغایت دارم اما در خصوص ماده اینهمه تعجیل نهایت ناچارم
 اگر آئین گزینیدن مدت مدید بمواعد باطله ایام قریب از انبای زمان عموماً و از انصاف
 نامهربان خصوصاً درمی آموشم بوعده و اثنی سه چهار روز چهره خود برمی افروزم مگر چه کنم
 که دغل پیشه یشم و خفه کلامیکه رحیم الله خان صاحب از راه یار فروشی بر طبق اظهار اختصاص
 نماده اند در باب کشف عطا حقیقت ماهیت آن چه بر نگارم که دواستم نظر یعنی داده اند
 ای عزیز با تمیز حق سبحانه جل شانہ در محکم تزیل میفرماید و ان کان ذو عسرة فنظرة الی
 میسرة یعنی اگر مدیون کسی تنگ دست شود و نتواند که موافق و عده ادای قرض نماید
 بر قرضخواه واجب است که تا زمان فراخی دست و دست معیشت او را فرصت دهد پس
 خواهش محلت و ماده زیاده بر مدت موعود آنرا چه قدر کفر غلیظ بود که در نظر آن سر حلقه
 ابل معامله شرعاً و عرفاً و معاملت بیجا و مستجاب الوفا نمود سبحان الله سخنی که از سر صدق
 و راستی بر سر زبان جاری شود هر چند که محض تقصیر و ظرافت بوده باشد در پیش ارباب
 کجاست و معاملت باعث ریشخند و موجب تخر گردد و ای برین فراست و افسوس برین
 معاملت و آنچه از کار ساز این بیچاره عالم تنگ دستی خود در قید قلم آورده اند حق خود فروشی
 و خود نمائی ادا کرده اند ع شناسی خود بخود کردن نریب مرد عاقل را، و اهب النعم
 آن عزیز کرم را زیاده تر ازین طاقت و استطاعت حق پرستی و بیشتر ازین توفیق انجاء
 مقاصد پایی بدان مستندی عطا فرماید اما لحنی بذات خود انصاف و همد که درین عرض
 مدت جهت ادا کردن پیشینه ذمه خود که سالها از و عده ایفا می آن انقراض و انقضایا تم

این مسکین بے لشکین را چه قدر که خون جگر بخورانیده اند و چه مایه که بمواعید باطله امروز فردا
ندوانیده اند و چه روز پاک زهر بلال حاضر باشی و امیدوار کردی در خانه تخلف کا شانه خوشتر
پنجشانیده اند اگر یک خلاف و عده اضطراب از من بظهور آید چه قسم بے مروتی خواهد بود
و از شرط انصاف مرتبه دوری تصور توان نمود اگر من نیز مدخل مبلغ دو صدر و بی ماهی
بسان آفتاب بنم مناقب میباشم صد چند فایق تر از نیلونه مروت را که انگاشته اند بهمت
بر میگاشتم و چون فیض علمیان و خوشدامن از وجوهای چند در چند که تفصیل آنهمه
خیط طول میطلبد در بیخانی الحال نیستند و باز آمدن ایشان مصلحتی میخورد به هم بست
مقدمه نوشت باند و هم ارقام رسید چه طور صورت بند و تعجب از بوالعجبی که بدین رنجد
پیرامن خاطر آن مهربان بدگمان میگردد بخوبی که شانه سخن ساز و بیدمانی گاه است
ازین دوستدار سر بر نروده و نخواهد زد و خاطر خطی مطمئن باشد عزیز من از اینجا که هر
کرده خود را در آئین مروت و جوانمردی و رعایت مراتب دوستی احسن ادلی می پندارد
و هیچگونه منفعت و تصور اصلاً بجانب خود راه نمیدهد تمیز دعوی هر یک از حق و باطل
بر خداست که در آویخته و قوت کلی بر سر ایرضامیر و جایا د لهما کراست اگر چه آنچه نوشته اند
کار بند احسان مروت شده اند حق انسانیت و اهلیت او کرده اند و در صورت
خلاف املا کمال امر و مانوی و آنچه میفرمایند احسان و نیکی از جانبین می باید پاسخ
شایسته دارد که از زبان خودشان بیاد می آید احسان هنری نیست با امید لافی
نیکی بیست کن که بکار تو نیاید چون این بکتوب محبت اسلوب احتمال چون معاشرت دارد

چهار ناچار برقمی آرد که در صورت رجوع آن کرم طینت بسمت بے مروتی و عوی این عالم
 نیز بخصوص داده شود مبلغ دو صد روپیه که زیاد از یکصد میشود و امن مقاصت برخواهد زد
 و چو دست از همه چلنے و گسست به حلال است بدون بشمشیر دست به زیاد لطف و کرم
 زیاده باد **رقعه ۶۵** بر خور و سعادت و اقبال نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض
 عالم و عالمیان امیر المند و الاجاه نواب غلام محمد غوث خان بهادر طال عمر کو و دام نصر و جل
 قدره بعد از تبلیغ مراسم دعا و تقدیم لوازم بلا سرتانها واضح خاطر سعادت مآثر باد که از اینجا که
 درینو الاسعاف تناسل کافه رعایا و عامه برای اجمعوم فیض بخششها شادی مسبت انما
 بانی استعلا مبارجای اولیا دولت اعلا تعالی است اصرار بے منتها بر خور و غلام رسول
 بهادر بر اجتناب کوره خطاب الدخول از گلشن فرو و کس که الا استلا نعم احتواس مراحم
 لا تحصا خداوندانه باقصی غایت و قصوی نهایت کشیده نظر ببطایا بے احصای آن
 بر خور و صدر آرای اراکیم دلما باعث ارقام و المای این منیقه الدعا کرد تا فرزند مذکور
 از سر سر پرستیها بزرگان و قدر وانی که خداوندانه آن شمع شبستان عز و اعلا بشرف
 اجابت متمسک بتغاکامیاب استیفا مدعای دل و تناسل باطن خویش شود و الدعاء
 فهو المدعا و به المبتدا و المنتهی **رقعه ۶۶** بر خور و سعادت آثار سیدی لطیف ^{الدین}
 طال عمر که بعد از دعا معلوم نمایند که هر چند برین میثوم که از نشت حال استوجب کتمان
 مستقیق الاعلان زبان قلم و قلم زبان را ترجمانی کنم استطلاع و رفیقه السعادت ایشان
 موسومہ الامیان بفتوای غنیت معنوی برقع قلن غیرت ظاهری و مجوز صلح افزا

خامه فرسائی گشت که در پیدایش خط سفارشش آتش در شینه بجاسست اجمالا انحصار نجاح
 مرام او را بر سعی سپردن بکوشش بدو استعدادت رجا با ما بین هر دو و ابتغاسی بر
 رقیبیه سفارش حسب اتفاق از کافر منظور سپرد بر هوا پرا بندنش با اظهار حلیه عدم رابطه نسبت
 بان ناسر دار و اضطراب بر سپهر اجتماع این خبر بعد ورود این مقر و ابراز اندیشه خویش با این
 دلریش در پیداکردن سرکلاه گم شده و پیش بردن کار از انانگیضیت ماجرا به اداوش
 و تکلیف اخذ اقرار عطا خط سابقه اواز و در غیبت خود او لا و ثانیاً اراده استر قوام آن
 برای من ناتوان و مجلس واحد اصرار او استبداد او و سفر ایشان همدان او ان استجلا بایشان
 و پیمان مملکت و شید و رود در کمتر زمان و رود کام با طعینان جان بعد رجوع و نهضت
 کلاه پوشش پیش از باز آمدن ایشان بسمت بنگلور و استیقان التزام انقضاض مدت
 و دو ماه جهت بازگشت بزبان داماد او بعد سعادت از و بلور و اغراق مبالغه در بر آمدن
 این پریشان بفرار بال و ارسال نامه سفارشش استمال لمجد و وصول و نزول در ان محال
 و موافقت رحیم الله خان با ایشان درین مقال مرابرسر آن خیال دارد که اقامت این منزل
 تا مدت معلوم بادل مضحک شکل تر از مرگ روان گسل باید تو کلاً علی الله ازین زندان بجاتنا
 خود را دارم و زن تنها بے راهله پیاده با در انجا رساند دیگر سخت و هدا یا از کجا با این در
 انتظار جواب از ان بر خور دار نعل در آشتم من نمیگویم زبان کن یا بفکر سود باش
 ای ز فرصت بے خبر در هر چه باشی زود باشش با قلقت و اضطراب خاطر زار و زاری را
 از حد نبرد و بجز ملاحظه این لفافه بر سر تحریر محیفه لطیفه چه فشرته زباده چه

رقعه ۶ رسید منور رقم خالص صاحب منشی ولی لقب سلمه الله الرب - عزیزا با تمیز و تفان
 همه چیز از یاد دوستان پرهنر از لال محبت برخاک نهی و لعل لسیان ریزد با تغافل و صلح
 و با حفظ الخیب در ستیز از لوازم آشنائی بفرسنگها گریز اسلام علیکم و قلبی بتین کیم
 تا تیغ تغافل ایشان از نیام اعلان هیئت است غرض شکیبائی دوستان بر زمین ناکامی
 ریخت است تا تند باد بے مری غبار تشویر در فحمت سرخ خاطر ها کسیر بر انگیزد است
 گرد پریشان بر فرق روزگار بیدست پایان سرایم گرد بادیه محرومی پخته است سرشته
 تار و پود و خروگ پیخته است دست دل با بس در استگ جنون آویخته است شمد زندگانی
 بر هر بدگمانی آمیخته است جمعیت و آرام و قرار از دور باش نیست اضطراب گر پخته است
 اگر روز است گذشتنش در سوز است و اگر شب بسر آمدنش در غم است اگر بگاه است دیده
 بر راه است و اگر بیگاه است کار باندا و آه است اگر محراب است از چاک جگر خبر است و اگر چاشت
 تخم اشک در کاشت غذا بلا غذا و عشا بدون عشا آب زهر ناب است و خواب بصورت خواب
 و مصیبت ناگمانی که ناگزیر زندگانی است دل دو پاره دو پاره در دو پاره کافه پچییده
 تحمل و قرار از قلم و اضطراب اختیار پرده کار در دیده آمدن شتر الم مشربان قلم در کشاد
 شیشه ناموس فطرت بر سنگ نجیعت طبیعت افتاد آبله دل سوز از کروزخ درون از سینه
 پر خون در باز کرد داغ ندامت و بدین آغاز کرد اشک غامت چکیدن ساز کرد و ناله شکو
 با صبر بر پیوست دو دوا به بر رخ صفحه نامرئست و حج و تاب بصورت حروف و کلمات نفیشت
 بست و صورت عبارت شکسته حال سزا سهر در پیشه فکین مکتوب شکست شد انتظار

جواب بر دل مضحک تاب تحمل تفاضل لبش شاق کرد هوشش از سر قرار از بر خراب از دیده صبر
 از سینه بیکله گس طاق کرد چه گویم چه کرد برین بچاره مشتاق کار صد هزار فراق کردنی فی غلط
 لغتم بلکه حسن و جمال فاد و فاق را آینه دار بغض و نفاق کرد من عاشق الفت و محبت را
 مانند صداوت و خصومت مستکبره حب و اتفاق کرد بخدا که مرگ ناپسندیده بصورتنا مسؤل
 و مامول از درگاه قادر علی الاطلاق کرد آخر کار دیگر مار بر قم قمیسه نالته هم موسومند اسم و لایست
 رسم آن یگانه آفاق کرد و اتفاق آن جریده اشتیاق اطلاق دست هوا پرست بر خور و اقبال
 ستوده اخلاق کرد به عدم حصول جواب آن نیز که علاوگی بر علاوگی هزار گونه برنج و مشاق کرد
 کار کار حاصل مد مارا بلند ترین طاق کرد طرقت بر ماجر که بعد مدت ابعدها حالت نائمه نموی
 موسومند بر خور و اسعادت انما چهره نماند و معذرتکار و ساخته فعل وارثون پر خسته
 علم از ته کشش گشتننها افزاشته بر سر ابله فریبها ناخته یکیک هویدا شد از بسکه تصنع آمانند
 تکلف انشا شد تخلف املشد حیرت فزاشد طاقت رباشد جگر فرساشد ازین عذر که عذر
 انگ است طبعیت با فطرت در جنگ است مجال قیل و قال در اینجا تنگ است پای خامه سبکی
 رنگ است نشیسته و دات بر سنگ است صفحه مکتوب در موطن اظهار این مطلوب ساجده آهنگ است
 این رنگ رنگ نیز رنگ با برنگ یک رنگ در صدق و صفا آینه رنگ برنگ رنگ رنگ است
 قبل ازین اوراق خزان انتظار زده تحت جگر تحت جگر در ثوابی الاعتقاد مسوده ملتسمه نام غیر
 و نایق الوداد منفرد مستفزه عواین با عشته ضحیت کتابت اجوبه چسپیده آخرش گلچین توینق
 بلدو سته ندستوید حکیم عابد حسین صاحب طالعان فقدان و عدم و جدان موانع جز کمال مزاج

استغنا از مزاج انجم گروید لکن چه قلب مضطرب الجله ازین رهگذر بخود آید
 اما وحشی حواس از سر سر آید که حواس با حواس دفع و دفع جفا اساس مایس و رسید
 مذاق استیناس و فاق و فغان بخشاس از کام بدگمانی نه آید هر اس بقیاس ناکامی
 چشید غمی خجالت انفعال از ناصیه حال کثیر الاختلال کلید رنگ رخ و لایه بدطن
 اهل بر تیغ حلق برید سر تفکر بپا نارسا رسد پانده بر بر سر هوا جلاد و بدست جن
 گریبان سکون درید و داغ الفت سرخ از منقل سعینه آتش خیز بوسه کجا چرخشید
 بوالعجب بوالعجب پیش از بوالعجبی کا و رود و حضرت نامه بوالعجب بکماه از بوالعجب از بیا
 حکمت پناه امتباه بوالعجبها فضل الامر به پوست کنده آن یگان بوالعجب اعجوبه مانده به
 غیبت در حالت حضور اعجوبگی فزاسه این بوالعجب آشناس هیچ نرسند از اندک
 مغرور نقد گذارند سپید بقر استند آمد بر فرض عدم حضر سفر کدام مفرد و راناز کا
 و مسطر و ملازم رهگذر بجز نوع بشر آید که غدر تقصیر بخر چیت سطر را شاید ازین نعل
 و اثر و ن بسن چه کشاید و اینهمه از ته ریش گذشتن چه نماید که سینه گفت خزینه
 بزم الم نیا راید باقی طبعیت جام حسرت نه پماید مطرب بان نغمه شکایت نسرا به
 باده نظر کیفیت تاسف نیفزاید جلوه شاهد حیرت همیش از دل و داغ غمخوش شینا
 محفل انبست نه باید آبستن یگانگی مار سپاه بگاسنگی نر زایه قصه مختصر تر و د خاطر مضطر
 ازین رهگذر بیشتر است و بخار این تفکر بر زخم باسه تدبیر همسر بیشتر است که
 چون از بیشتر بخرج بیشتر و دخل کمتر انگیزش و تلوا سه در برست و علاوه این حال

بارگران کوه تمثال از دیونی حال بر سرست و علاوه بر علاوه کوزے بالایی کوزے
 که از فرض ساز و برگ سفر ضرورت است بجهت صدق اعلایا ضرب المثل این هم اندر منتهی
 بالا غمهای دگر راه برست آنچه بمقدرات الهی از پرده غیب جلوه گریست که از خبر است
 و در عالم شعور کدام جا از ان ترست پس صورت رحمت تفرس هم از ان مفرد نظر است
 اگر داور زمره کبیر عدم استقرار در ان سفر از نانوای بنی جبرج شکوه تقدیر است و اینقدر
 از راجه آن کشور بطریق نفع و انعام میسرست که رفع و دفع ضرر خرج آمد و رفت اینهمه راه
 دور و دراز از ان متصور است ارتکاب تعاب سفر در دیده دید و دومی اعتراف خود پرور
 بلا خطر است حذار! اشعار و پرور و کار را اصطبار راه بجای نمیرسد کار و با سخنان
 رسید شوق بحدی نمی کشد کار بجان کشید المصاب کتاب را هم حدی باید
 نظم بجای قدم فرساید و در خانه اگر کس است یک حرف بس است؛ نه زیاد و نه زیاد
فصل ۶۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق مولوی
 سید غلام رسول صاحب تلمه الله الخلاق - السلام علیکم و علی من لدکم و من انتہی
 الیکم و بعد الحمد لله علی السلام و کذلک المر جو من الله کلم الکرامه هر اینست فرایاد خاطر و طر
 خواهر بود و وعده ستوئعه پیشینه بوقت تذکره مخمضه خواهر زن مسکینه ابن مخلص و سرینه
 درباره ابلاغ رقیبه سفارش مشکوره نزد برادر زاده خود و دست طلب جواب صواب
 نصاب بدخول لطف مخاطبت کام بخشی آن بیچاره اکنون که سوز و دین و ناله بر خون
 و اشک لاگون و زلف و قیاسیه فی مغلبه متسلطه فی الجمله موثر و کارگر آمده انحصار عطا

حق مطلوبه مذکوره برافراست بخت قاطعه با انظار و اطلان بنه ساطعه از زبان خدایع
 ترجمان اصرار و مستقر واقعی پذیرفته اینمعنی را عدم تاب و توان طائف مقاومت
 در محله عدالت و رنگ که مظهر قسوت سبب فرزند گسست از نعمتات و وقت انگاشت
 بر کتابت عریضه ملفوظه این منبعه اخلاص و ثقیفه که از براسه مطالعه لاسعه بلاصغف مشاهده
 بهمت نیاز تهمت بر گماشته یقین ستین که بشرف تلفیف سفارش نامه ترخم خست امه
 ابلاغ داشته عجله از ترقیم جواب با صواب بهجت سر اول سر اسر سچ و تاب منت نه
 سر و دوش و دیده هوش این مد هوش صداقت انتساب خواهند شد زیاده بجز مزید
 لطف و کرم چه برقم در آید **رقعه ۶۹** دامن دامن کلماتی تسلیات ناسبات
 و معدن معدن جوهر کور نشات زاکلیات از گلشن عقیدت چیده و در طبق فدویت
 کشیده تحفه ملازمان جناب فیضآب بهیه بساط بوسان بارگاه گردون پایگاه
 میساز و از انجا که لایمی متطالی آوازه عموم ذره پرورے و بنده نوازے ملازمان عالم
 آویزه گوش ادانی و عالی است و نفعیج و رایج شمول فیض بخشی و محبت گسترے
 مسطر ساز مشام آفاصی و ادانی و نهالی بال والد مرحوم این فدویت اکتناه بر شحات
 سحاب اعطای اسلاف آن خداوند عالیجاه سیما جدا میجوئے حضرت نواب قادر یار خان
 غفران پناه نور الله صبحه و ارواه شام و بگاه سرسبز وریان و حبیب و امان دل
 خلوص منزل ایشان هم بدر غرر نسبت شاگردی آن جناب علین مکان هم بهر لعل و
 مرجان حصول مراد و جان باصناف مراعات مر بنایه و انواع امدادات شایان متعلق بود

و سر پا صورت خال لبان گردن و گوش نوع و نشان صاحب جمال غرق محلی می نمود و جلوه
 و رو و دوران دیار فردوس نمود جهت هشتاد و پنج رایجین و از ما رگزار افضال
 لایزال غیر از سده سینه و عتبه علیه جا و دیگر فروکش نمی نمودند و آنجناب مغفرت ایام
 هم دامن دعا ایشان را بایشان و اعطا کمالی خاطر خواه رنگش معدن سیم و زر شکر نمود
 و یکی از تشریفات منح و من استوالیه حضرت معز الیه رحمة الله علیه قصه ملاقات و ملازمت
 با شمس الامراء و گوهر فشانے ملازمان شان با سلام استقارده و رو سپه بوسیله
 و فرمان اجابت آن و معذرت ایشان از اظهار نصارت حال خود بمیرایی ملازمت
 نواب عظیم الدوله بهادر و اصفا کجواب لطف نصاب از آن جناب مرحمت مآب با جازت
 استمرا در خار خزان ابن عطیه بلا مضایقه و نفعه واحده برود و اینحال از استحضال
 و رضا بعد یکسال یا دو سال نخلی آذان و قرب شان از حلقه و قلاوه اقبال این مثال نصارت
 مثال هم بمشایسته نموده از خرد و احوال بود اکنون که نخل وجود این فدوی از زوال
 بر مع سایه عاطفت قبله گاه به و قدم شوم خربخت کلفت فرزند ارے بی برگ و برآ
 و چهار آسا و سوخته ناپره کشمش و تقاضا از سر تازه نصارت و سرسبزی اصل
 دشوار تر است الا که بارش ابر بهار عنایات بمشمار سبزه سابقه بندگان والا اگر نسیم
 شمیم عرطل از مهجرت آن آیه فضل رب برگلین خزان رسیده این زحمت کشیده برنج
 و تعب بوزیدن در آید باعث تروتازگی و شگفتگی غنچه پرموده خاطر افسرده شده مسیحا
 علی الوجه مشتمل علی الراس منسکانه مره گلچینان آستان بهشت نشان تلافی تسلط جبر

و آفات بوفلمون زمانه زبون نماید زیاده حداد **رقعه** بر خوردار نیک کردار اقبال
 آثار سعادت و ثمار محمد منیر الدین نبیره مفتی حمایت علیخان مرحوم طالع عمره بعد از دعا
 وحشت سیمای که بخت قلب مصیبت فرساح و صفت قربت اجابت نه بیند گوهر غلطان شک
 خون و لعل مرجان داغ لاله گون بر دوکان اظهار اندوه درون می چسبند که درین ایام مکتب
 فرجام بستم کیشی که چرخ نیلی خام چشم زخمی به در میتم قلم الهیت تازه ریحان چمنستان آویست
 چشم و چراغ دو دمان لوز و سرور سینه الم نشان روح و روان جسم ناتوان مایه سعادت
 دو جهان مقصد و ده جان حزن بر خوردار لیاقت شکار حمید الدین فرار سید بعینه
 بیک ناگاه تاریخ پنجم این ماه روز پنجشنبه ببارش و با جانکاه بیمار شده روز دوم پنج
 ششم ازین جهان فنا بعالم بقا فرامید چه گویم درین ماتم چاه بر سر این شوریده الم
 وار و گردید شیشه دل شکست باده شکیب بر خاک نوزع ریخت مردم دیده غرق خون نشست
 دست جنون گرد و نوحه و غبار ناله بر فرق شعور پخت بے تکلف زبان آتش در تنور دهن
 شعله زن است که قلم معرض از قاشق از حرق زبان نغمه زن است کیفیت گریه و زاری
 مردم خانه که گویا از اولدی ویرا در آغوش تبی خویش داشتند چه گویم که از من ده جند زیاده
 بیچاره جگر سوخته مردم بر سر مرگ خود آماده و در شرف اجل بر یک پا استاده است توفیق
 شکیبایی از حضرت باری بخوابم و بار بار کلمه استرجاع بر زبان میرانم و شباهم و صبت
 مصابرت می نمایم که بندگان مجبور است و آخر کار رضا بقضای کردگار ضروری زیاده
 بخوردار اجل مدامت چه املا **رقعه** خانصاحب الامانات و دشمن شتاب آزم

اخلاق مناصب و غضب عجل باشی هم گرم دامت برکاته و زالت عشره اتر بعد از تبلیغ
 سلامیکه هم دفتر شکایت برکشاید و هم غبار خاطر در براید هم شیخ زبان از نیام بیان
 بر آهیزد و هم دست مروت در دامن الفت در آویزد و سلامی چو پیغام نوح جگرجوی
 سلامی چو اخلاق تو مشکبوی بی آن سر حلقه رستان میرساند الحمد لله که امروز در و در کمر
 باده روح پرور بعد از جو رستم پالیه خون جگر یامر هم کافور جراحت جان پس از نشتر
 زهر آب بر ناسور دل نالان اعنی التفات نامه عطفست شما به بازای مافات از عبارات
 مندرجه در قلمبه میوه صاحب سادگی عمامه بتجدید و تاکید هنگامه موافقت برداخته
 پس از عسری بسویم گرنگا سببه کرد جادارو به شمشیر زخم شمشیر تغافل اجراء داد
 در جواب پیغام عتاب و خطاب بحساب آن شتاب نصاب لطف ایاب بمجلسه از علی قلی
 فرصته آشنای خانه نود و خاتمه ساخته به تذبذب تعین محل و عدم تعین منزل گراست
 محل مکرر از ادکات و کشنگری بلا غش به تلفیف خط صاحبی میوه صاحب اولی و مناصب
 شناخته گرا از محظوظی نظر سراسر انوار علم عز و افتخار نیر افراشته بر گلی سرگران افتاده ایم
 از نارساینها که دشوار است قاصد هم زمان پیغام بر وارد و بر خور در سال گذشته استخوان
 سیول سار و لیس بموجب قانون سمنه موقوف علیه فقر مشا هره متجاوز و مبلغ بیست
 پنجر و پیه بود و رواد از حصول مژده قبول و دخول نام در گزشت گودنست حسب معمول
 عقد اندیشه اصاعت محنت بناخن طمانیت خاطر و تسلی طبعیت بر کشاد انون اراده
 مفر بر استخوان بالاتر یعنی انترنس که باب انسلان زمره طلبه کالج است و مشغوفی مظالم

دایم کتب دست رد بر سینه حمل مشغله فائده و حفظ مضامین قوانین پناال کورٹ وغیرہ
 میگذارد و نیک سعادت سرمدی حضور مکرمت معذور خدمت ذی مرتبت ملازمان سانی بم
 تاسپر گشتن شهر جنوری خیل در گرد و شوارے میشارد و ۵ تنی درستان منت را
 چه سود از رهبر کامل باشد که خضر از آب حیوان تشنه می آرد و سکندر را بی زیاده هر چه نویسد
 خیریت و عافیت است و استعدا و عا جمعیت طبعیت - **رقعه ۲۷** خانصاحب
 مشفق مهربان عزیز تر از جان فرید الدین صاحب کلمه الرحمن - بعد از سلام سنت خیر الود
 و دعا اجابت سیما خیریت دنیا و عقبی املا اینکه احوال این در افتاده ممتحن روزگار
 ناسرانی الحمد بصحت پس مستوجب حمد کبریا است و بشارت بهجت ایشانت عافیت آن
 عزیز دلها از حضرت صدیت اخضر مدعا درینو لاین سیه نامه تشنه لب صحبت آن بگانه
 سرا با و لاحب ضرورت در سعید آباد اقامت دار و وایجا طبیب پس از شرفا و نجایا
 آشنانده رقوم صداقت در صفحہ سینه محبت زامی نگار و ونوسے از تو تاجبت عود
 بصارت مفقوده چندین ساله و بدیه اعمی دستیاب بخیر و بیخطا خدمت ایشان گزیده
 و مبالغه بالغه کامل درین باب بانوسے حاطناب کشیده دل بنعل نفحای ضرب المثل که
 آرزو عیب نمی باشد استعلاج آن انسان عین الهیت و صفای محاط اینکه حالادامی و در
 اعانت و عطا از بهر روانی طلبه بل میخواید که پس از حصول صحت شفا حسب سجاد
 باسد و انفس و جود بوقت فرصت و عنایت وقت اندیشیده باطلاع خلوص انتفاع
 طبع تو لایع تو دود پر کو کشیده رجاکه در صورت اراده سر بسرا فاده و مدد واقع با نهم

و اقرار مقدار زر معطیه صله عجله و در جواب نامه توفیق علامه بر نگارنده ایشان نوراً ازینجا
 سرمد امرسل دارند بدار صاحب سایر بر خرداران سلام اشتیاق پیام و دعا فرود
 ابد سازند - **رقعه** مفتی صاحب الامتاق اشفاق مناصب مفتی حسین
 صاحب سلمه الله الواهب - بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام که بهین تحفه دورستان
 خلوص انضمام است مشهور باطن صفوت موطن حقیقت شهود باد که الحمد لله علی السلاطه
 والمرجو کلم من الله مزید الکرامة درین نزدیکی با جمعی ثبوت صاحب سلمه الله الواهب اتفاق
 ملاقات افتاده و دل مضحک پیش ایشان شکوه و گله طول زمان انتظار کارشاد می سیان
 مانده به طلب جواب صاف زبان عجز بیان کشاده فلم عجایب ثم ایشان در حد
 خان ملطف نشان نوسعه گرم عنان تبیان مدعا بوده که ازان بخش مزاج نزاکت
 امتزاج خان فلک مکان با تمی غایت افزوده بجواب صواب اصواب الفاظ حفظ
 عتاب خطاب که شایان شان اولوالالباب نموده بتاکید نایش و گزارش از نظر عبرت اثر
 این صداقت منش تحریر فرموده طبیعت تکلیب طوبیت از مشایده آتش پر بجا گردیده
 رفیمه محبت ضمیمه که جنبه غفلت از گوش بر آرد و غشاوه عطلت از دیده بصیرت بردارد
 بنام نامی سامی در سلک ملا کشیده بعقل ناقص خردیش هم جواب شافی پسندیده زاده گوئی
 و هم خطاب انی سنجیده و لجوئی اندیشیده با بدک خدمت ذلی سعادت فرد و در پنج ابلاغ
 حضرت باری است و اجماع سنج کوشیده از آنجا که سابقاً باسم فضیلت رسم لازم و الان بجزا
 گذارش نگارش کتاب بران باب سر اضطرار بشمار فرستد تفسار حقیقت کار میرود

که بچه اصرار اظهار مبتغای خاطر زار و نزار صورت و قوع گرفته و اگر هنوز با کوره مکرور باطن
صفا اندوز بر شاخ بروز جلوه نمونه پذیرفته و غنچه سرشته آرزو در گلشن گفتگو از نسیم
ترقیم بر شگفته منت مرخدا را و الاذغیسه آن الماحضه مقبضه موقوف را ذکا موصوف ضیا پیر
صفائما انشا جواب این کتاب شتاب بحساب جناب سعادت مآب بقدر انتساب بحی الله بس
باقی همساز بنده زاده ارادت آماده آداب بندگی زیاده بر زیاده معروض باد **فرقه**
خانصاحب الامتاق و در پنج دیر آرزو عالی مراتب اشتقاق مناقب و اہم سخن بغایت کرم زلیطه
و عز عطفه و علی علاه و ذکی ذکا - السلام علیکم و علیٰ من لدیکم و قلبی بین یدیکم ای بنده
دامن بلارای سر پر پی خویش داده مارای چون در ره مرد می نی پاسبان از کوچه ما طلب
و فارای در ملک فرنگ و شهر اسلام به معزول ندیده ام هوارای خطبه طویل و موسومہ ^{نهاد} خالی
یکدمندرجه رقیمه طنز ضمیمه یگانہ بیگانہ خو جمعی عزیزی سید میثوب صاحب کلمہ ہو بطالعہ درآمد
چو گویم چه در بر آمد سر تفکر در بر آمد دست طال و نحس بر سر آمد پای ثبات از جادو آمد بی اختیار
نفس کشش بغرض درآمد سه مزاج حسن مغرور است و عشق بی محابا هم به تلاش آشنائی تو
و شوار است و بر ما هم به آخر کار جان غنیمتند کار نپند سودمند شیخ سعدی شیرازی چنین چنین
بر کشاد و بر سرسان صدق تر جان در دوا و سه زمر دست آن به نزدیک خردمند به که با
پیل مان پیکار جوید به و سه مرد آنکس است از روی تحقیق به که چون خشم آید شش باطل ملو
ای شفیق آتش و شرب بر یک و تحلی نزدیک اہل عقل و مآل از فضایل شمایل و جلال محامل است
نه سجدہ رزایل خصایل و نوازل منازل چرا ما سوره آسا بمرکت اولی از جابر جہیم بنی آدم

سرشت از خاک دارند، اگر خاکی نباشد آدمی نیست، و در برابر نگارش صفات فیض ذکا
 تراوش چه گذارش کنم و چه در محل خود ننهم و در یکا فراوان نشود تیره بسنگ، عادت که
 بر خجسته تک آبست هنوز، التماس استیناس جاب صاف صاف بلا گرفت ازین سینه مشا
 بے خلاف پیش میو صاحب ادلی مناقب محض رفع تذبذب تعین ماه و تاریخ جشن طومانی اخذ
 میعاد باشد او انعقاد آن امر نیکویی عدم قبول مواعید بے اصول نزول مهمیت شمول خان
 معلوم مطابق فواید ضرب المثل رعایت عاشقان بر شاخ آهوه، از احساس نفی پاسبان اقبال
 صدق و کذب بحال عذیم الاستقلال صریح الزوال حق و باطل نامفهوم بودند بمعنی طلب صفات
 نامنظمی پاسخ ناراض قطع سرشته هدست شده با چند ستمی به لالی ستالی مدعا قلمی منظوم
 همه شهر بر زبان منم و خیال ماست، چه کنم که چشم بدو نکند کس نگا به، میو صاحب
 بجواب محارمه فقیر بعد از ملاحظه تحریر با توقیر آن گرم عنان میدان جولان لسطیر و پرش
 دستعلام امینیت و متابعت همگام فمایش این صداقت منش سر بر تعب و حقیقت
 و کفایت وعده موکده ماه رجب الحرج که همه اینها مطلقاً اصلاً انداشت عذر تقصیر خود
 در میان ندادند و لب زبان رستی ترجان واقعی تبیان به بیان چنان برکشاند که چنین گوشتنم
 بار کتاب حکمت عملی است نه ستم که مزاج و مزاج چنان چنین استخراج غانصاحبان کم فنی
 و پر خط است اکنون که ناوان تبسیر میایم بخیان خوش تقریر برگردون ناوان محنت جلگه کسیر افاده
 غیر از قبول چه توان کرد نقاشی ضعیفی اینست، و انگلی که از قبل همچو آن عزیز با تمیزی
 رالض سوء حسب یا نوبی که بار خاکی ستمناخته باشد یا کمینگر قابو طلب چون و چرا بے

سنگ جفاے بر سر سر بنواے انداخته ضرب الحیث سبب ع هر چه رود بر سرم
 چون تو پسندی رواست با آبی نقاد خیر دای و اناسے بصیر از حوصله و ریاکش مستقی
 عطش ملازمان با کرامت تعجب تعجب هزار تعجب لک لکها تعجب که بر تر قیم یک کس عامی با همه خامی
 اینقدر برجسته و شتاب زدگی و از خود رفتگی و بجا نشدگی حیث ذات گرامی حیث ذات
 گرامی سے دلدار چه میوقار آمد بد شرمنده انتخاب خویشیم به شایسته میباشند که بنام
 این گننام مفاد و شکوه پیام بر قلم می آوردند و طریق استکشاف اعتساف خلایق اهل
 می سپردند هم مقصد و مطلب نفس الامریه حاصل می شد و هم خاطر عاقل از دغدغه و سوسه
 و همیه بالکل به خانه اطمینان نار و آچین حرقه های جانگزا سیما در بر قیمة غیر سے سے
 دشنام خلق را ندیدیم جز دعا جواب به ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهیم به اگر چه من
 بے آبر و مستوجب صد چند به بیگونه گفتگو هستم مگر پاس مکان و رزانت آن عین اعیان
 مروت و وفات را چه زیبا که یکبار گه دست از نقابت و کذائیت خود بردارند و بلافاصله
 مغلوب غضب آنچه در خاطر گذرد و بر نگارند سه ز خاک آفریدت خداوند پاک به پس این
 افتادگی کن چو خاک به زیادت شدت مرض مروح خانه این مرتبه از عادت منتهی معذوره
 اولاً و ضرورت بهر خانه مستکرامی ادلی و شفقت شانه است که اے فانیه نانیاً و حضور
 و سنج بعض امور مستحده مستلزمه النجاح نالیا از مضیق وقت فرصت عاین محبت کنایه
 کتاب خطاب آمد سه ز دست اهل عدم هر چه آید اعجاز نیست به بخند منم بنده یرید که کنم
 تقصیر به ترد و خاطر فائز در صغ و صفای طبع رسا ذکا سبک به پروا معذور و اجتنای

سرعت اعلای جواب حقیقت کشای مرکز باطن مروت زای گردیده قلم صداقت رقم
 بر نسخ جریده شکوه و کلمه حرف و حکایت ماضیه کشیده ختم کلام بر دعا آن کمالات ارشام
 میناید الهی تا جان باشد تو باشی به زمین و آسمان باشد تو باشی به زیاده و زیاده
 مگر تا بضرط جواب خطاب صواب یاب به **رقعه** حضرت اخوی صاحب قلبه سر
 عنایات و نوازشات مظهر انواع تفکرات و تفصیلات حضرت حکیم عبدالباسط صاحب دایم عنایت
 بنده شرمندۀ دور افتاده ناکس ناخیز محمد عبدالعزیز که مدتی از گوشت نظر مرحمت باحرمان
 و بتقصیر لغواتر خیر العیض نیاز سر بگریبان مانده از سرانابت با فرط خجالت در تلافی
 خطیئت ماضیه میگوید و بدینعلیه این وثیقه العقیقت حجت بازیافت دولت غایبه عواطف
 بزرگانۀ خود را فریاد خاطر خاطر اقدس اعلی و اود شعاع تجرید رسوخیت قدیم می پوشد
 و بس از تقدیم تسلیم بندگی و کورنش عجز و سرافکندگی بمرض صحت جسمانی و تشنگی روحانی
 خورشید الزمام دوام هستند ما عافیت صوری و جمعیت باطنی بندگان معارف اندیش پذیرد
 و چه و خبرۀ ابتدال عواطف و برینه را بگلونه جرأت التماس کلفت حال کنیز الاختلال
 می طراز و کند اندک مدید و زمان بعید جناب قبله گاهے مدظل العالی بعلت قلت و خلل کثرت
 خرج که منشأ آن علو همیت جبلت حضرت ایشان است و در ذلت شدت گرفتاری گرانبار
 قرضدار سرسیمه پریشان و جو یا راه رملی ازین مملکت دل فکاری اینطوف و آن طوف
 پویان گردیده چند آنکه بیشتر شتافتند کمتر یافتند آخر کار چارناچار روی توجّه از هر
 یافتند نبد و هیچ کاره که بغیض تربت بزرگان فی الجمله مهارت انگریزی پیدا کرده سالکدشته

در ماه فبروری امتحان گورنمنٹ دادہ و ہشتم جولائی از روئے گزرت گورنمنٹ مقبول افتادہ
 سال حال غربت امتحان کالج دارد و از غیرت عطلت خود بار و بیت عسرت حالت بد جگر سخت
 سخت می خورد ہر چہ کہ حسبیت حاجت و ضرورت غنیمت فرصت تہمد تدریس انگریزی
 در مدرسہ مسخہ ثہ سعید آباد بمشاہرہ بست پنجہرہ سہ مع سایر مردم بہتر کراخی نہ چارہ ہر
 ماہیانہ متصل مدرسہ منزل گزیدہ تماش محاش کافی از ہر درے روز و شب بخار خار سینہ
 عقیقت گنجینہ مشغولست و نایزہ امنیت پیدا کئے نوکرے آن حوالی باغنام سعاد
 نزدیکی ملازمان عالم و رکانون دل فدویت منزل شتعل و نور شیوع خبر مرض الموت راجہ
 تجویز امکان وقوع آن و ترجیح اتقان ابقان ادخال ملک و خالصات شاہ انگلستان
 و انتصاب کچہر بیکامندہ منودہ طریق استعما نر سیل این کتاب استصواب اباب
 آستان کمرست نوامان و اشتیاق رجا استعجال البصا لجاب و عدم اہمال جستجو
 نگاہ و درین باب از کتاب سرعت خطاب بمجروحہ وجود علاقہ مشاہرہ مکلفیہ از جناب فیضاب
 یہ بموجبہ مترقب حصول مامول و شرف قبول مسئول میباشند زیادہ چہ عرض نماید **قرعہ**
 خانصاحب الانساب عالی مناصب سید عارف اللہ خانصاحب سلمہ اللہ الواہب پس از تحفہ سلام
 شوق التیام و ہدیہ کلام آرزو پیام ارقام ماہو المرام انیکہ الحمد للہ علی السلامہ و کذلک الحمد لکم
 من اللہ الکرامہ و قطعہ الطاف نامہ اشفاق علامہ کی سورخہ سہ شہر حال در جواب ادنیقہ
 خلوص شفیقہ انقر الخلیقہ و دیگرے بر قمرزدہ ۲۱۔ با یکصد و یکدانہ انبہ دل پسند دل پسند
 مکملات کام و زبان بگائے نرسند اول دل ہ بیدل حواسن باختہ بعضی دل و ثانی لذت بخش

ذایقه شایسته اخلاص فایده مستند بکشد الفت بر بند بصورت منفصل در معنی متصل گردیده
هم موجب تذکره خلق کریم و هم باعث شکر و سپاس لطف عظیم گشت از عطریه و شیرین
و خوش گوارش چه شرح و هم که هنوز دماغ محبت عطسه ن است لب لبب هم چسپیدن
و لسان مزه چشپسیدن تحریر توصیفش مستلزم نشفت قلم بکین لیغه از فطالت و تقریر
موجب سکوت زبان و در دهان با استلا آب نوشین حلاوت خانه آسان آباد و نعمت روز
افزون باز و یاد خیال آینه آینه انخاف از این معنی الاوصاف باستطراف تمین و تبرک
انعتام اندا اطراف بر انفراد و استطراف احتفاظ خود و لاج و اشته قاطبه محرم گشت
و با کثر عشایر اقربا و احباب نصیب از الطاف بے اکتاف ابلاغ داشت اشفاق فراموشی
بعد قدم بخت لزوم خواجه کمال الدین خان حال الحال از مدت مدید سامعه افزون گشت بر
صد اول در هوا چشم بر آه خیر خواه میشود استیناف بن خبر خطاط اثر استکشاف عطا
پیکر خوش نظر ناظوره امنیت خاطر فائز فیکند تموات مردم خانه بر مخلص گجانه آنهم قافیه
تنگ که و که نفس نمی تواند آرام یافت درینولا از سر اصرار و استیاد دست و دامن اند
که هر چه با دوا و در شمر صرف المظفر پس از آمدن ایاام ثلثه عشر رومی توجه بدان سمت باید تا
تا اوایل ماه ربیع الاول از انصرام کارشاد سیه سر و رشادی حاصل شود و بیخ و دیرینه
سالها با کلیه باطل و زایل گردد و بصا جزا و عالی مقام سلام ستون الاسلام برسد زیاده
سوی شوق و مبارجه اظهار رود - **تقریر** برادر صاحب عزیز القدر گرامی نشان الفت
پرست دعا گو یان سید زین العابدین صاحب سلمه الله تعالی السلام علیکم وعلی اهلکم

مارا که نه آرایش بر گه نه نوازی هست به سرمایه اگر هست همین دست دعا هست به
 الحمد لله که محبت قلبی و مودت معنوی بانضمام عینیت انبی رافع و واقع حجت غیریت صورت
 و مباینت غاهری گردیده در صد و آنم که بجای سلام علیکم منی بگویم السلام علی منته
 یا علیه السلام من در عالم وحدت حقیقی بهم مخاطبم و بهم مخاطب یا خود خطاب غائبانه دارم و از
 سر تکلف رسالت غائبانه می نگارم که رفیق رسید و سوره و سرور و موفور بخشید و رنگ
 و تقاعد در جواب باضطراب ناسازسے مزاج مردم خانه ر و نمود که شطری از ان مرقوم
 رفیق و سومه والد ایشان گشته از حالی شدن خالی نخواهد بود عزیز من تشفی کلی تشنه آبجو
 بر لب آب جوی موقوف نوشیدن آب هست نه وزیدن هواے خاک و آلودگی
 سراخورده لرنه فروزش منحصرا بر پوشیدن لباس پلاس و صوف و پشمینه هست نه
 در بر کشیدن قبا گر آن بک نازک و جامه تنگ تنگ طالب شراب و سال تماشا ی
 سراب خیال از شکنجه اضطراب کی بر می آید و آرزو مند حصول کام بخیل مواعید تمام
 و دید و شنید کلام و پیام بے قیام از تپش و تلواسته دل کجای می آساید اہم آفاق خاص
 مقاصد و غایت امنیت و مقصود مبتغا سرعت انصرام طوی نیکی و باسعاد بوده است
 نه عجلت بتقدیم رسانیدن امرے از امور متعارفہ رسم و عادت که طمانیت خاطر منکسر را
 محض وقوع این معنی باعث قوی نمی شود بلکه نوسے منطنة لتولیت و تقوی زایدہ خلہ
 در بر و سینه ہو کس گنجینه میکند اصفا نوید قرب لقا قبلہ گاہ آن بند پا گاہ بتفریب
 در و محمود این حدود در ضمن نهضت غزیت حیر آباد فرخنده بنیاد مشرق اوی سپاس

بیقیاس رب و دود گردیده صیر فی تخیل بتعقل تغافل و کما هیل و تسلیف و نعل که مزاج
 و باج ایشان را از روی سماعت متواتره بران متناد و مجبول یافته لغو و زود و تشویش
 بیش از پیش بچار سو دل محبت منزل شود و کمیش در چیده از خدا توقع و رجاء که همت
 استدا و مکث و تامل آن نواح بر فرصت فوز عظیم دید و ادید و تلافی اشباح و این میفشانند
 زیاده بجز دعا و صحت سلامت و جمعیت و عافیت چه قلم راند **رقعه ۸** میراجد بقیه
 فضل کرم بهار دود خلق اتم ابر طیر لطف اعم سید عارف الله خالص صاحب سلام الله الاکرم
 کلمه ستم سلام سنون الاسلام که بشمایم اخلاص شام الفت پیام دل را معطر سازد و درود و تح
 اختصاص باغ الست راغ جان را معنیر خفه محفل بهشت آئین و هدیه مجلسین بیان تر زمین باد
 الحمد لله که نال بال و فاشتهال آباب بحاب فیض الایزال سیراب شاداب حصول صحت **فصل** عافیت
 و طراوت و نصارت گلشن احوال صفا مال بوصول و دام خیریت و جمعیت مستول حضرت
 رب العزت بهیو نسیم فردوس شمیم بوستان دوا و دور و محمود و رنگین گل گلستان فواد
 و تازهریحان چنستان مودت معنی نامرئشکین شمامه اجابت سئلت باعث شگفتگی
 غنچه خاطر فائز و مژده ای سجدات شکر از دقا در شد باغبان حقیقی حدائق آمال و
 امانی آن میراب روضه کجیبتی و گنگا گلی را بر شحات غمام کام بخشی و کامروائی تازهر
 و نخل بلبل ذات ارجمند آن نمال پیوند لطف مروت را بقطرات مطرات انجراح
 مآرب مقاصد قلبی سرسبز و بارور و اراد مترقب که همواره گلزار صداقت به نسایم اعلام و
 استعلام صحت و سلامت شگفته و ریایان باشد در ریاض قربت آبیار سبب حیا ضلالت

و کنایت خرم و خندان و درینو که مخلص بے ریا بسبیل تبدیل آب هوا سکن موضع کوثر
پاک گردیده اگر صبا کروج افزای خط کمرست خط از مهب تلغیف رقیه عنایت ضمیمه موسومه محبی
سیدنیو صاحب له اعد الواسب بوزیدن و آید موجب نصارت جناب دل و استقامت را بحد فزون
مستقل گردد بعا جزا دگان کافطرت سلام سنون الاسلام پرسد۔ **رقعه ۷۹** بر خوردا
نور الابصار محمد عبدالعزیز طال عمر که دزدان قدر که الحمد لله علی السلاسه و الحمد لله من الله کم الکرامه
عجلت نصرت من بحصیت جبلت از علت قلت و معدومیت موجودیت مبلغ بدست عسرت
طوبیت اخیت مرتبت بحیثیت مملکت افاست یکدروز دیگر کشید جمعیت طبعیت بدست کربت
اکبرت ناواقفیت حالت این جبت از سورت را بحیثیت پریشانی بمصروفیت ایمینت گراید که
در صورت محصولیت زرا از رحمت صیدیت مغلوبیت سرعت عزیمت بغالبیت جازیمیت بهمت
و نمت مبدل خواهر گردید در خدمت فضیلت در جنت حضرت مولویت منقبت سلیمان عبودیت
و کور نشات فدویت و دیگر از عزه الفت و مودت مرتبت سلام سنت سنبه خیر الیه بعض
عرض و بهریت در آید۔ **رقعه ۸۰** بر خوردارا قبال آثار سعادت و ثمار سید لطیف الدین
طال عمر که بعد از دما که اصل دعاست اما اینکه واسطه التکلیف و تشفی ذریعہ الطمینان و تسلی
تقوید باز دکل مضطرب هم کافوز ناسور جگر نیم غنیمت کشیدن دفا گل سرسب گلبن تنافز پیش
نخل مراد گلگه سته تازه چمن فواد نیجه و عا کیم شبی نیشان فرو نشان حرارت خشک لبی کام
طلبی فوز عظیم حصول شهما متغاضینت سرگ و وصول افشا التبا نفس علیو بیار جان لب
چشمه حیوان عطشان آب طلب تریان عراقی ندر ارضی ناکامی جزای ادبای استاد ایام

خون آشامی جان دار کو مریض انتظار روح و روان قالب زار و زار رعنای نگار حمله مطلقه
اعنی سعادت نامه بشارت اسلوب مانند آفتاب عالم تا که از تیر جلباب سیاح بر آید یا بهلال عبید
سعید که در شب امید به یزید برفق طلوع نماید چهره نمودار فروخته من سوخته آتش اندوه را
زندگی و دوباره عطا فرمود از خوشش کرداری و ستوده اطوار و محبت قلبی آن برخوردار
یقین متین که این طریقہ انیقہ و سنجیہ رضیہ علی الدوام بلا اہمال و تساہل جاہ و متسلل
خواہ بود عذر رنگ الدماجد آن زبده اولاد اما جبکہ ندامت و نجات مشک مہلت کتابت
کرده اند از فرست و کیاست و در زینست چه خود من کل الوجہ رہین منت بے غایت
ایشان بوده ام پس نسبت این حالت بذات عاکم مرتبت و توقفت کتابت بر امنیت منفعت
مجهول معلوم معلوم و اظہر عدم ورود جواب خطوط الفت منوط این معصیت مربوط از خدمت
نہنی صاحب امین صاحب سیر دام حیرت دارد علتش پرسند و از وصول جواب خبرند کنند
ای بر خور دار کامکار طوریکہ مرا از اطلاع احوال خود خرسند کرده آید بیچارہ بندہ خدا لا اله الا
ہم بحسب تحریر خط خیریت منط آگاہی کیفیت و حقیقت و ہمد کہ مایہ بے آب بہت
با چشمہ سیلاب زیادہ غیر از دعا بشما و الہیہ شما و نہنی صاحب امین صاحب ہمد و ستان ع
ہر کہ باشد ز حال ما پرسان ہا چہ نکاشته شود از طرف برخوردار محمد عبدالعزیز و فقہ اللہ
العزیز سلام شوق مہمہ دادند و خدمت پر بر بزرگوار خویش تسلیم عقیدت تشیم بعض رسالت
رقعہ ۸۱ صاحب گرامی قدر قدیم الاشفاق لطف گستر عزیز الوجود کریم الامہ الاخلاق
سید رحمۃ اللہ صاحب علیہ اللہ الاخلاق بعد از سلام سنون الاسلام با بر تمام ماہوار المرام می پردازد

از مرآت معنی تا صورت و صورت نامی معنی محجوب و مخفی نخواهد بود که چون حرکات و سکون
 ذرات کمونات تابع ارادت و مشیت خالق الارض و السموات است انسان ضعیف البسیل
 که حسب حکمت از لیت بقا علیت مخاطب است و با سارت معاتب از قبولی فضول اختیار با همه
 اجازت ناچار حفظ ادب بندگی در پس و خداوندی در پیش پس فعال المایرید نصب العین مطاع
 نفس الامر بهر که اعتبار و سابط الایغیه در دیده بارتق تو فیق صمدانیه یقینیه دافع و رافع محب
 ظلمانیه ظنیه و تبصره عفو و صفح معامله مستکر همه واقعه فیما بین ما ضحیه که حسب نیت نفسانیه
 و علاوگی اعوان بعض شیطا طین الانس نوسه مکر منهل عذب قدس انس و مسد و ابواب
 صداقت و یگانگی سابقه طرفین از ساس میر تدابیر بحالت و بیگانگی لاحقه جانبین آمده آمده
 خاصه مصنف آن آب تنیم نصاب مفتوح آن ابواب جان انتساب با لاییش کتاب است کتاب
 کتاب خطاب است به ارسیده سابق و افتخام المحن بالصواب انصاف و ابع ایاب لواجم از
 اصفا ساخته لاله نسخه جامعه الفت فدرست جریده انست نازه نهال گلشن مروت گل سرسبد
 چمن فتوت و دود حقیقه سعادت ریحان گلستان شرافت نور و دیده نجابت اعنی صاحبزاده
 و الانفرت که دست بهم ترساکلفت و حسرت و ناله جان گزار فرامی خجست و دناست و چشم
 حق بین کشف عبرت و اثابت از خواب گران ذهول و غفلت و مو قد نایره فاده لطیفه
 سرمدیه جلیه شده شده بلسان خمول آلود فضول اظهار نامیده و انا الیه ارجون گوینان
 اختیار صبر صبر زهر که نوش یکام اهل گوشش بهوش کرده کرده کرده ناکرده بک کرده
 کرده قدیم انما س کرده از سر رجا تا سبیل ساس تنیناس دارد و یارب که فرصت

جواب بر سرعت کتاب امن نباشد و زیاده چه - **رقعه ۸۲** مولوی صاحب فضیلت صاحب
 اشتقاق مناصب مولوی سید علی بخش صاحب کلمه الله الواهب السلام علیکم وعلیٰ آئینکم
 الحمد لله والمنه که بهر حال حال این پریشان بال فروین صحت جسمانی است و جمعیت و رعایت
 آن شفیق کرم طریق آنانا مسمول و مطلوب حضرت یزدانی در باره مکافات خسارات
 و جبر نقصانات که محتاج شرح و بسط نیست اندیشه تامل پیشه هنوز در پی قطره و تردود
 اماره بجائی نبرد اگر چنانچه از سابق استصواب خاطر بعض اعزّه صفا کیش بود اکنون
 سفر شهر حیدرآباد در پیش گیر و قطع نظر از دشواری استحصال رخصت امتناع تاب تحمل
 بر خود را که بر مصایب مصاعب جدائی باین سرعت و زویدی و باز ماندنش ناگزیرم
 از تحصیل علم انگریزی که هجر و ترک آن بعد از مصافح این همه مدت در طلب یا آنکه یک دو سال
 زیاده ترجیح حصول استعداد کافی باقی نمانده مستبعد از عقل است دست رد بر سینه
 فضول عجلت میکند و نمی تواند قدم بردارد بضاعته ندارد که سر کلاهده گم کرده تجارت
 دیگر باره بدست آرد بر خود را بقراط التفات معلم انگریزی و مستطاد سفارش او بر نوکر
 بیل و خانگی الحال بمشاهره سی و پنج روپیه و سبعا داضافه نوبت بنوبت اندون یک دو
 سال تا مبلغ یکصد و هفتاد و پنج روپیه و ندان طمع نیز کرده طمعش رخصت عاصی است
 استصلاح عقلی با قرض بانضمام هشتاد اکثر ارجانظر بر توقف اشکال علم بل نسیان و غلط
 از درجه منحصله موجوده و نااستحقاقی ثبوت قدامت سفیدان آن خدمت پیش آر با
 حکومت از عدم تعلقش بگورنمنت و تفاوت زمین تا آسمان فیما بین علاقه بگورنمنت و مآدا

آن و پیش پا افتادگی عمده هر گونه در صورت کامل عیار بی بکام استخوان گور منت
سنگ راه اجابت مسکن می می آید و با این همه کج وار و مرز خطه کار غیر آن برخوردار که اہم
امانی و اخض بار است خاطر مضطر را مای بی آب باخته ارتفاع حجب غیرت از میان
جانبین تبا سبیل ساس طبع صواب باب و استقلاب جواب کرم نصاب پرداختہ امید کہ عجلت
قبول سؤل بر فرصت وصول نامول تقدم گزیند و فعل دکل استعجل در آتش تلوا سہ و پیش
تہ نشیند زیادہ بجز تفرع مزید لطفت عطا چہ المار و د۔ **رقعہ ۸** بر خور و انور الالبصا
سعادت و نار طالع عمرہ۔ بعد از دعا طول عمر و مزید اقبال و توفیق کسب کمال معلوم
نمائند کہ احوال این محال بہر منوال کہ ضربت قضا ذوالجلال چہ بسرا و رخوہ و چہ عسر او شدہ
میگذرد چون مشغول غایت جسمانیست متوجہ پاس رحمت و اخض اما محصور ملک
ملاقات روحانی شلاح ابدی منیعہ رشاد و ثیقہ چہرہ نمود و رود محمود نمایندہ و غنیمت پر فروہ
دل آزرده افسردہ را کشایندہ و دیدہ غم دیدہ و سینہ الم غمبسنہ را نور و سرور موفور
افزاینده آمدہ نامہ معتمد خان بایستان واصل و جواب اعلام بہ شفقت سید منور رقم خان
در بارہ اختیار صطبار تادمت دو ماہ با اطمینان خیال جبت ایضا سلیغ آن از طرف ایشان
حاصل شد استماع اتباع زیور معلوم پیش از اقلع اخبار آن برخوردار سعادت انتفاع
بعرض مت شہرین تخمینا یکسر کے کم و زیادہ ترکیب سلاسل ابتکار آن از خدمت نفوذ
بانہا استحقاق منفعت فائق تر از مشتریان فرو شدہ در صورت اشتراک خریداران پوشیدہ
و اصفا جواب اقبال سوال و وعدہ سنو ثقت استعجال ارسال نزدیک این امری غیر سگال و چند

گذارش خند و آصال در انظار و کج و عده با کمال و ثانی الحال بعد به تفصیل حقیقت حال عند
 الوصال از صدق مقال کرامت اشتغال ایقان ایقاع ابتیاع آن زبان گویائی را تخته بند
 دمان خاموشی نمود بر خدایت تا نفس الامر چه خواهد بود فی الواقع از اول امر بایشان نوشتنی داشت
 تا دهقان مان تخم حیران در مزرع مرام جان نمی کاشت مآله هنوز همدست نگردید و انحصار ^{لش} حصول
 بروقت فیصله همه زویر مرهونه از زبان سید نصیر الدین صاحب بگوش رسید برخوردار مردم
 شمار از مدت محل بهشت ماه کامل تا تاریخ بیست و پنجم شهر محرم الحرام الفراض یافته و این ماه
 ماه نهم است و حضور شما درین ایام بر لابد و ضرور و اهرم مهمام هر قدر که زود تر ممکن باشد
 توسن عزیمت این جت گرم عنان سازند بلکه در صورت امکان سواره مرکب ز راه دریا
 تا بسهولت و عجلت طی مسافت دست دهند منت این نواحی را بر سکونت و اقامت آن حواله
 ترجیح دهند عیب بیا بیا که بعد جانت آرزو مندیم با جناب خوبصاحب بر جناب استجبال
 عازم آن محال می شوند و عنقریب خط بنام آن برخوردار یا مشفق سید نور قلم خالفا
 بنوک قلم می آرند زباده چه **رقعه ۸۴** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ و دود
 سوگو محمد مصباح و اصف سلمه الله تعالی و در افتاده حزن زمین العابدین که عمری
 سوره استخوان چرخ جفا کار و در انواع تفکرات و تشویشات زمانه حیل ساز زار و زنا
 و ناچار بودند نه تاب قرار و نه پائے فرا چشم حیا بر پشت پا و زبان معذرت عجز نوا
 بونوق رجا عفو سهو و زهیم و انمود بعد از اهدا سلام سنون اینچند کلمات خلوص ایست
 قضایا فایده می بندارد درین نزدیکی توالی خطوط لغت منوط موسوم به برادر عزیز و برخوردار

محمد عبد العزیز مستحکم کلفت مزاج صفا المتبرج جان الم توامان را آنکه هیچ کتاب ندانند که
 بیان بمیدان شرح و بسط آن توان نهاد و انالله وانا الیه راجعون معلوم که الدنیا ساعت
 بیس فیما راجحه درین زندان جانشان مردم با ایمان را جز خون دل خوردن چو نصیب با آرام
 و سکون نشستن چه امکان سه زندگی برگردن افتادست ای جان چاره نیست به شاد
 باید زیستن ناشاد باید زیستن به مفارقت برادر عزیز بسیار خوشی مزاج او خوارالم در
 ناسر بگر کرده افتادست کیروزه اینجا را زیاده تراز کیا ه شمرده اما چه کنم مرغ بے بال و پر
 بال و پر خود از خدای مطلق و از شما استدوا دعا زیاده ازین زیاده است۔ **رقعه ۵**
 بر خور دار نور الالبصار سعادت و ثمار محمد عبد العزیز طالع عسره و زید قدره بعد از دعا که
 مافوق هر دعا اعلی و انما اینکه نور دیده بے نور و سرور سینه الم گنجور راحت و آرام دل
 بے قرار نیست ز قیام سعادت ضمیمه آن بر خور دار سورنه سجد ایم ماه حال شب سادس و عشرین یستلین
 بخش جان حزمین و آگاهای ده مطالب مضامین شد بر خور دار بقول مزار عبد القادر بیدل
 جنون ساز فقط کردم فنا نما صرف خطا کردم به و لے از سستی طالع کسے نشیند پیغام به به
 بتاریخ ۱۲ ذیقعدہ جواب بنیقه رشاد و ثبته برقمزده ۱۱ موصول ۱۶ میرقوم و بہت ارسال
 موسوم گردید مگر گشتے ہوش و حواس ابن هیچ شناس بدان پادہ قرطاس ہم سجد
 سے برنگے سرگران افتادہ ایم از نارسائیہا به که دشوار است فاصد ہم زما پیغام بردار و به
 اکنون جواب قیام سورودہ اینما مرقومہ ۲۶ ذیقعدہ مع خطوط موسومہ سید لطیف الدین
 و سوکو یوسف علیخان و مردم خانہ و عریضہ درخواست رضا چارہ کہ لکڑیاہ مال اندیشہ

مناسب نمود با تکلیف سرشکفت این جایگاه در یک لغانه کلان بنام آن برخورد سعادت
 توامان تالیف ۱۹ مرسل شده و در میان ناله و فریاد بچو صلگانه بمصاعب نگاره زمانه حقیقتاً
 طبع بیخودانه آنچه از ته جهان بر سر زبان گذشت تسلیم قلم الم رقم در دو غم علم گشت تکرار
 اظهار آنهمه خرف مزخرف کار نیست محض بے مصرف مگر گرچه سحر آمیز باشد
 طبیعت را ملال انگیز باشد به بالجد حالاً که طناب اهل گسسته و دست بی دینی از سایر جلسته
 چاره که آخر چار با بنظر در آمده و از همیم خاطر فایده بر آمده فکر نقد بیم آن تا رسیده ماه محرم پایست
 صحبت این مردم نامردم می پسند و من بعد تو فینق تسلیم و رضا بعد از ترک مطلب مد عا شده
 رخت سفر ازین مفرس سر سرج و کدر بر سر بند و گرزین را با آسمان دوزی نهانند
 زیاده از روز سه روز زیاده بجز اعلام و ستعلام خیریت چه بخور و از طرف این مجبور
 اعزّه نزدیک و در سلام شوق پیام گفته شود **فر ۸۶** بر خوردار نور الانصاف
 سعادت و تار اقبال آثار محمد عبدالعزیز طال عسره و زید قدره بعد از دو کا طول
 حیات در خیرات و مبرات و مزید کسب سعادت علم و هنر معلوم خاطر عا طر آن تحت جگر و نوز
 که صحت جسمانی این مجرم بزرگ حاصل است و دست غایت ظاهراً و باطنی سایر عشایر آن حواله
 اخضر شاغل نامه سعادت علامه بر نموده ۲۶ ذی قعدة به دوم شهر حال روز جمعه چهره ورود نمود
 در انتظار وصول جواب اصول تعلیمه مرسله ۱۸ ماه مذکور که تا به هنگام ارقام خط مورود هر ایمنه
 بدان حد و رسیدن بودالی الآن در کتابی این مکتوب افزود و تخریر جواب خطاب آن سعادت
 اباب ازین سر سرج زتاب بچه منصوص خط گیر و که طبیعت منقصت طوبیت صحت جلالت

و راجات مخاطبت از برارت اقامت بحجت بے منفعت نسبت خطیبت بخود می پذیرد اما ملک
 من سیتة فمن نفسک باری این قدر هست که نه اند و در دست من اختیار؛ که من
 خویشتم را کنم تختیار؛ آنچه از عالم غیب بعرضه شود جلوه نمود میدهد امضا و قضا مالک
 الملک لاریب است که حکمت کامل و مرحمت شاملش از شائبه نقص و رخساره قدرتش از
 غازه عیب بر است اینجا اختیار عین اجبار است و اختیار اضطرار سے حد وسط از اجبار
 بندگی ناچار چاره کجا الا تسلیم و رضا چون و چرا چرا چرا از صلح کل تلباتیر از عیش و طیش سزا
 و عز آرخ نماید وانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود؛ خطی رز نورشته که این نیز بگذرد؛
 استخوان دستطلاع معارضه مشاهیر بلاستصلاح احدی بمحض عنایات هوس سمات
 محضه این ریخته شلخته تشویشات روز و شب بوده است نه حث و تشویق منشی ولی لقب
 نه معلومیت خدمت ایشان از مظلونیت و مرقومیت آن مطلب باید آن برخورد دار مظلنه بود
 و هر کار از باطن خود ورنماید که آن بعض النظم اثم توار و تانیات و تمثلات متوالیات در عظمت
 مشخصات مقدمات از تاخیرات ملاقات راجه که اجل موجبات آن اولاً تغییرات حالات وی
 به تشویشات اعتزال انتصاب رزیدنت آمده ثانیاً در ادایم عبادات اصنام و ثانیاً
 و رنگ وصول سفارش نامه و رابعاً انتظار عود رزیدنت و خامساً اهتمام انتظام حسن بشن
 و ضیافت بشاشت و رود گهر یال و کمر بنده بسبیل سوغات و انعامات از ملکه انگلیس
 و سادش سلوک اهلیه مالوفه راجه بدرک اسفل سفر و کدر خاطرش بیشتر ازین بگذرد و سابعاً
 اغتراب تکلیف کامل ازین سوبست کینا کاری و ثامناً دیگر رفتن بعد باز آمدن ازین حدود

جت کندی روتا به نزد یک آراسنی و تاسعا دیوی دیوان شقی پیش فرنگی در باره عهد
 مفتی گرسه و عاشق زدن و دیدن انجمن چانه زن از ایفا و عده موده جد و کد امر این
 معمن چرخ پر فتن از دست و پا و دهن کام ناکام با کام تلخ حرمان کام کام ران احزان
 بشریتم دارد سه آماده صد سرود و دروم؛ ناکرده تمام یک نوارا؛ صد چاک سپرده ام
 بهر دست؛ ناکرده بدوش یک قبارا؛ اسی بخت چنان کن که آخر؛ ممنون از کرم عارا
 یادست جفا چرخ بر بند؛ یا بخل عطا می ده عارا؛ ناکه بشکیب پذیرم؛
 آفات نجوم فتنه زارا؛ یارب چه عداوت است با من؛ این کارکنان کبر یارا؛ در ملک
 فرنگ و شهر اسلام؛ معزول ندیده ام مهلا؛ تا کی بمیان خود نه بینم؛ دست اجل
 شکسته یارا؛ منفعت کافی ادا می دهم حسب اقام سعادت نظام از راجه این مقام
 که در باب انعام اهل اسلام بمهر به تمام نسیم نافر جام می باشد چشم داشتن دماغ بیوده و خیا
 خام بختن و مبتلا به سنبل و گل در زمین شور کاشتن است غایه مافی الباب بقدر کفایت
 خرج ذهاب زمین صوب ناصواب اگر دستیاب شود فوز عظیم استج باب اجل مارت مطالب
 باید پذیراشتن طرفه اعجوبگی تازه که تاراج از جانب کنیا کماره درین محل خواره
 رسیده بناخوشه مزاج از کم غذائی حقیر و لاغر گردیده و رنگش متغیر گردیده کی باطن
 بر ظاهر بدن جلوه گر نموده و ضعف دینی معنوی بر هیكل جسمانی صوره مستولی
 و جسامت و فریبی بیر مرنه زبون و مغلوب نفاقت و لاغری اندرون عاده اصل نخل
 نگویند بختی عروض و نبود شاخ و برگ این سخنی چند ابیات حسب حال از قصیده عرفی شیراز

کوک ناله سازی و صفیر آهنگ تم بر آواز نیست تا بانم از وصال جدا گرد روزگار به
 باروزگار عیش چاکر روزگار به آن جنبها فتنه که در شهر غم خرید به قحط شاع بود
 عطا کرد روزگار به آن چشمها زهر که در باغ فتنه بود به در کار بیج مهر گیار کرد روزگار به
 چون منم خرمی سر بازار انداشت به زودم فروخت حیث خطا کرد روزگار به درم
 بکشوری که عنان اثر فکست به بهار را برگ دو کرد روزگار به از بوی تلخ سوخت
 دماغ امید دیاس به زهر یک در پیاله ما کرد روزگار به در برزم ناز شنبه و آوازه ملال به
 هر نغمه که بود او کرد روزگار به ای دل کلاه کج نه ویر یاس تکیه زن به کت جامه امید
 قبا کرد روزگار به آن دست را که رونمود به باستین به دامن سعی گیر و دعا
 کرد روزگار به هر وعده جفا که بگوین کرده بود به با باز رو به مهر و وفا کرد روزگار به
 هر ناو که که زد بشید ان کر بلا به زخمش نثار سینه ما کرد روزگار به درج امید
 و گنج د عار اگر نماند به دست دلم بحسب رضا کرد روزگار به اکنون نظر باستان یک
 حیل دیگر که آخر الحیل آمده است حاصل رضا چهار ماه از روی ارسال سر فلک بعمل آمده
 عزم جزم دارم که او اسطایا او آخر شهر محرم ازین منزل غم و الم خرم و شادمان یا بهوش
 حرمان حسب مقدور خست سفر بر بندم به حکایات شوق و شکایات غم به مگر باز گویم
 روز به بهم به اگر نه قلم را چه یارای آن به که از صد کیسه را نماید بیان به زیاده ازین
 اطباء کتاب باعث ملال و کلال خاطر اولو البصائر است بهم عزیزان و نور چشمان
 نام بنام دعا و سلام بهشتیان تمام برسد - **رقعه ۸** مولو ایضا فضیلت منجاب

اسوة الافاضل زبدة الامثال کریم الماخلاق عیم الاشفاق مولوی یوسف علیخان صاحب
 سلمہ لہد الخلاق بعد از تبلیغ سلام مسنون الاسلام کہ فاتحہ الکلام وخاتمة المرام و بین
 دست استیجو و دستمان خلوص نضام است مکشوف راس مہر پر آن معنی نامہ
 صورت و صورت نامعنی و حقیقت فزا مجاز و مجاز کشا حقیقت نموده می آید بر سر است
 ضمیر صفا تخمیر کہ ہمارہ مقتبس اشراقات معارف حقایق یقینیہ و منکسر الہامات شریف و قابل
 علمیہ می باشد مستور و محتجب نخواہد بود کہ انچہ از پردہ غیب بوجہ فعل شہود جلوه
 نمود میدہد آراستہ و پیرستہ شاہد لاریب است کہ رخسار جان شکا حلیتش از غارہ
 نقص و ابروے دلجوئی قدرتش از وسعہ عیب مہر است و حرکات و سکنات ذرات کونیا
 و ہوا اضطراب چارنا چار تابع قضا و امضا آن مالک الملک بے ہمتا اینجا اختیار
 اختیار کہ ہم بآستارہ اجبار خار خلان دامن عقل است از مقولہ کج دار و مریزہ حفظ مہر
 ادا عبودیت بر چہ اصل پس حضرت جرأت انگیز یک مقدمہ نامرضیہ ستودہ تذکرہ کہ
 از ارغواہی نفس امارہ و حث تبیل لبسیہ بعض شیاطین الانس باعث گونہ مضرت و نقصان
 ملازمان بزم قدس انس بودہ والی الان موجب شہم چشم آزر ہم ہیچہ ان ابجد خوان و ستان
 کن فکان است بسان لمعان مہر انور و خورشید خاور فی نصف النہار زد و دید اولوالبصا
 پیدا و آشکار و نمایان ع آنجا کہ عیان است چہ حاجت بہ بیان است ہم اکنون اقتضا
 آب و خور و من المہر و دراز مسقط الراس مدراس لشہر نابرتر و نذریم اسیر شکنجہ اندو
 و غم کرد تا دیگر گنج بزد و کجا بخاک سپردہ تہتہ توفیق ترک طول اہل و دغدغہ نصیدین فکا

تیغ اجل اہام ہنگام بسر و رفع و دفع ایام عسر و اقبال اعراض و انماض ان ذات
 فضیلت نکات از اتقان اغراض این ریاض مذلت و ہوان سمات و اعظام اہتمام
 استحوال مشوبات اخری و اعتنام عتصام تکمال درجات عقبی رہبر فرخ عزیمت
 سابقہ شکستہ قلب صد اقت طویت در مقامات مکافات اجترائی باضیہ باز منہ آتہ از ادا
 و ایضا موجدہ زر محصلہ زائدہ و رفیق طریق مسکت ہبہ معجلہ از ان شغیق پر حوصلہ و دل دہ
 قبول لامول حصول مدعا و مومن اساس فضول اہل اگر و ید امید کہ خارا انتظار بسیار از ملت وصول
 جواب با صواب در دامن خاطر فاتر نخواہد شد بصا جزا و ہد بنا پاہ سلام سنون الاسلام لغت
 و استیناس سرمایہ ہدیہ و تحفہ بر ساد زیادہ چہ زحمت دادہ آید الا کہ لطف اعم و کرم اتم کم
 عزیز با تیر و افاق رموز ہر چیز سلسلہ اللہ العزیز شاد باش ای دل آفر
 عقدہ ات و امیشودہ قطرہ مایہ سرد جانیکہ دریا می شود نگاہ کام کشایہای شوق جنون تاز
 در نقصا محراب طلب از ہایت خضر لطف سردی سرے بحدود نژاد کی کشید و دست و پا زد
 اضطراب مہاجرت بسکون قرب زمان مواصلت آر مید تناسے دیدار مدار صاحب مصنف جزہ
 آفتد از حد گذشت کہ سوک عطف عنان بدان مکان طریق دیگر متصور نگشت چار ناجار نہاد
 خدنگ امکان جستہ بے اختیار در غانہ ایشان نازل شد و بدولت نشاطی پایان وصل
 انشاء اللہ تعالیٰ بتاریخ ۲۸ اینما متوجہ استان ممینت تو امان میشود و سعادت ابد
 می نمود اگر از کثرت گل فلاشتاے راہ نکاشتہ آید پای قلم در طی این مسافت از
 لیفہ ذوات در محل است و برینامہ را از سطور و دایرہ و بار و گرداب نجات عاقل غنا

ایزدی بلد شهرستان توفیق گردید تا این گوشه نشین زاویه تحمل باد و گوش و بینی بعد عسرت
و سیکو دست توسل بحمل التین توکل پیچید بالفعل بضاعتی که بار سبکبار بهیجا جلی کرد و
قبضه شمشیر و سه تار اغ بهار براسی نذر راجه و یک شیشه ناس جبت آن خیر اناس است
و یک صندوق عطردان و قدری گوژا کو مخصوص اقتضا طبع اخلاص اساس چون خاطر فاطر
از دغدغه گرفت و گیر سر بیگان تمانه محصول اخگر با من است و دل تردد و اثر شر در پیراهن
در صورت امکان وصول سندر اهدار مفت فرصت شکر گزار است و غنیمت اوقا
سپاسدار و الا ضایع نفس اماره با اعلان حقیقت حال می بود تا آزاد از محصول
تمت جرم فضول بر صدق این جرعه کش جام ذبول نختند و تشریف قدم بعضی از منتسبان
خاص آئینه واریگانگی سابقه اسلاف است و حقیقت آرا یار فروشت های این سر اسراف
و لذات جبهه التفات چین تغافل مبینا و سرات معنی نما الطاف رنگ که درت مجنبا
رقعه ۸۹ برادر عزیز مهربان با تمیز سر مایه فوت گنجینه مروت هدم غمگسار شیخ
فریدالدین صاحب سلمه الله الغفار بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعای اعتلای اعلام
ارتفاع نام و از دباد توفیق انصرام مهام احبا خلوص التیام اعلام ضمیر نیر صفا پیام باد
که درین ایام بنزدیکی دوسه روز منشی صاحب رزیدنت دوم از اتهام سفارش نامه
کلاه پوش خویش عریضه درخواست خدمت افتا این مقام بر اجه صاحب فرخنده منبر جام
گذرانیدند و از طرف برهن نهوی حیح کوثر نیز و ناصواب و با ضرورت یک مفتی کاغذ پرور
از نام کنایه ند و هنوز هیچ جواب با صواب نبافته اند و زمام همت از انجم کلام بر تافته

انظام امر این مستدام صبح و شام سو قوف انعام خالق النوار و ظلام و رازق جمیع انام است
 نظر بر اقدام تدبیر انجاء مرام مسوده مطلوبه و موعوده محض رنگ ارشام پذیرفته و سمت رسا
 خدمت با احترام امید که بر دو قطعه قرطاس انتقاش افلام تطف انضمام و بر هر دو اسامی شهود
 کرام نفس ارقام گیر و دوز و دی لا کلام آن هر دو یکے بعد دیگرے بدون انضمام اعنی اخر پس
 از استطلاع وصول اولی ابلاغ کرم ایام پیش من گننام و التزام ثنیت از بر انیکه میخواستیم
 رواج استخدام صدر آن صدارت از گلشن شهادت خدام مفتیان مدبره و تهرنگ و چنگل پیش
 و علما اعلام و خواص و عوام بدو مدراس هم بنایم پس کی را احتیاطا نگاہ داشته از سبیل تزییل
 دیگرے و انتظام استشهاد عظام هر مقام بتعطیر شام آرزو مرام خود میسر لازم و اگر این
 محض خیال خام ماند و کوشش بد لگام طالع زبون رام نیاید همین حسام از نیام اعتصام
 رب علام برآورده صورت اتمام کار بسیارم زیاده چه بر برادر عزیزان عزیز و نور چشمشان
 سلام و دعا دوام عمر و دولت و مزید توفیق کسب سعادت مهتاباد **رقع ۹۰** مولوی **حسب**
 فضیلت مناصب اشفاق مناقب اخلاق مراتب مولوی مفتی سید علی نجش صاحب کلمه الله الوداد
 بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و مننگ دوام صحبت مسرت سر انجام که مافوق التقریر و الاقام
 و از مکام انعام رب علام مستبعد و غریب و واضح و لایح رای ضیا پیرایه گرداند
 که بعد و رد و محرم رب و دود و حبت فتح باب مسدود که مرکز خاطر خطر رموز بود تمامه عیان
 این مکان آگاهد گذارش عنوضه در خواست نصب یک مفتی و فی الحال لایقت سر بر آه آن خدمت
 و دود و دود من شب بود محض نمود و بمبالغه کامله نسبت باین بنده بے سود دست و گریبان

تخلیف طلب بند مثبت قابلیت از اہل علم فضل معدودہ اند داعیہ الفت قدیم بانی مہالی
جرات ارسال کا فہم فوفہ رقمہ ہذا و مجوز صلاح تزیینش بہ ثبت مہر کرامت بہر از بہر عزت
و دترو ثبوت سربت و قدرہ سبے بہر سراسر سہرست امید کہ عجلت قبول عاجل بہر
وصول ز اہل فاضل آید و انتظار و رود جواب بشکج اضطراب نفر سایہ قلت فرصت و شد
منورت ہمین مسئلت مانع و راجع الطناب کتاب از دیگر ابواب بعد وصول جواب بسیار
از باب خطاب و جواب بمثل یاد بانی صحبت باقی باقی زیادہ چہ تحریر نماید جزا بکہ توسن
لطفت اتم ہمید ان کرم گرم جولان باد بجمہ دالہ الامجاد۔ **رقعہ ۹۱** الطان مظہر نقہ گستر
تلطف فرا عطف پیر ادام کرمہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ تا قلم برداشتم و اندیشہ
برگذاشتم کہ حرفے چند از شکایت زمانہ پیر بہانہ بر نویسم و بسبیل تحفہ مجاہدہ و ہدیہ دوستانہ
بان استانہ کرم آشیانہ در فرستم مضمونی جز شکوہ سبے سہرے آن یار عزیز در گشت
و سہرے غیر از گلہ سبے التفانی آن سہرطہ ارباب تہذیب و خاطر نگذشت تا ملی کہ تا ساقی چرخ
نا فرجام بادہ سرد بجام آرزو کمتر سہر بخت چہ قدر عہود و مواثیق مراعات بر احوال دین سہا
سہشتندہ داند لیشہ کہ تا طیب و زکار سبے سہر دار و تلخ عسرت و اضلاع بپارچہ طلال و
اکمال در کاسہ مذاق می بخت بر چہ مایہ گرمے ہنگامہ دوستی و محبت نظر بہت می گشتند
آنہون کہ فہم سعادت آنا فانا و از تقاسم و کوکب شرف یونا فیو تا و اعتلا فرصت و
غنیمت نہ استن از براسے صحبت و برالفا و عدہ خود کمر نہ بستن با غرامی کیست کہ نمیدانند
کہ دنا سہرے علی سبے بنیاد است و آیانمی شناسند کہ دولت سہر بہر شفت نہ قابل امتنا

ازین رو که بکیارگی دل از من برگرفتند و جواب خطوط مرا هم با سخی شایسته نگفتند
 خیل دل مرا شکستند و بسیر خاطر مرا خستند آخر ترجمی کنند که بنایت در مانده ام و پیش
 ازین در انتظارم پسندند که از خود شرمند ام بفت حالتی ناگفته بهت که قلب ستم را
 کلفت ده است آخر مقال همین که آنچه مکر و باطن کرم موطن باشد از هست و نیست چه
 ظهور کشاید تا شدت امتداد انتظار جان و دل زار و زار را در شکنجه الم نفرساید زیاده چه
 رقص ۹۲ عزیز بگانه فریه فرزانه و حید زمانه شیخ فریدالدین صاحب سلمه سبحانه بعد از
 سلام شتافانه و دعا مخلصانه نگارش الفت پرستانه اینکه از در دوست چلویم چه عین
 رفتم به همه شوق آمده بودم همه حرمان فرستم به حرمان بخت تا این مدت در نزد مردم
 سخت گرفته بود از نرم و دلی تدبیر در برابر گرم غوی تقدیر غیر از سردی دل و افسردگی
 ضمیمه کارهای نشود و در فکر چاشت بودم و خود نزدیک تر رسیده که یکباره مرگ را بجا آمد
 شام کرد و شام غریبه روز جمعه ریح تهنیت بر سر بے سری من و آورو اکنون دست
 و پاشکسته جز تسلیم در ضامن سر نه دارم مگر با اهل و عیال خود چند س نفسی خوش
 برآرم بعد از آن به بیم که شتر بر کدام پهلوی میخوابد و از درون آون درون چه بیرون می آید
 نخلت هم آوا قرض آن عزیز و لها دیده حیا بر پشت پا نهفته که عمر بے برگردد الا که
 حسب کتاب صواب خطاب و آن کان قد عسرة فتنرة الى ميسرة مهلت فرصت آن محد
 مروت دل ده وید و گرد و اگر زندگی باقی است در حین عزیمت را توفیق صمدیت ساسی
 پس رسیدنش یقین و امید و تا ساغر ازل از باده اجل لبالب شد محل گردش را زکوة

زبان کن یا بفکر سود باش یا ای ز فرصت بخت و در هر چه باشی زود باش ، اها ابتلای دین
 و بدۀ که باین شین کشیده لایطوخ المؤمن من حجر واحد مرتین سے چوبارے قتادے
 نگہدار پاسے ہے کہ تا بار دیگر مغز ز جاے ، در بارہ فقہ خط محمولہ کے ازان خود
 تغافل علامہ چہ استعجاب استغراب تغراب استعجاب براصیاط زیر جامہ اگر آید باید ابہام
 طی مدرج آن ذی معارج بخصوص انگریزے داروے و دیگر علم و ہنر و دستاورد شاعر
 تلامذہ مدرسہ کہ قبل از مدتہ ستادی منظون مستقر الوقوع بود و شیوع مزوہ ورود
 حکم ریاست نواب عظیم جاہ و معادوت بانصرت حیدر جنگ بہادر از ولایت و آگاہی
 برناسازی مزاج و ہیام تنہائی بر خور و اسر سید لطیف الدین صعوبت فرین مٹھراستخار
 و موسس اساس تطلوع و مکدر طبع کہ رافتناع و تاکید بلینج و کد ار وی بان دلدارے آبد
 ز نمار انماض و اغراض بکار نبرد سے ہر کہ باشد ز حال ما پرسان ، یک بیک سلام ما برین
 عدم حصول جواب مطلوب رجاء و وصول بطرز مرغوب در ارسال جواب باعث تعویق و آل
 خال احساس بایں بغیریت اخبار اختیار جرأت وہ تمیق افتاد محمول ذہول کہول نشواد
 مطالعہ نامہ آن بر خور و از رشتی خط و سیاہی انکی و سبک و سی خاصہ و پاشانی الفاظ
 و اشتباک حروف مبادی سطور محرفہ با سطور فقیرہ زحمت بسیار میدہد باید کہ دیگر بار از مینا
 بشیاد دخیلہ دار باشد و جواب این رقبہ و رقیم آئینہ بعجلت عاجلہ می نگاشتمہ باشد کہ
 الانتظار شد الموت واقع است۔ **رقعہ ۹۴** برادر عزیز القبر گرامی ترا ز جان
 برادران چشم و چراغ مردمان جادمتند جاودان لاله میان سلمہ الرحمن۔ بعد از دعا

خیریت دین و دنیا و سلام سنت سنیه خیر الوزی واضح و لایح طبع سعادت انتسابا و کرمیه
 الفت ضمیمه مورخه ۲۶ شوال بغرور ماه حال چهره و در و دمنود و دل بیتاب را از اخبار
 اندوه بار مافی الهاب کباب آتش بے دو دجان برادر خدا را زما نزل من القدر و در
 حوصله بشیر گز بهرگز مقدر نشده و مقوله معروفه السفر و سبیله الظفر فی زماننا مرجئه
 السفر قطعه من السفر محسوسه و در که و مجریه این سر اسیمه غیر گریه دیده ع بهر دیار که
 رفتیم آسمان پیدا است و حیرت بر حیرت از زیادت قرض آن فطانت عرض که با دلم
 ارتکاب احتیاط و التزام اجتناب از فراط و مصارف معارف کلیات و جزئیات و استخفاف
 اسراف کثرت موعظت و رشخند من ستمند و لغرض استجاب استعادت و عدم امکان جور
 بعد الکور بتحرض استجاب استعادت لزوم اسعان و طور غفور و وجود زمام نخستین
 قبض بسط هر کار و رکعت اقتدا ضبط و ربط کار گزار کار گزار نوبت کار کار و با سخنان
 چسان توان رسیدن زخم کار سنان زبان و لیوان در سینه سوزان و دل بریان
 ناسوری نکرده که جزم هم کافور فضل زیوان صورت اندمال آن نمایان گردد و یاران نفاق
 توان این کفرستان با بهیلا و گدازات خلاف عباد از صفات ادا و استطراف و استکثاف
 نموده بعضی تماشا کنان بر کران نشسته اند و جمعی در ظاهر مدد و معاون بود و باطن حسد
 موطن بر شکست من بیست میان جان بسته اند نمیدانم که بر سرم چه نوشته اند مگر خاک
 من از تر و ندم سرشته اند نشسته ناسور جگر نابود و مجبور از فقدان و فوزان مکاتیب
 تشنت اسالیب این ممغن عن زمانه موسوممه عبدالعزیز از بهوش و خرد بیگانه و درو خانیه

در خود سری بچانه که گیمه کامل هم برین سوال در شرف انقراض است و روح و روان
 با نقصان از جسم ناتوان ذی ارتیاض و تلفت القباض اخبار وصول خطوط کلفت منوط
 در حاشیه رقیه آن براد صفا مظهر بعد العزیز ممکن بود نامساعدت بخت و شومی عالم
 و بر اقدام اقلام سعادت نظام وی برین مرام اهتمام تمام ننمود ابهام انصرام مرام این
 مقام با انضمام هایم ادا و ام برین ستمام حالتی طاری وار که بلا مبالغه عذاب نزع روان
 از گریبان آن سر بر سر آر و ازین مملکه راه گریز و راه گزیر و راه معاوضه مشا هره
 و فروخت خانه کعبت کاشانه بیدیه سببصار پدیدار و آشکارا نمی شود تا از حد الامرین
 و فانی بن و ثانی اشنین صورت گذر و مقرر شر و شین بر سبیل تجارت یا زراعت پیدا
 آید ازین هر دو هر چه ممکن الحصول باشد بمن فصول باخول سرسهر کبد اعمار و دعو عرض دل
 بر ساعد دست راست تا ایندت از مجلت کتابت همت میکاست اکنون که قبل از سه
 چهار روز سر و اگر تخفیف در دتر قیم جواب رقیه سعادت ضمیمه را انشا کرد و زودتر
 بخوابل سر اسر صطراب راستی دهند و بخوشد امن و اطمینان و نور و بدگان خود بندگی
 و دعا و دیده بوسه رسانند - **رقعه ۹۵** بر خور و نور الابصار بطالت شمار
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز بعد از دعا سه خیریت و عافیت دنیا و عقبی الما
 انکه نمی پندارم از حالت بر طالت چه برنگارم بجز یک کار ساز حقیقه و یک چاره پرواز
 مجاز که رادین عالم بکیسه ندارم یا ران گرم جوش از جوش و خروشش پیش
 از پیش پیش خاموش گشته اند و هنوز از چانه زینها سه خولیش در نگذشته کلاه پوش

لم یهوش باد یوان دیوان خصال از حال مفتی این محال قیل و قال و سوال نمود و از خطا
 اجتناب نصاب و جرات نصاب سده آن باب از مدت محمد بعلت عدم ضرورت شنود
 و باظهار این گفتار اندیشه و تلواسته مرا از یک هزار افزود اگر ز تار و از نا بکار راه اجابت
 با جابت می پیمود و برآمد کار و اسعاف حاجت شایسته شجعت نبود و مخفیه که لاحق است
 بر مضطه نزع فایق است علاوه در دسبه و در مان در دسبه در مان فقدان فوزان
 خبر آن تحت جگر و نور و دیدگان و فقدان و فوزان خطوط مسله این پریشان یکاه
 کامل است که دلم مرغ نیم بسمل است چه کم میشد که در خطر مرغوب عمومی شما که هم مکتوب است
 نیکوے شما بود و طرد اللباب ازان باب چنبرے بر سبیل ایجاد و اختصار رقم میشد
 احساس اساس یاس هوش و حواس این هیچ نشناس را از جابرد و بر ارتکاب احترا
 ازین مزلیه کفر ایاب با سے جرات همت افشرد باید دریا بند که از سعا و ضمه پیشین
 اشال با مردم سید میسند یا تا حال آن در مراد و در بند السند است و خریدار خانه نامر
 ناشاد بر سر استبداد یا استطا و تا بعد ازین هر چه در دل غمگین صورت نما شود از کیفیت
 و حقیقت آن نور دیده بصیرت و نور حدیقه خبرت ایما شود و بغیر ازین از من پیمان
 پرسان سلام شوق و دعا فرادان رسانند و تا وصول جواب این کتاب نعل در آتش
 دانند **رقعه ۹۶** مولوی صاحب فضیلت مناصب اشفاق مناقب مولوے
 سید بخش صاحب مفتی ضلع چنگل بیٹہ سلمہ اللہ الوہاب گلہ سہ سلام شکوہ پیام
 کہ بنفایح روایح خلوص و تبلی و خصوص معنی مشام صفا انتقام احبا و دماغ کرم

ایام اصداق را معطر و عنبر سازد و در طبق ورق پودینه محفل انس و تحفه مجلس قیام نموده باطلا
 مدعای پردازد که مجبور از زندگی نفور در بلده تر و انکسور قریب دارالاماره بخانه است محمود
 میرمنشی مخاطب بسید منور رقم خان صاحب سلمه الله للفقور فروکش دارد امید که دست مروت
 برست جهت وصول سر دست بر سر لفافه نامه بهر بهیوست داغ همان سراغ برنگار و در نیم
 ماه گذشته این وارسته خاطر خسته رقیه شکسته بسته موسومه آن جیره بند لعلانی شکسته
 نوشته تا این عرصه منتظر جواب نشسته عدم مظهر بر مدعا مستطیل نابود و خیر مقرر استعجاب
 و اگر گشته اگر ذره منفذ ضرر در اجابت سئلت مقرر معتبر نموده معامله بایار شاطر بوده نه
 بار خاطر مله خاطر اندر مخلصان یاور از تکلف و تصنف و در تر نفس الامر خیر و ضیاع و شرر
 سرشرد چه رگنزد و اشکاف و صاف و صاف محرز نبوده نبوده نبوده از بود و نبود این
 بود و کبای بود با نمود تفاوتی در بود و نبود نبوده اکنون چون با این ناموزون
 از زبان موزون و عده موکده بوده مقتضی مسئله مسئله بوده که در ماده جوالش راه این
 اگر اه بجای نبوده که بست بیدسته فتاوائی نبوده ملفوف این رقیه شده عبارت مسئله از
 کتاب بلانقاب حجاب برآورده مع حواله بعینه بنوک قلم صواب نصاب سپرده از سرشتا
 پیش واسعه و داد انصاف و در افتاده فرستاده زیاده بر زیاده است بحساب بر سر
 و دوش مصداقیت کوش مخالفت ایاب بهنند بصاحب جوده بلند پایه و زین العاجلین صاحب
 سلمه الله الوهاب سلام شوق رسانند و فعل در آتش نهاده انتظار جواب دانند زیاده از این
 زیاده بر زیاده است - **رفع ۹۷** مولوی صاحب فضیلت منافی مشفق مهربان سرایه

روح و روان مولوی سید غلام رسول صاحب سلمه الرحمن بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام
و متناک مواصلاست بجهت سرانجام بارقام ما هو المرام می پردازد که مجبور محضیت توام در بلده
نروندرم مقصد دارالاماره راجه بیکان فشی کلان سید منور رقم خان صاحب سلمه الله الواسعه
اقامت دارد و اموال که جهت وصول کرم نامه تطفن شمول همین سراغ ابلاغ بر لقا فائده نامه
توجه ابلاغ داغ ارتسام پذیرد قبل ازین بتاریخ ۹ شعبان یک قطعه رقیبه اخلاص عنوان
در خدمت ملازمان صفا توامان سمت ارسال یافته جواب آن تا حال از صواب ناصواب هیچ
منوال چهره ورود بر تافته باعث استعجاب عظیم و شغراب جسم انخلق کریم و ارتباط قدیم
میباشد اگر قبول رسول نوسه غازه استقبال بروی صلاح داشته از بهر ایضاح جواب
صاف خود چه مانع می تراشد که بلا خلاف و عتساف معامله بایر شاطر بوده نه بار خاطر
بیقین متین دانسته آید که داعی صمیمی را محض الفت معنوی و محبت قلبی از خود می رباید
و بغرض نفسان و توقع متع و نیوسه فانی زحمت و اذیت اعزده جانی نمی خواهد
میخواهد که از جان کا به ناد بگیرد رنج نیاید کعبه داند که رنجی نرساند اکنون مشکله
در پیش این دلریش است و کوشش کتایشش بیش از پیش است راه سجا نیست که اینجا
ملکن الحصول فتاوائی نیست مدعا بسبیل استقفا ملفوف صحیفه هداست از لطف و کرم
امید اتم که صورت مسئله از کتاب برآورده مفصلاً در رقیبه جواب این منیقه مندرج کرده
رحمن سنت عجلت ارسالش گردانند و بصا جزاوه بلند پایه و غلام زمین العابدین صاحب
سلام سنون الاسلام بهشتیاق تمام رسانند **۹۸** بر غرور و ابر نور الابصار سعادت دثار

فرخنده کردار محمد عبدالعزیز طالع عمره و زید قدره - بعد از دعوات و اقیات زیارت
 عمر و اقبال و ترقی درجات و توفیقات و سعادت کسب علم و هنر و مزید فضل و کرم مرقوم
 میگردد که وثیقه الرشاد تحریر پذیرفته به ۲۰ ماه رمضان به ۲۶ آن پس از ارسال یک قطعه
 نامه بهوا اشتغال که جواب خطوط موصوله سابق و طالب العلمانه آئینه دخل تئیمه موروده لاحق
 بود فی الحال علی الاتصال بفاصله آن واحد از سر یاد دهمی نحو اس حقیقت انتهای القلب
 یمیدی الی القلب پرده کشای سعادت مندی و جلوه نمای بخت بلندی آن بر خور و استود
 کردار و زبانه فزاسی شعله جلال آرزوای دیدار شد جواب عریفیه گذرانیده مردم اینجا
 بر ارج که بالفعل مصدوق علیه ضرب المثل آن دفتر را گا و خورد توان دانست بعد چند
 بهمان نزدیکی با خبر منشی مرے بهین قدر استماع افتاد که بر تجویز رزیڈنٹ
 محصور است قلت فرصت راجع بتعبد مفرط ضمیمه مشغله امور موفور دولت و عدم شد
 حاجت و رتعد ملازمت بعقل صائب منشی صاحب لی لقب بل خود پیش این مسکین
 سر اسرغب با غماض و اعراض سعی و ر خورد و ر خورد کین ایجاد لطیفه با عننه جلوه مقصود
 اصلا بالتزام صبر و شکیبائی مجبورے و مجبور مقررے درین مجبور مجبور الحال
 و فور مر و مهلت و دوری با همه نزدیک و نزدیک دوری کو شش نزدیک و کسی جستجوی
 مطلوب قلبی آمده قابو طلب فرصت ملاقات ثانیم از وصول خطوط منشی سید غلام علی صاحب
 بر رزیڈنٹ اثرے و خبرے احساس اصفا من نشده چه از خارج و چه عند
 الملاقات از زبان خود شنیده بقرا این اگر فی الواقع کرده اند و از ایشان بهین توقع

بل منزله تکلمه هم بحسب کتاب و توان ذمه ایشان است امعان در احسان اغراق اطلاق
 ابواب کتاب از سلاست عبارت و در بعضی مواقع تشامح مواضع بسبیل امتحان جهت مزین
 زبان و درایت آن هایلون طالع رشاد تو امان میشود و در صورت وقوع مشقت از وقت
 و مشقت انابت استخانت به مولوی محمد مرتضی صاحب فی سعادت نماید و باطلاع کیفیت
 و حقیقت تسلط طبیعت بهوس طوبی بخشد هر که باشد ز حال مایه رسان به یک بیک
 سلام مایه رسان به **رقعه ۹۹** خالص صاحب اخلاق مناقب فضایل مناصب شفق مهربان
 سراب احسان جان جهان خان صاحب سلمه الله الوهیب بعد از اعظام و اکرام سلام سنون الاسلام
 بار قیام و انعام مایه المرام می پردازد که اصاحت بضاعت اوقات شرافت سمات و رعایت
 صناعت فقرات لطافت نکات از توضیح لواحق اشتیاق و تشریح مناہج افتراق که سجیه
 نارضیه مترسلان سبب حقیقت و مترسمان کم صداقت است بمشاهده ابتذال و فرسودگی
 و معاند اشتغال نا کارگی دل بے غل و خاطر ترار و گرداب غرقاب تفکر و منفردی اندازد
 عطف عنان ازین میدان و صرف جهان ازین جولان شایان بیمار هجران به تیمار احسان
 نگران است و انعام اکرام و ایصال انصاف نامه و خامه را از اصابع شفقت توابع رحمت تو امان
 خواهان بوالعجب صد بوالعجب از بدل بدل فضل سابقین باین نحو زهید و سهو لاحق و برارت
 اجابت کتابت صدیق حقیق صادق با تجدد و تعدد نمود و نمایان در صورت مطرد و بیت خطا
 ناصواب ناهم سورت ممنوعیت جواب اصابت ایاب چرا منفی ماضی جبری ماجرے
 از اجفای سابق از ونگا بے خطا با عطا و لکشیای لائق منتها مبتغاست متغای اینجا مبتدا

مبتلائی اولی است و مبتدای مبتلای اولی منتهای مبتغای آخری اعنی گذارش سفارش
 ثانی و گذارش این نگارش از مبالغه بالغه التجا مبالغه بالغه التجا در مکاتبه مفاوضه
 بلا معاوضه نه معارضه مسامحه و مداهنه معامله معامله بایار شاطر افتاده نه بایار خاطر ^{حنا} ^{حنا}
 عکایه سلام بر سر **رقعه** بر خور دار با تمیز محمد عبود العزیز طالع عمر و زال
 و عره - بعد از دعا اعتلا کواهی مدارج توفیق و ارتقای اقصا معارج تحقیق مزید عمر و قبال
 در تحصیل علم و کسب کمال معلوم نماید که در دالین هجر و مرد آئین صبر حسب اتفاق و هر دیرتر
 با جو به خطوط آن در دگریش در دمنده و تلخی چشمت ^{سمنده} و پای بنده اول مرقومه چهارم
 شعبان بعظم موصوله است کلم دوم محرره دوم رمضان المکرم موروده هفتم سوم محضر
 مرسله سوم نایز گردیده هشتم چهارم مرقومه چهارم بدست رسیده نهم می پردازد و با سخی از
 هر کتابی بهر بابی و هر خطابی می طرازد در باره فکر زهر هجر صبر صبر چشیدن فی نفس
 رد ارضا پاکشیدن است تخصیصا انگاه که آن نکو قسمت رو بر راه از سیرت جلت به
 طبیعت من رو سباه بوده باشد قلت فرصت خویش باعث فرحت سینه ریش داند و اضا
 بضاغت گنج روان عمر گذران سر سایر احزان جان تا توان ضیق لنفس مردم خانه بضیق نفس
 من ریج و الم نشانه نشانه شاخ نشانه زنانه سمن نشانه چاکه باین تیر جفا نشانه نمی کند
 تکرار خلف تکلیف و گذارش سفارش با احساس اساس استویف که رخنه نامو خوش دار
 و مظنه تنگ بیمه کار بود حیث و فور شعور آن بر خور دار سعادت و ثاری نمود بایار شاطر
 که با خاطر استقامت اسبابی رزیدنت یاد یوان بحصر بقصر من همچون سیادین

بیابان کو ہستان کہ غیر از جنس بے فصل حیوان مصدوق حد انسان پہنچ مکان نمایان
 نیست چیست الا استعلاج طبیب کا مل از مریض جاہل یا استخدام قوی صحیح الاعضاء از ضعیف
 نحیف مفلوج بدست و پا جواب سائل از جانب مجیب عاقل سپر از تعظیم سلام و تقدیم کرام
 امر ما موربہ حسب ارقام اگر از ان مقام مشکل است درین محل مشکل ترست و اگر در ان مقر
 مشکل ترست درین موطن نامکن منت میسورہ مقدورہ ذات سامی از ماضی تا حال تلزم
 سپاس حال دستقبال عاصی و شکورے موقوف رؤف شکوری فرط بذل فضل اگر
 باخذ سفارش اربت نہ بنام راجہ مکمل قاطع بے اندازہ و علاوہ ارتہان بے پایان
 این از پافادہ گردد و چہ مستعد ابیات پسندیدہ مولوی حافظ عبدالحکیم صاحب انوار سبیل
 محفوظ حافظہ این محفوظ حافظ حقیقی است طلب محضر از اول امر نظر نمایش راجہ و مرم
 اینجا بودہ نہ گذارش پیش رزیدنت کہ خصوص عموم این فریق بسجیہ مرقومہ نامہ خصوص
 طریق قبل ازین تحقیق حسب التعمیق تصدیق کردہ ام ورود رزیدنت از کوچی نہنم این
 و ملاقات من با او بفصلہ سہ روز بخوبی و شایستگی و گذارش خط سفارش و عین
 مکالمہ مطالعہ اش بتکرار و اطہار مدعاس پس از استکشاف او و استعفا جواب ترد و نصا
 اد کا پاسخ بعد تحقیق و تفتیش از دیوان و تاکید ارقام بسیار بسیار سلام بصمصام الدولہ بہا
 رنگ اتفاق گرفت و اخبار این بزدہ کار روز دیگر از اجراے امر من و عن دیوان نیز
 نقش صورت پذیرفت بایہ احوال مقال و پنجم سلام بہ باد مرغز الیہ کہا ہی حالی گردد
 و در طرقت استماع البقلہ استشفاع و استعفا جرم فضول اتناع و التبع و دیگر شرف

و اغراق مبالغه در تغزو مکان و عدم امکان وجدان عدیل آن از اولویت محل و مکان
 و خشت و خوبی اسباب چوبینه و حسن ترکیب استحکام بنیه و سازش با مینوی منطقه که
 قیمتش تا بمقدار مقصود خاطر رسد بلکه از آن هم منزه اید گردد و حاصل لغتار گذار کار حکمت
 عملی است به حکمت حل مشکل توان کرد به حکمت کام دل جابل توان کرد به صورت
 عدم پیش رفت هیچگونه تدبیر رضا بقضاده و شکر بر تقدیر نموده کما بیش معامله از پیش
 باید برد که الوقت سیف و الوقت حیف استفسار خرج روز مردام بالمره بحیرت مستولیه
 نمونه آئینه کرد که چه لک تغا بر ابلاغ سید لطیف الدین طالع عمره زرقه و ضدین گفته او
 چه مانع و مضائقه داشته و طرفه طرفه که رقمیه قیمه خودش باری اجابته و ایجا با اعلامیه
 که تا اینجا پانزده ام خود را لا علاج و ناگزیر در مصرف و مطعم و مشرب بدست سید منور رقم
 منشی ولی لقب داده ام نزد ایشان بضر المثل حیوانم مانند آئینه در خود حیرانم و همچو مار
 بر خود چپا نم بهر صورت و شکر و سپاس پردازم مگر از فقدان برج خوب و تمنا کوی تنه
 دیگر آسا جو شام و قلیان صفت نالانم بر تقدیر وجود شالی سکد اس بهتر از سعی
 تلاش وافر یک بسته پر بار یا بهر مقدار که دست دهد همراه بر خور دار سید لطیف الدین
 در وقت غزیت اوسبت این دیار اگر صورت و مصلوب پذیرد اینجا بکشت و کار رفیع
 معدومی آن جعفر خوشگوار و دفع محرومی این غریب الدیار ناچار رنگ قرار گیر و مدینه
 مهره است و چرخ و پیله از نزد غلام حسین صاحب خسر لویه منشی سید غلام علی صاحب و در
 دیره نیلور صد رو پیله و برنج بار یک کاف فی بی سبوس پنجاه پژی از نزد شیخ فرید الدین صاحب

دلیل نابینا می شتی فرض گرفته ام باید معلوم آن برخوردار باشد که حیات مستعار اعتبار
 را نشاید ناخوش مزاجی عارضی بعدم اشتهاد فساد مواد اعتدال و احتساب نهشته مجوز اطمینان
 کتاب و التهاب قلب سعادت نصاب گشت بعد ازین هرگز هرگز و سهام جزوی از سرگشت
 نخواهم گشت استفهام کیفیت استحصالی رضا با استدلال ایجا بعد انقضای میعاد و کدّه
 بعد اولی قبل ازین مرقوم شد و جواب نامعلوم باید ضرورتی املایا به و به برخوردار رسید بطیف الدین
 بعد از و ما آنها که حقیقت غلا قیمت علاج و اجرت خالی تیاری چوب دستی ازان اعلان خدمت
 خیر الدین خان کند و در صورت زیادت خواهش و رضا خاطر عاظرشان آگاه نماید تا عذرا انتها
 همراه گرفت آید **رقعه ۱۰** خا نصاحب شفاق مناقب اخلاق مناصب المنن والاحسان
 جان جهان خان سلمه الله المنان سه سلاسه چرا خلاق تو مشکبوی بی سلامی چرا افتا
 نو در نشان به آن سر حلقه اول الفضل والاحسان میرساند ویرست که این حقیر بر تشویر
 خاطر کسیر از عدم تیسیر التفات نامر با توقیر آن دستگیر بنظیر مضطر و دلگیر است با عرض تقصیر
 تحریر تکثیر و توقیر اسعاف امور بر نادر و دیگر مباد احوال ملال مالا مال من پریشان بال
 اکلال شمال تا حال مثالی روز اول قشال مثال عجمان آتش و دوشینه در کاسه است به
 تلافی دیوان باوصف گذارش سفارشش آن سرمایه جان جان جهان که بر بان قاطع بهروز
 من در مائده روزی بود بقطع تسلسل دور مگاید زمان نقطه داری هم بخط تلافی مگاید
 غموم و احزان میلان تجاوز نمود و تاملید و در و رقیه ثانیه بشرط صواب به سامی منظره که فی الحال
 موسس اساس تشدید مبانی لطف نامیده شش شود اگر نامه سفارش تلخیص نامور را بر بشت

کمشنر سائر مدارس که وجاهت و جبهه پیش راجه و عادت مراسله و مکاتبه هم دارد و دستیاب
 شدن نقش امکان بند از مغتنات وقت دانسته آید چون از ان شفیق الخفیق لایالی
 وصول جواب خطاب بر اضطرار این محول آشنای زاویه شکسته بالی و پریشان حالی مشکل
 دل قوی ضعیف مضجیل چپ سان بغوزان این مطلب تعب طلب با همه قوت منعوت قوت جرأت
 کتابت گیر داما بمثل آرزو عیب نمی باشد از حفظ انجیب آن محسن بے عیب در باب این کتابت
 نیز حتی المقدور ریب نیست توسن کرم بمیدان نطفه اتم کرم جولان باد بمجد و آلہ الامجاد
 رقم ۱۰۲ بر خوردار نور الابصار بخت یار فرخنده کردار طالع عسکره بعد از دعا
 خیریت دین و دنیا بر اندک نامه جگر خراش آن بر خوردار در عین انتظار چهره ورود نمود و آه سرد
 از سینه پرورد و اشک گرم از چشم ترازم کشود ای فرزند جگر بند مشکلی نیست که آسان
 نشود؛ مرد باید که هراسان نشود؛ در هر زمان و مکان مردانه باید بود و قدم اثبات افشود
 اینمه از جان مغزیه و بجای نگردید که کار موقوف بوقت است که چون وقت رسید؛
 خواسته از بندرمانید مہکنان را به ملاقات من باراجه که از اول غازه و شواری بر روبرو شد
 و ثابت چند گاه حسب مابیت الایم ثم الایم بتقدیم لازم تردد و روبرو کردن اصل معادرت
 بتولین و نقولین از نشاہل و عدم امتناع و شامخ منشی صاحب کرم مناقب بانضمام در و اقام
 عبادت اصنام که علاوه و دام ارتیاض و تعبد و شغف تعمدش در امور موفور ملکی و ششت
 باطن و ظاہر از عزل ذباب رز بیزنت قدیم و نصب و ایاب جدید نظر برنا معلومست کیفیت
 طبیعت و موافقت او بوده بوده بشتم ماه گذشته بعد پنج ساعت روز بوجہ خاطر خواه جلوه

نمودند و زیر ابروان چرخ بر قلمون در کل امر بر قوت مرهون و باوصف تنگی وقت بشود
 سوار خلافت آئین خویش پیش این دلریش استوار و با ب خطاب و جواب بر کشاد و خلق کریم
 بجا آورد و در آخر مغز است که در که حال وقت سواری من نزد یک رسید شمار باید دیگر نوبت
 بوقت فرستم زحمت قدم رنج کشید الحاد از ملاقات راجه باذل محفوظ گردیدم که اورا خلق
 مجسم دیدم عرض از خلق آدمی خلق است ای خورشید خلق کاوی خلق است ای پروردگار
 عالم با این همه خبر به شرف اسلامش عطا فرماید اما عیب شدیدی هم دارد که در صحبت بر اتم
 ملاعنه بر ثبات دستقلال ملت باطله خود قدم می افشارد و گل بلا غار کجا گنج بلا مار کجا
 دادن یک بومون در عقیده اش موجب عطا و به بر من است و همین رهنم است که عموم
 اکرام و انعام او مخصوص اهل اسلام کمتر است و بهر دایره فرستیم آسمان پیدا است
 نوزان مطلب جهان این ناتوان موقوف گذارش خط سفارش موصول و گذارش خط موقوف
 مراجعت رزیدنت از بند کوچی که قریب یکماه می طلبد و داده دیوان این بلد در تفویض عده
 مذکور و تخصیص کسی مفهوم میگردد که از زبان سیواری وادی و انگریزی بهره و اتمیه گرفته
 و در مرافعه مقدمه کورث بلا مداخله ترجمه بخوبی قادر و توانایی فیصله بوده باشد و از راجه اسان
 کفایت سرکاری در باب فتح باب مسدوده چندین سال خدمت افتابا همه داعیه ضرورت
 کامله رضامندی بهمان گشتم دور واک هیچ شهر و دیار نیافتم که نرسند بخت در بازار
 مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ زنده بفرقم و گوید که مان سری میخار با این خواهش
 کوشش آنرا عاید اهل اسلام باین در مانده مستدام امید بنا کار ساز نبی نیاز چه میکند و شتر برده ام

پہلو میخواست مدعی قوی که منشی رزیدنت دومی است و استعداد عربی بهم دارد و در علم فرائض
 مهارت کلی و از نوشتن و خواندن انگریزی و زبان اردی ملیواری نیز واقف و آگاه و مورد
 فرط التفات کلاه پوش خویش جهت آن خدمت بگذارش در خواست دندان طبع تیز کرده مگر
 اکابر این بقعه با اتفاق همه از وی راضی نیستند و از من ستمند خو سندن چون نین و تفرز مفتی
 محض از برای خاطر مسلمانان است به بیم که تا کردگار جهان باشد درین آشکارا چه دارد دنیا
 بفعل محضه دارم کنی تو انم بزنگارم رضا بقضا در داده ام و دل بر تو کل نماده ام و من تو کل
 علی الله فحسبکم دیگر اگر چه معلوم است که النصیب یصیب و بے مگس هرگز نماند عکسیت
 رزق را روزی رسان پرسید هدی اما چون هنگام حصول مرام بعلم علام رازق الانام است
 جزم بر محبت و رود و بهبود ایام به روزی و انصرام آلام فرصت نمود روزی چنان توان
 و چگونه شایسته و شایان عقل خردمندان تواند بود هرگز هرگز اندیشه تحمل پیشه در باب
 اغتراب آن سعادت نصایب اجازت جز آن منیه هدی که ولا تقوا ابا یدیکم الی التملکة
 چه دانا همچو نادان گشته غرق است به زوالش تا بنادانی چه فرق است به
 اینجا که شهر ناپرسان است همه شایان از ماکل و ملائیس بس گران است جنس بے تمیزی
 و متاع بے دینی از زمان است رشوت خوار بے بعلائیگی پیش هر یک از ادانی و اعالی
 چه در بار و چه باز اگر خیل آسان است از صغیر تا کبیر و از فقیر تا امیر هر هر واحد در ایم
 و دنانیر را خواهان است غریب بے زر و در مرم هم خویش از مرم طبع ابن جمیع ستم کیش
 حیران و سرگردان است زر دار اگر چه از زوال ثبوت جرم بشمار مانند زال لا عسر

و زار و زار باشد و در معرکه کارزار از پیش برون کارستم و شان است کار کار زار و اران است
 و کار بے زار بے سامان است مضمون صدق مشون بے ای زر تو خدائی و لیکن بخدا
 سنا عیوب و قاضی الحاجاتی بآبائنا خاصه درین شهر غایت بهر پیدا و نمایان است اکثر شرفا
 و نجبا بانفاق اتفان دارند و از اتفان نفاق گمانی معنوی آن سوئے آشیانه عنقا
 و آشنائی ظاهری ابن الغرضی از جل الوری اقرب به لباس همگونی مفلک سایه شرف بزرگ
 دران دیار که طوطی کم از زغن باشد از خود سر بیا سر یکله اینجا کشیده ام چپا که ندیده ام
 بے تکلف آهوی رسن بریده بودم اکنون صید دست و پا بسته ام طایر بر هوا پریده بودم
 الحال مرغ بال و پر شکسته ام و هر انتقام آن کشت اکنون زمین که داشت با آسوده
 چند روز به پشت پدر مرا بگذر چپستلم بانگ بل من مزید در اظهار اطوار نامردمان این
 بیابان میزند اما مخافت طالت اطالت دستور و بر سینه کتابت می نند سه مردمانیکه
 اندرین حین اند بے بدتر از زمره شیاطین اند بآزمین مردمان بایده ساخت
 چه توان کرد مردمان این اند بآی سوره سوره سینه رنجورای نوز دیده بے نورای مادر
 ای شیفته پیرای غم داده غمیده ای بر یک پا استاده در دو دیده ای پاکیزه رو سخن
 شنوای باطاعت امر من در گردا مرو ز روز امتحان حوصله فراخ آن سرمای جان است
 کاخ و بلخ خود را از خیالات فاسد پرداز و تا چند روز با سوز و هاجرت می سازد و مخصوص
 خور و پوشش باختیار قناعت میکوشد مطلب گرتو گری خواهی بجز قناعت
 که دوسله نیست همنی بگذر بزرگان شنیده ام بسیار بصبور درویش به زبند غنی با

مردم خانه اگر همان نوازی مردانه و گذارند در همان محیط مستمره ماهیانه که محبت
 روزی سان یگانه بتصرفیات زمانه ستم نشانه دستیابی شود از نان و نمک گذران
 میتوان کرد هست بر مردم عالی گهر بخل ز اسراف پسندیده تر؛ گرچه عطا
 در همه جا دلکش است؛ هر چه بهنجار بود آن خوشش است؛ درین جزو زمان خوشی
 و دوستان چیزهای جز خسارت و نقصان متصور نیست دوری و رزیدن به که نزدیکی
 گزیدن همه یار تو از بهر تراشند؛ پی لقمه هوا دار تو باشند؛ چو مالک
 از مهر تو کا هستند؛ زیانت بهر سود و خویش خواهند؛ ازین مشت رفیقان یابی
 بریدن بهتر است از آشنائی؛ مظهر که عریضه درخواست در او اخر ماه صفر گذرانیده ام
 و در او اخر ماه ذیحجه مدت رخصت تمام میشود ظاهر او را و ایل ماه رمضان تحریک سلاسل
 گیر و دار کار و بار من گم کرده روزگار بر سر کار خواهد آمد و مدت گذار روزگار در انتظار
 گریختنی نقش کار بعلم پروردگار از محب علیخان صاحب اختیار و عدم اختیار استحصا
 رخصت سه چهار ماه ازین جایگاه و طریقه و قاعده رو برآه منتفسار کن و مرا از ان
 واقف و خبر دار زیاده بخرد عاچه مدعا **قصه** مشفق شفیق مکرمت طریق
 لطف حقیق سید منور رحم خان صاحب کلمه الله الوهاب السلام علیکم و قلبی بین
 یدیکم بنین لواح اشتیاق و توضیح دواهی فراق که آشنای مذاق تکلف اتفاق
 منرسمان آفاق اگرچه حراق باطن اخلاص نطق از انانق سائیر منرسلان ستمبری
 الوفاق طاق اشتراک این طایفه منتسبه النفاق بس بر دل مشتاق شاق قطع نظر

از اغراق مبالغه لاطایل انعکاس قلب سراسر با اشتقاق قابل مقصد یقین شایید که بعدا اگر آئیده آید
 اگر چه شره طبع مسلول الخراق استنشاق رائحه بل من مصیطر دارد بل کوس لمن الملک الیم
 می نواز و مانند کند نداند که نواز آید دنیا بدیک و ان بصدمشاق ضیاق در سیهشاق سکلان
 رب خلاق در سجا اشتقاق آن مجمع الاخلاق تا به هره بهره در تمام با قلام بهر اعلام
 هنگام قرب وصال بغضیه غورشید اشتراق مکرمات انطباق است رزاق ارزاق اعتناق
 اعتناق از بند جدا سزای روزی گرداند انشار اسد العسل از تر ناولی هم در آن
 سراسر اشتقاق ابلاغ می یابد اخلاق ابواب فرصت فرصت اطالت اشتقاق نداد **قصه ۱۰۴**
 شفیق با تحقیق حقایق طریق معارف حقیق غوث نواز جنگ بهادر و ام تطفه السلام علیکم
 و قلبی بین یدیکم خط خیریت آمد و ملال انتظار رفت منزله قرب مواصلت داد و کلفت بعد
 مباحثت از دلها کناره گرفت سرور موفور آورد و غم دیرینه را بر دغبار کدورت فرو
 دلو آغشته در فحمت سراسر طبیعت برخاست سرامتخار و البستگان بر آسمان است و جبین افتخار
 و در دستان بر زمین و جوب شکر واجب بر عطا شفا ملازمان زبان خاموش گو یا کرد
 و دست پست کو تا و دستان در دعا حضرت یزدان بلب اننون منتظر قدم نشسته ایم
 و آماده خدمت بپایستاده تکلف کثرت سپاس دار با وصف ظهور قلت خدمتگذاری
 قامت راست از بارندامت خم کرد و آبروی الفت پرستی در ربلعد و عرق خجالت بر روی
 بے آب آورد و گندمی حواس در رمضان شریف بیشتر میباشد و میل خاطر بطون امور دیگر
 بس کمتر بروننگ پاسخ خرده نگیرند و اجمال تحریر بر تفصیل منفع کبیر و اسپرند باقی همه اینجا

صحت است و عافیت آنجا همواره اخص مطلب و اجل مدعا - **قوله** ۱۰۵ شفیق
 با تحقیق من مولوی سید محمد صاحب مودودی دام لطفه - بعد از سلام اخلاص پیام با هو
 المرام ارتقام اینکه احساس اساس نبل فضل لازم و عازم لقا و لکشا و سابق سابق عرصه
 عذرش کرباستانه تفقد کاشانه شده خدلان حرمان در خورد و در خورد گذارنش و نگارش
 آمده که استحقاق اختصاص آمد و میان صاحب بزیادت عنایت خاص کلفت کثرت عیال
 وجودت و عجلت استمنا و استغراق محنت از ایشان در خدمت محسوس طبع الفت مالو
 ملازمان عدو مال میشود در مجموع زیر مشا بهره که از سر کار مقرر گشته نقص و تکمیل و تقریب و افراط
 مخصوص اسم هر کس اصغارا و استقامت موقوف و منحصر بر تدبیر و تجویز آن ذات با توفیر است
 حق پیشینه و تذکره اینکس را با والد ماجد مرحوم آن مخدوم زاده کریم نفیس بوده جرات گستاخی
 سپرد که در صورت صدق این خبر مشا بهره صاحب موصوف بملاحظه اینکه یک تنه کار چهار نفر
 تواند کرد اگر نسبت مردم دیگر زیاده تر مقرر فرمایند و در از مرحمت و بصفت متصور بشا
 و منت بے غایت برین صداقت مرتبت توقع لطف و کرم بمرتبه اتم دارم **قوله** ۱۰۶ عزیزین
 شکست چینی دل هم آواز شکست چینی و دعیت آن قهقحان معذرت بر نیاروده که جز
 گوش کران یگانگی الفت بشنیدنش توان پرداخت و آن همه طوفان عرق فحمت که جز
 همان رومال مطلوب بسر دست حسرت از رخ ندامت پاک توان ساخت و درین صورت
 گم گشتگی هوش این خود را موش بران همه اثر کرده نگارند بعد ازین ارسال هر شسته
 نسبت این خاکی نماد لاشی مدظرف گله مناسب پندارند در بطریقه انفاقیه نیز در زمان

آینده بیک کینه خرقه از کار فرشته مربوط تر شناسند و درین ضمن قماش سبب تکلفی در کارگاه
 یلچینی بلام می یافته باشند و السلام علیکم وعلی اخیکم **رقعه ۱۰۰** مشفق شفیق معارف
 طریق حقایق حقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب غوث نواز جلالت بیاد در دام کرم
 السلام علیکم وعلیکم وعلیکم بین یکم قبل ازین بهمن نزدیکی عریفه نور چشمی موسوم اسم سام
 عرض پریشانی نگرانی و گذارش تپش کوشش و کشش آرزو مندی عاصی ناچیز نیز در
 نویلش میل گذارش و نگارش داشت ایندم غلش و خار خار قلم الفت رقم بغوث ای تلواست
 دل ترو در منزل علم تا سبیل ساسن تا کید غور و فکر تان سر حلقه اهل فکر و ذکر برافراشت **رقعه ۱۰۱**
 شریف بدین روضه لطیف ازان منزله کسب براتکای رزاقیت رازق لطیف و قناعت
 و التماس کد در غیف خفیف در دیده غما دیده این ضعیف خفیف که همچو آن حریف
 منیف رنجا کشیده و زهر ماجشیده شخص است که لاله قره عین قره امین از دید وادید قره
 امین دست دهد و درین ضمن تدبیر و تدبیر کار خیر تحت جگر با حساس بصیر از طوابع حالات
 کار و بار مرد و خواستگار و رفیق نظر در رذایل و فضایل شمایل مکارم و ذمایم و قیام و مکان
 باطن و دیده و فهمیده شود و سعت سمیعت محض ثبوت اسید مزید از واسع حمید تخصیصا
 بهر مسلمانان و زین شهر ناپرسان که باوصف عدم وجود سود و بهبود لطف و احسان هزاران
 جان بلب آید گان بلب آید نمان رسیده اند و اینجا ابا و جداد دولت و عزت را نام و نشان
 نیافته اند اینجا ملازم و دروازه دانست آوازه خود و دیده اند سیمایا که بعد جانت
 آرزو مندیم؛ الحاصل فکر بضعف کامل که فی الحال بحال آن عزیز باذل باذل شامل است

اینچنین پیوند وصلت و عقل ناقص این ناقص بس ضمیمت می نماید توقف برود و محمود دارد
 ترک و توقف این امر مسعود و مظنه که نام محمود و منتج تلمذ و تاسف خواهد بود و صورت عزیمت
 نصبت که هر آنکه عجلت مفراطی طلبد اسناد و وثایق نایب زمان سابق از طرف با شرف
 نواب مغفرت آب اگر چه تقویم پارینه بیش نیست پیش خلیش نگا دارند و عیب فرد نگذارند
 که گفته اند و داشته آید بکار، اگر چه بود زهر بار، **قعر ۸۰** تخلیند گلشن
 فیض رسانی میراب روضه قدس و ابر طیر کام بخشی و کامرانی نواب قاسم الدوله به ساد
 نصرت یاب جنگ دست نیکار نه ارجع المثانی طوطی نهادن شکرستان شیرین به
 بشکر شکر حد یقه پیرانی عذب اللسان حسن تقریر اند که چاشنی قند و نبات کلام خوش
 نظام بکام و دبان حقایق طینتان معارف ترجمان انباشته و ببل نوا این چنستان
 فرخ قالی بغمه نعت شاد می صلی الله علیه و سلم است افزود است میرابی گلشن خنجر که نال آقا
 ذابغه دهن شین در ریختن طابع هوا پرستان بستان سر اسحق و یقین گاشته
 طوطی زبان و قفس زبان از ترانه سنجی حد آن چمن طراز کون و مکان لال است و عند لیب
 رنگین صد قلم را مدیا سخنستان کاغذ بشا خسار انامل در آهنگ تحریر نعت آن نخل نشا
 ملت کامل صغیر صریح مجز کمال اما بعد تحفه بے بضاعت میوه چین باغستان خلوص و دواد
 در مذاق عذوبت اتفاق خاطر لذت چشان محفل جلالت ایجاد مقبول و پذیرا بود گلدهسته سلام
 شکر که که سحاب خط الغیب آن قاسم سیر ریاض دولت که با مرد ریافت حقایق میرا بے
 حدایق نصرت از اسم مسمی نصارت دود لال ازار معرکه جنگ اند در چمن محفل عشرت منزل

سکندر عالمی مرد مک طینتی خسرو شوقی که معاصی اسم کرم رسمش از مهر انور روشن ترست
 و مجمع بے سرو پای شیدار با وصف نقصان بفیض عیم آستان ارم نشانش بهارستان صفان
 کام جان در نظر از اوج فلک عنایت بارش سفارش فرمود و درخت بے برگ و برشوره بوم بچو
 را بر سر سبزی و شادابی رشک سدره و طوبی و المنود و همین که ابر مطهر افضال بمثال رنگ
 تراوش بر روی کار آورد نسیم عنبر شمیم این بشارت طرب بشارت که نخلبند لطف بے غایت
 طلبه اشت با کوره نامه مولوی قدرت غنی صاحب مغفور موسومہ این غوره چین بسا تین چند
 سطور منشور کرده از مہب اخبار برادرم بتا بر برقی برق آسا ارسال آنرا بر ذاک بیرنگ
 رنگ ربیع فوز عظیم نصرت و فیروزی جسیم بحر حریف خریف عسرت و تغیر حال مستقیم شمرده
 خار خار فقدان خبر فزاد آن خار غلطان دامن خاطر نگران است و گلخن ساز گلشن جان
 و دل مضطرب پریشان از آنجا که در موسم برگ ریز مکروبات خارستان جهان دور از گل
 جمعیت چون غنچه پژمرده افسردہ نشسته و برگ و برار ارم و قرار رنجسته و شاخ و بن شکیب
 و اصل بار کیشر کسته و بلبل کردار بغفس در ماندگی زار و زار و در زیر بال فکر چارہ کا
 گرفتار و ناچار میخوابد کہ از صدمہ رعد ناله و فریاد و برق نایرہ آہ و تپش نیم بسلانہ
 دل خویشی بند بند آن پنجرہ کہ عاین و مانع طیران است از ہم گسسته در هوا بوستان
 آستان مکرمت نشان بال پرواز کشاید تا خود ہم از حصہ و بہرہ گلبرگے بہ صغیرے
 مرغان خوش الحان گلستان در دولت نعمہ محبت و ثنائی لطف و عطا بے غایت مہربان
 زیادہ مزرعہ نفیدہ و بے آب آرزو ہا منتہسان جناب مرحمت قباب پیوستہ خرم و شادابی

و کشت انانی و آمل اعمادی از سموم هجوم و غموم مدام خوشید و به آب رقعه ۱۰۹
 جواهر زواهر تسلیمات و لای تمکالی کور نشات بدست ارادت در طبع فزونی چیده پیش کش
 صیر فیان آستان فلک نشان می سازد و بنظم فراید منشوره ماجر از شسته جزات عرض مدعا میبرد
 که قبل ازین جوهر شناس لطف مملو قدرت غنی صاحب مرحوم بطلب هر خطاب الود وجود
 این فدوی بامود باندازه اینکه شاید از شست و شوی واقعی الشاک ملازمت سرکار
 جلای آب و تاب افنی بر روی کار آورده شایسته تعبیه فلاحه تا بید امور مرجوعه خود توان
 پرداخته بود و همدان نزدیکی باندک فرصت طلبی غش پیکر هیولا ایشان در بونه دست
 تعاضل الارواح بگذارش مشغول اجل نخیته قالب حد شد فدوی با حاسن یاس کلی با قوت
 میذاب خون دل مشغول بعضی رقیبه موسوم قاسم الدوله بهادر متضمنه حادثه و مستکشفه
 کیفیت جلوه گری می باشد مطلوب قلبی بجلل و حللی صورت پذیر می ناخن بندی در داد مشتری
 روز ما بزار تفقد ایشان از دوکان رعایت حفظ الغیب با شتر نقد قلب این کم ارز
 راعب مستلزم ابلاغ جواب فوید نصاب ارسال فرمیده نامه دست خاص مولوی صاحب
 مغفور پیشتر و تمییه روانگی فدوی هم برود و هر چه پیشتر از پیشتر گردیده و مستوجب
 ترسیلش بر سبیل انجیل ادلا و میل فوز عظیم سعادت غزمت این محل ثانیاً آمده بعد و رد
 و نزول این شهر حلقه گوش عبودیت بهر از انبر نیز نگ و هر به بیج و تاب اطلاع این امر
 رسید که واسطه العقد نامه مرسله بدست بر و فقدان دولت فلاحه گردن جریده و مول
 ندید الحال حصول اموال اشته بنده پرورد و غر با فواید سرکار فیض آثار است ۵

اقبال بر کسیک یا ور کرد و بجانش بدر فیض تو رهبر گردید و السیر و از جود و عطای
 چه عجب بکاین پاره مسطکا احمر گردید آفتاب عمر و دولت خدا بجان بروقت افزا
 معادن فیض و احسان و نوزاد فروزی دیده عالمیان جاودان تابان و درخشان باد
 بمجد و آله الامجاد **رقعه** مشفق شفیق عواطف طریق من شسته محمد صدیق صاحب
 دامت مکارمه بعد از سلام اشتیاق پیام ابرام طبع طراز زمان عالمی مقام اینکه فقیر ظاہر
 و باطن کسیر صدق و ارادت تخمیر به تحقیق و تصدیق صفات ملکی سمات آن صدیق عالم
 توفیق از ته دل صدیق کامل و باستعداد خدمت ذی کرامت طالب مایل و حش و
 تشویق مشفق حاجی رحیم الله خالص صاحب سلمه الله الواهب بتقریر تذکره تذکره این
 بے بهره تربیت افاضل افاضت منزل فلک مشاکل محرک آن سلاسل و بجرات استطلاع
 اجازت حضور فردا و استطلاع وقت فرصت و رسالت این یک دو کلمه غلصه مشتاق
 عازم و شاغل شروع گرفت قبول افتد زهی عز و شرف بے **رقعه** بهر بخور و اراکام
 سعادت و شاد اقبال آثار سید لطیف الدین طالع عمر که بعد از دما خلوص آکنده محض
 انتباه آن رموز الفت آگاه سعادت و دستگاه باد که الحمد لله مجاری حالات این پر گناه
 رو سیاه بصحت بدن و عدم کلفت تن ظاہراً خاطر خواه است و شام و بچاه و گاه و بی گاه
 عافیت صورت و جمعیت معنوی آن محبت پناه بلا اشتباه دعوت و مسکن و حضرت آزاد است
 قبل ازین خطی از سر نیاک دل منحل بے اختیارانه بان کم ادراک چچاک زمانه رود گذشته
 هر آنکه نرغم و نگارش نامه موجب شورش باطن مروانده شده باشد اکنون واقفیت

و شعور بر کیفیت مکنون و مستور از روایت و حکایت شیخ نور که حضورش در اینجا
 بر یافت راجه آنجا صورت ظهور گرفته باعث اثبات معذرت و برادری ذمت آن
 سرمایه سور و سرور و لذت و خجالت این رنج و مجور و کتابت یک رسالت و یک کاف
 زلت مذکور موسوم و والد ماجد آن راحت صدور صداقت محمود متضمن اقدام سعی موفور
 در باره تقویض خدمت بنام فرخ فرجام آن سعادت گنجور گردیده البته که ملاحظه مصلحت باقی
 مطالعه مدافعه غصه و ملالت لاحق خواهد کرد مظنه که الحال عدم اعتماد موافقت و الفتیاد
 مستقبل آن ناز پرورده از منته ماضیه بسبیل احتمال و طبعیت و احمه طوبی ایشان مانع
 نامزد گردانیدن عهده مفوضه خویش باسم سعادت رسم آن مرهم سینۀ ریش میکند طور
 سلوک طریق پیش گیرند که از فهمیده خود و نجاشی و رزندگان کارشاید و مدعا بر آید زیاده
 چه ترقیم باید **رقعه ۲۲** بدخوردارین رباعی عمرت دراز باد براحت هزار سال به
 توفیق یاورت بسعادت هزار سال به سالی هزار ماهی و ماهی هزار روز به روزی هزار
 ساعت و ساعت هزار سال به طول مقال در اتمال قدر عجز و بجز امر صبر صبر مرضا
 بقضا مفت عجز بندگی هم درنگ و رود سعادت ناسم هم به هم نامرادی جدائی اضافه
 اندیشه و دغدغه بمرادی جدائی بادی وادی این هم و بال هم هم نفس نفس حاصی نکال
 آه انشائی آمده حقیقت ساعات سابقه الهم اجمع شملنا وارفع حلقنا تسویش فقدان خبرت
 خیرت حیرت زده رلود حیرت محصل خیرت مبدل متجمل بر گار که قرار فرار کرده و اصطفا
 و باضطر آورده رو یاد مقوله که مگویش اختیار مغبونی خود بر محروبی مربی بوده

شتاب و شورش منظومه شبانه اجتناب آن سعادت نصاب از اذعان خطاب آید که کتاب
 نموده خطی از مدراس اصل شد و مخصوص مطالعہ آن نور دیده درین صحیفہ داخل طول زمان
 وصول شاهپرہ رسالہ تا این دم محرک سلسلہ تفتیش حال از محمد قاسم آمدہ ابرام تال
 موکدہ الارقامش اینکہ فرنگی غالباً از کسے شنیدہ و تقرضاً از من پرسیدہ کہ منشی رخصت
 مدراس گفتم بہمنت بمبی رفتہ گفتم مگر از ان حدود سوارہ بہل و خانی رو بہنزل مقصود
 خواهند نمود زیادہ سوای اینکہ خارالم بدامانم و از تب غم سپند آسا سوزان چہ اعلانایم
 ماجرا و گفتگو موبو بزرگوار و بیش ازین نعل در آتشم مدار **رقعہ ۳۳** غور طلب بی حفاظ حسن
 ادب و تذاکر تلافی واجب بجناب مولو علی عباس صاحب زالت محبتہ دی مہر سامی مناسبت
 سرپرست زیر دستان دام مضنہ بعد از تبلیغ سلام باخص مد عارض املا ہویدار می شود
 مشت خالم چہیخ نادانستہ صیدم کردہ است ہای حیا آہم مکن از ننگ صیادم سپر
 احساس بے قیاس غضبان سرپرست اخضر الناسد اداساس در حق این ہوا خواہ خلق
 اللہ چارہ ناچار چارہ جوئے نگارش عریضہ بجناب نواب میر مجلس از وثوق و جاے
 گذارش آن سرمایہ نوازش تبلیغ این رقیہ صداقت صمیمہ گردیدہ تا اگر از غصہ
 خود نتوانند اعراض کرد بارے عریضہ ملفوفہ را بداعیہ ضرورت البستہ کہ ارسال
 خواهند داشت فضیلت سادہ من احسن کما احسن اللہ الیک تاوان کمالت لوزیہ
 برگردن من افتادہ غیر از اجابت چارہ ندارم شہر مسارم بچشم کیم سزاوارم زیادہ
 ازین زیادہ است **رقعہ ۳۴** مخدوم سراپا احسان مولوی حکیم محمد خیر الدین خان

راست مکار که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انفعال ناکسیها انقدر عرق خجلت بر رو
 کار نیاروده که غبار کلفت اوضاع تکلف از چهره خاکسارے نشوید و بشرم اطوار
 بی استیلا همتا آنند راه عجز بی زبانی سر نکرده که قلم صداقت رقم قدم از سر ساخته جاده
 تحریک مدعا بنویسد اگر بعض سراسیمگی خاطر از کشاکش قرض خوابان که بواقعه ناگزیر خیر و خوف
 داغ ناسور جگر گرویده گام فراغ زند وسعت بسط زمین از دایره چشم موزنگ تر است
 تا بکاغذ پاره چرسد اگر بطول مقال آشفتنی دل از معانیه حال تندرست کشان که غنیمت
 فرصت وقت دانسته کار دباستخوان رسانیده اند و فتر شکایت باز کند عرصه ازل تا به
 از طرفه العین کمتر نفس عدیم البقا چگونگی و فانیانچه از عالم غیب بجایگاه ظهور سپهر بند داغ
 فروزش عبرت بی اختیار است و آئینه دار صبر و تحمل اضطرابی چاره کار از چاره گذشتن
 دست و سر پا که پس در چشم رننا شکستن اما فکر آب و دانکه در هوای اطفای نایره شکم
 خاک مذلت بر فرق انسانیت می پزد و مجبور شکنجه فرسایشها رنج و غمی نمایان کوشات قدم
 تا بکنج قناعت با فشر و با طریق توکل سپرد خاصه نفقه عیال در مانده که در هیچ و تابش
 وجوع آنا آب رخ شکیبی ریزد و معذور شراندا ز بهای پیراهن دل جان کجا توفیق رضا
 یزدان تا از گریبان تسلیم سر برآرد و با مقام صلح کل قدم گذارد و اشک ندامت که گوشه
 استین عنایت میخوابد و زخم خجالت که مرهم کافور التفات می طلبد اینکه وجه مشاهیر مدت
 سابقه ملازمت که فقیر و باره استقراش از ابتدا کار ابا و انکار داشت و همت عالی
 نمت بر عطا آن خواهی نخواهی امارت بشمار آنچه در سر کار مکرمت نثار باقی است و تا نفس

واپسین مجفل ادعایش شرم ادب ساقی اگر درین وقت صعب ادا و ایفا آن از سر مرهم
 مریمانه یکدست یا از روی تفارین ادا نماید دل مضطربش از کلفت پریشانی برآید
 بزبان اخلاص بیان دلم و ضرر شکر و سپاس احسان کشاید یارب که فرصت قبول بر عسرت
 حصول ممول و امن نبیفتانند و محرومی طالع لفظ معنی این مکتوب را بمطالعۀ نگاه استغنا
 و غنیان قاطع نرساند **تقریه** سحر کز انفعال ناکسی بیدست و یارنتم به عرق
 گل کرد وین سیلاب نمیدم ز جافتم به سر شک افشا نیایم خامۀ انفعال سرشت اگر آتازد
 بر رو کار آب اندر خجکلیه گان زاویه اختیار نمی آورد و تر و امنان عالم احتیاج بهو اگر می حفظ
 مراتب پاس انفس ستر یا بزرگ آب می گداختند و بیچ و تاب و کشیدها مکتوب تحیر اسلوب اگر
 کفاره عجز بمقدار بنامی نفس سوختگان بادیه هوا نمیکردید جگر تفسید گان رگید و ان سحر
 خاموشی را بر شحات زلال کدام جرأت حسن ادب سیراب سر چشمه توقع میا ختنه اکنون که
 آب رو خجالت و در صورت اشک ندامت از مژگان قلم رنگ چکیدن ریخته و غبار کدورت با
 و خشت و لباس خطوط طلسم خاک پیریه یکا عرض مطلب انگیزه از باعث اینکه چون فقیر حقیر
 باندیشه عجلت مراجعت خود از مکه معظمه زا و قلیل مسافت اندازه کفایت دیده و التزام استدلال
 مراقت جناب ارشاد آب مولود واجب بانصرات اصل سرمایه و عود و قروض تاسیر زده ربا
 کشیده عنایت مریمانه که قبل ازین بدو چون چھولی جلوه انعام از زانی داشت گرانبار یکا
 بدو فی تخفیف ادا سته ریال نمیشد گردن جرأت سبکباری افزاشت الحال بقای
 دۀ ریالی ملاوه و بال عجز تمیدستی است و استعجال روانگی حضرت مدفوع داغ فروش عالم

بے طاقتی و در صورت صدف کردار بکشایش دست التجانا چار بست و ذات معلی بدعادت نیست و
 بنوازش لطف و عطا خود مختار **رقعه ۶** بحمدت سید منور رقم خلاص صاحب نشی و القی
 سلمه الله الرب سلام شکوه پیا سیکه از ته دل تالاب دمان در خون جراحت سینه بریان غلط
 گذرد تا دست و گریبان آن عزیز سر اباریو و رنگ و رنگی از ابتکار زمان آموخته را منور
 دامن دهن رنگ تعریف بر رخ عودض حال عجوبگی تمثال سیریز و تفصیل اجمال مقال بزرگان
 فوزانی دولت وصال و اسبگذار که طبع تحمل نفع فرصت کمین وقت در بانگ و نغمه و ناله و فریاد
 بے هیچکام لظلم مثل چوب و چاق غائبانه ناقصانه بے خردانه صرفه انتقام عظامیم نظام
 آن شاد و الوفا می متجنب الترحم سفک دما را از حسام ایام بوم گرفته بود اطن محبت موطن
 عزیزان از با افسانه را سر سبز بخون غلطان نمی بیند الیچ سلاح خانه سینه الم گنجینه
 از نیر و تبر و تیغ و خنجر و خدنگ و تفنگ مضامین خون جوش و عبارات پر خروش و کلمات
 حرقت آغوش و سخاوت جراحت فروش آمده و طلب و گریز خامه و مضمار نامه از رخسار
 ذهن ذکا هنگامه بجولان جنون اعلان همیز خیر ضبط کشش و کوشش الان احسن و اولی
 که اگر غایب عنان الامور که ایجاز تبیان مدعا که قیسه عذر رنگ ضمیمه با علم حقایق سانه این نلحیه
 عمومًا و خصوصًا از نمایان و داد و نایان سابقه و لاحقہ سیما درین نیر و سیکه زمانه موسوم بخرادر
 سعادت کاشانه کمر همت چست کن کمر باخته دل و جگر گداز خسته متحن جریخ پر بهانه و نتیجه غما
 از تیغ پیدائی سفارش بنام دیوان آن نزاع آمده بدست و پارسیها فکر جان گزای زانو
 و راحله و بعضی سوغات شش و سعه الامکان سیرة الوجدان سر اسیمه و پریشان دارد بهر حالت

در صورت صورت نماے امنیت بعلت قلت بضاعت بر زیادت مدت ملک واقاست بمحض افتتاح
 خط سفارش مذکور راجع و مختارست و عند العزیزین تحریر حقیقت و تعیین زمان رخصت باهتر است
 و رخصت زمینی سعادت بر ذمت اہم منقصت طویت با التزام فرصت وقت خواب و بچمید
 لطفکم مزید بر باب المجید **رقعہ** گلبن گلشن و داد و حفظ حمایت رب جواد شیرین کام باشند
 بعد از سلام سر بسر اتحاد مکشوف ضمیر شفقت ایجاد باد و درینو لاطالم بیک درو کہ بشکل انعامش
 مذاق جان را حلاوت است و بدیدار دل شکارش دیدہ تمنار انصارت اصلش مرکب است
 از دو جزو اسمش متبیین بر دو لفظ اولش ثنائی و ثنائیش ثلثاتی ثنائیش منشعب بش حزن
 و ثلاثیش منفرع بہ نمہ اعداد اولین پنجہ بل یکصد و ہفتاد و دو و دین یکصد و پنجہ و چہا
 بل تہ صد و ست و دو و نمشا اولی گلستان و مثبت اخری نیستان ہم تاب و توان جسم و
 جان و ہم مایہ کام کام و زبان سے اول اگر کل کنند ناہ ببل شود؛ و زائر دیگرے
 نقل بی کل شود؛ گاہ ز شکر خدا یاد و ہر بے خطا؛ گاہ نماہ بقا غنچہ دل گل شود؛
 نیمہ کا کل نگر طرہ کشاید اگر؛ یاد و از خنجر رستم زابل شود؛ فاش کنم نام او گل فست
 از جام او؛ صورت ارتقام او بسته جو کا کل شود؛ از پس و پیش نقط و ہم ساز و غلط؛
 طبع رسازین منظر بجا مل شود؛ اگرچہ مجال طول مقال و وقت خیال در عالم تامل و سمیت
 کمال دارد و انافی الحال اختلال احوال و ملال بالی بر سر امتثال مثال واجب الامتثال و نیگونہ
 قبیل و قال نمی گذار و شاید کہ منبعد در صورت جمعیت صورت نماید اگر بقدر دو شربت ارسال
 دارند باعث ممنونی حال و در استقبال این کلال بالا مال سپدارند زیادہ زیادہ **رقعہ**

ملازمان معارف ترجمان می پرواز و سعاد عای دل اخلاص منزل بعرض اختصاص لطافت
 کامل حل میسازد که حقیقت مشتعل درین محل تدبیر تحصیل جسته پریشان خاطر و محفل شده که
 هم مفروض است و هم مرکب اصلش ثلاثی و فرغش سباعی اگر هر حرف را مانند موالید ثلثه خلاصه
 موجودات انگارم بجاست و یا لبسان کو اکتب سبوع واسطه نظام کائنات پندارم سزا
 چون اعضا کریمه شده کام در لذت حیات جسمانی بگذارد و بزرگ هفت ایام در بهر هفت تسامه
 هفت اقلیم شمرده زمانه روح پرور راحت افزا طرب بستر تعب فرسا انیسی که جلیس بزم عشرت
 و مست است و رفیق که بدرقه طریق گفت و گو رب حرف اولش شکل چاه زمزم محض حلقه
 نور مجسم یابدیده اسحاق ثانی چشمه حیوان سرمایه هر جاودان ثانی بعین آب و تاب
 طرحدار نموده تیغ بر خصم غم و الم آله نصرت و فیروز سندانث صورت هلال ماه شوال عنوان
 جریده رفع اندوه و هلال طرزه لباعات حکا که غنط منزلت را از و سربسته است و غایت
 نشاط و سرور و سوغور را با دس پای بندی هم افعال مهوشان را جان دوزیایی و هم طرح
 و روش گلرخان را سر حلقه طرار و رعنائی عطا کب نمته از دیدار کنت بارش بیای کار
 می آید و طراز بے از لطف اصدقا صورت زیبای آن مستدین محفل جاده و تکمین را بر صغیر
 کف دست می آراید هر قدر که ممکن باشد اگر نقش مرحمت بند و بسیل ره آورد و در خدمت
 راجه ذریعه نریز در حرمت خویش و نسبت بوی واسطه خوشنود پیش از پیش کند زیاده
 آفتاب عطا کب نهایت آغاز خشنودگی ما فوق الحد نماید و طره مقرض ناظومه منت
 ملازم اتصافیت نفع اهل رسوخیت آید۔ **رقعه ۱۲۱** لوا صاحب الاما قذبی شان

منبع لطف احسان معدن فضل بے پایان صمصام الدولہ بہادر ناظم جنگ راست فیوضہ
 سلام استعلا و رحمتہ و برکاتہ علیکم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً از حالت پرطالت خود چہ شرح دہد
 کہ کار باستخوان رسید و کار بجان راہ بجایے نیرسد و وعدہ بوفائے منابا بتلا
 و رجا بالتجا و النجای رجا بانتمانی کشد و ابتلائے منابا اعتنائی والا دل بریان در
 خون تمید و متن ناتوان باشک لالہ گون و نبض انجراح مرام بست اعانت و امداد منی تید
 و قلب تلطف نہاد و سینہ کرم خزینہ ترجم ایجاد و خار محنت در با جان خلید و سنان
 کربت در پہلو روان و خار خار لحاظ حفاظد دعوی در دامن خاطر عاطر بے پروا منی خلد
 و پیکان خار گذار سرعت و فاد در دیدہ استولیف اسعاف مدعا تیر قامت از بار زحمت
 چون کمان خمید و الف ہست قامت از گزشت زمان مانند دال دوران ابروے عنایت و عطا
 نمایان منی خدمہ و کلاہ گوشہ منت و احسان بکیران و ذوق ہوا مشاع جلا بقدر جان خرید
 و شوق بے سرو پا کالا ابتلا بر نرخ روان و صیر فی لطف بے قصور گو ہر گران بکا بزل
 فضل مقدور بجوے منی خرد و نقاد جواد جو دے فتور کنز شایگان اجر موفور باندگی
 انا سخی با بست اعتنائے جہر سکا سجد استلا پزید و خیمبارہ قطرہ بے اندازہ از صہبا
 پویہ متصلہ قدم فرسا دینا قلب مہر ضیا از انصببتہ اب عولطف انضال منی پرد و وقیح
 مستوجب الفرح حال پر ملال از بادہ سرور مادہ النشراح حال مار سیاہ اختیار غربت و محن
 بکا قرار و سکونت وطن گزید و عقرب جزارہ اضطراب نصفت بیانشہ اصطبار و اقامت
 مولہ و سکن و افی نضا و امضا از عالم سما بکا در رنگ نخل مہتفا نئے گزند و مورچہ خلد

و فانی عاجله و عده و افقه بدست مکرمت و مرحمت سیما و حرایبی هوی نفس نابکار از صدمات
 آفات و رخا بن این دیار خزید + و موش کلم هوش طبع نادرست طبع جمع نفع درست
 در بحر سوسمار دستم ندل بے پردا بقلب کان احسان جان فزانی خزد + و گنجور خزین من
 و عطا در مخزن ذخرا جزا منتها عشق بے ادب از خال عذار عذرای طلب آب خطل تعبیت
 و شوق مافوق از لب لیلیا ابتلا سے ذوق تلخی ستم مکتسب مذاق مکارم اخلاق از سیوه
 نور سیده و فاق شیر نبل اشتقاق نمی مکده + و رغبت طبیعت مکرمت طوبت از خساره
 بوس اندازده رحمت بے اندازده شربت غایت حلاوت اتفاق + مرغ هوش از دماغ پر
 و از چشم تر بے نور چراغ + رنگ رخ هوس نپس پرد + و طایر ذی بال حصول کام از نقص
 ببر شک حسرت از دیده چکیده + و عرق سعی از جبهه + باد مرام بیالایش است اهتمام
 بجام انصرام نمی چکد + و قطره و رشح از ان بجام بجام زهر آشام ناکام + دست جنون
 گریبان سکون در بد + و مهابت از حد افزون دیون سینه پر خون + سینه پر کینه
 سخت شور نمی در د + و گریبان بے سامان عواین امور + کام آرزو از غفلت وار و است
 زهر مقامات چشمید + و خلق اسید از صبر صبر تلخی آفات مذاق اتفاق از حقیق توفیق
 لذت فلاح نمی چشد + و کام ناکام از شکرستان مرام شربت نجاج + شام خلعت از غلغله
 الفت رایحه کلفت شمشید + و دماغ صداع ایام بوس کباب دماغ از مجره سینه چر
 دلی هوا امتلا از بهوب نسیم متفارا رایحه قناعت نمی شمد + و اندیشه هوس پر از کلین
 تسلیم در ضابطی نابت + از کثرت امتداد ایام انتظار خار بن اضطرار در سرزمین

خاطر زار و نزار و سید + و قصور و فتور طالع نابکار و زشت و دیار سوز و سر و نفخه و صواب
 فقر حصول کام از نخل و حصول مرام نمی دهد + و نفخه حصول مرام از گلستان حصول کام + خنجر
 زهر آب سرد مهر بیای زمانه سیر گرسنه تر دوات روزانه و شبانه برید + و دوشنه
 خون تشنه تسویفات چرخ پر بهانه گردن جرأت محبت اتمام بے توز کانه کم خردانه + سرشته
 طول ایل به تیغ بے دریغ خلل نمی برد و وطن بهوس بے محل بقطع سیف لبث و لعل +
 عنکبوت خیال لعاب کلفت ایاب بصید ذباب آمال تنید + و جولا به شره تا و بود قطره
 و کارگاه اعمال + لکس مامول از جاذبه مقسوم بام حصول نمی تند + و مشتری و ممول
 از ناساعت طالع محروم بر سر دوکان غمول + و خنجر اسیر و سنگیر بنا و پیر از سر بهت و نیت
 کبیر بیکبارگی رسید + و بند گسته از قید شدید آن حوالی باطراف و اکثاف ابن همصر حاکم
 و برار و صید رسن بر بده تقدیر از مضیق تقصیر بوسعت گاه توفیر نمی ردد + و از تنگنا
 جان گزای تفسیر بخت بیدار و گشتای تبسیر + ز لوک سوز سلوک روزگار نابکار خون نا
 تاب و اصطبار مزید + و دم بے دم دمبدم مانند ماهی بے آب بدم آب پرا حنطار +
 طفل شیر خواره مقصود در عالم وجود انگشت بهبود و سود نمی مژد + و مولود طالع ناجم و
 از سر محمدی مورد و پستان مادر نمود و سود + صرصر مکاید مکاید چرخ مشعب برگ بریز
 نهال حال کلال اشتغال درید + و تند باد از دبا و مکاره زمانه پر بهانه بشکست اغصان
 توانان بال طلال الاکمال نسیم عنبر شمیم طالع شاد گام از محب انصاف نخست ایام کسیر
 گلشن خاطر تخمیر نه زرد + و صبا جانفزای مساعت قیمت از انقضای مدت انقباض

گفت عسرت بنضارت روضه قلب تکسیر + مور بے زور تدبیر تطمیر بر دم حسام بے نیام
 ہم و غم لواعث و حوادث تقدیر جلید + و پا آبد فرسای مقاسات آفات در خارستان نجات
 صحرائ ابتلائی پنج و عتلا تفسیر + بدرقه شفیق توفیق نارینق بر طریق مساعدت و مساعدت
 هوش از سر باخته سر از پاشناخته بادیہ نماید در ماندگی نمی جلد + در هر خود سر فضل لم یزل
 بدستگیر و چاره گری از پافاده دل بملاک نداد دشت جان گداز بے چارگی + حسد
 برق تاز عزم جزم در مہما از باند از طی فیانی نیاز افتقار تکبید + و کر نک شنگ ہیبت
 از مطر ز شتر متشده بقطع مواقع خول و استتار و جولان میدان حصول اعمت بار +
 لوسن بے عنان طالع ناکام از حرونی مستودعہ جبلے بمقرستوسہ فوزان مقصد
 و مرام نمی تگد + و کرہ نافرمان بخت نگوئے فرجام از سر کشی محمڑہ ذاتی بفمار ہموار انجام
 و انصرام کام + غزال بے عقل طبعیت منقصت طوبیت در رمعی امنیت بے دفع فلاحن ظن
 حرمان چرید + وقوع لوج مزاج عجبت امتزاج در سبزہ زار برادر کار بے تذکرہ و اندیشہ
 آزار نقصان + چارہ چار از بقعہ اختیار بطفرہ امتدار در مرتعہ گیر و دار روزگار نمی چرد +
 و شاة التفات بہر وزی از مقام فیض عام دل افزوزی در چراگاہ خصم کاہ پیروز بی وزگار +
 دانہ دل مضطر و آخر خراسن بخت ناسر اماند گندم دلید + و سراب وجود بے بود و تاب
 حبوب غلہ در خمس انجم آسیا چرخ ناہموار دانہ رغیف مفسوم نمی دلد + و گردون فلک
 کجہر فارقہ رزق معلوم + از تیغ و نیزہ ہشت غریت سینہ بر شتہ کفنیہ + و از سنان و خنجر
 صعوبت ہیبت دل الم سرشتہ + بطن حوص و آرنی کفد + و فرق امنیت گردن دراز +

احساس وسعت معاش سلسلہ تلاش از قبضہ انقباض بطول انقباض غایت ارتیاض در صحرائی عن
 ہلیدہ و قماشای نقشا انشراح سر رشته کاغذ باوی استفتاح باندا پر واز مرغ آزاد ہوا
 استخلا از دست پست امج گرا + اساک بخت سخت پنچہ پنچہ رنجہ توفیق کار از پنچہ سر پنچہ
 مضیق ادبار بنی ہلدہ و گرفت دست زبون دست طالع زبون ریمان دست اعتبار از پیچک
 ادراک مصالح کار و بارہ و در ذعان فرمان بسر و گردن دودیدہ و از گلستان مطن نجارستان
 این گلشن + توسن اعطاف بے اکثاف در ضمائر اسعاف امانی نمی دود + و ابر مطیل لطف بی نظیر
 بسمت کشت کا سر + اقتتال مثال یقین متین اتصاف آمال از ہوا خواہ رسوخ اکتناہ سیریدہ
 و پاشتاپ پیش پا احتساب از سر دست کم تجرگی بزنجیر سخت گیر این جایگاہ + خرچک نتج
 سرعت و فابریز رنگ تلخ مہلت اودار تغیر تقصیر تسويف دوران نمی مسرد + و امتداد
 غفلت مغروران این مدت در مطلق عموم احسان و خصوص مکارم شایان + دل سوزان از بر حمت
 ورود و الم بسان مرغ بستان نوید + و بعد مدت آن مانند بید اغصان و زرقان + بان
 خان و رد نشان از ہبوط نسیم رحم بیکران نمی نور + و بلبل خوش الحان لطف بی پایان
 برگلبن فضل نمایان + رزیدنت جدید در زرتہ نگدہ لغد عمدہ محمود چمید + و گلزار دیدار
 و ملاقات او با راجہ صاحب بفضالت محمود + نہال بال پریشان حال بطراوت نمود و بہبود
 نمی چید + و ریاض خاطر فاتر بسر سبزی بخت مسعود + صباغ قضا عبا در ض سارا از
 وضیا رزیدہ + و قباے مدعا ہر ادنی داعی بطرز دلخواہ رعنا + لباس طالع وارو نے
 اساس این احقر الناس بجز رنگ لایاس نے رزد + و خلعت سیرت این سر ایا بشکر و سپاس

روی کون آشتی ناس + وحشی طبع از نفع مستوسعه ملع نفع جمید + و غزال ملع جمع
 این بقعه و قطعه در مریض دفع و منع - صید بے قید فید امید باید آن ملع نمی جدد و ضرر
 اکرام و انعام از انجام اعظام بر رخ این منع و دفع + اگر حال هم معشوق رعنا ی خلق شایان
 و کجاستان و قاعد و پیمان تفرج کنان بیا کطف بے پایان نوید + و سر و زیبا ی فضل بکرا
 در کنار جود نثار احسان بهوای اعلان بذل و عطا نمایان + نهال بابل ضعف تمثال از سر
 سهفتال شکست حال نمی نوید + و پاسبان ثبات اقامت این جبات بار کتاب افترا بدگر
 محال + بس که آواز و مکارم فضایل گرامی از تری تا با فلاك خنید + و مظنیر امان حقوق
 اشتنا و اقدام لوازم حق پرستی از سک تا سماک + در کاخ و داغ کلفت سراغ آواز
 و را و ثوق رجائی خند + و کجاستان استخوان بے مغز صد غیر از اقیان حصول ماعا
 زیاده قافیه تنگ و بر شیشه دل سنگ و خنک ظلم پای لنگ و آئینه فرنگ صفو صمیمه
 از دوده داد و در چنگ تنگ برنگ جنگ زنگ و فرنگ با تیغ و تفنگ ایکنه
 چنگ و عابچنگ التجا کر که آهنگ هست رقص ۱۶۲ مولوی صاحب فضیلت مناصب شفاق
 مناقب اخلاق مراتب مولوی سید علی بخش صاحب لیل الله الواهب سلام الله تعالی و رحمته وبرکاته
 حلیم اولاد و آخر او ظاهر و باطنا انقسام طبع زایل در سر انجام چند مشاغل بایل عظمت
 از تمام رسائل اعلام و مستحکم حایت شواغل با احساس اساس انضمام ارتسام عوام کالانعام
 آمد مساحت خدمت باستان با یدرست طلب جواب کتاب بخطاب اینها کیفیت انصبا با و جاد
 نوید یدر کلفت اوقات بمنت سات اندیشیده ملاقات مولوی صاحب بشل همان آتش در کا

کاسه لیس محفل غایت را حلوائی تسلی تلوا سه بکاسه نکرده و نشند لب زلال طمانینه را
 جز غبار تذبذب و ترو در پیش نیاورد با آنکه حبیب الایا حسن عقیدت و تولا ملازمان شمای
 بر کرسی بیان نشست کرسی نشیبه اجابت سکت از تعدد نفس نفیس خدمت ایشان صورت
 نه بست و در ذیاب و ایاب من خلوص نصاب لبان استخوان آن احسان قیاب طایفه تصا
 متصل بعد ازین رضا بقضاء و سماع اتباع طبع کثیر النفع آن ذات گرامی هم بلا انفضال
 متصل شمع باب مد عابر خدا از طرف این طویل الاصل و از اهل خانه هم بذات حمیده صفات
 و هم بدو التیانه الفت کاشانه سلام سنون الاسلام و بنور دیدگان دعا مهاباد **رقعه**
 مولو یصاحب فضیلت مناقب مشفق مهربان سرمایه روح و روان موکوسید فلام سوال صا
 مفتی ضلع نگر مگر سلم الرحمن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و وصول رقیه الفت شمول
 مورخه ۲۴ شوال سنه ۱۲۸۴ م موجب سرور و جود اتم مجود ملاحظه لغافه و باعث هم و غم
 و الم باطلاع اینها بعد از مطالعه و اجرا کلمه استرجاع از ته دل خلوص انتفاع بر سر زبان صداقت ترجا
 گردید هم ثبات و تغیرات و انتفاعات حالات کمونات که از بدیهیات و مرآت انبیاات و تصدیقات یقینا
 اهل تحقیقات در مشاهدات آیات بنیان هست چه محسوسات و چه معقولات و غیر نشوئیات توجهات
 مفازات مبداء فیوضات و تنویفات مکایات و انما کات این نشأ من خرفات ازاد رکات خاطر
 عاطف و کاسه آفتاب اشراق حقایق آیات و مدخرات الما و تأمین نکات انابت حضرت ربوبیت و اید
 چه قسم تبعه دسته آید دسته آید اطالک کتابت بتوصیت مصابرت جرات ارادت شمیمه در اضا
 مشعله تواند استحضار حدیثی که در تعزیت معادین جبل ارسید رسل منشور مکمل مرسل شد

و مرقوم بختم این رقوم مخنوم که لایحیطق جز ملک اجرک اغیرها الله عن الزلل و ثبت اقداسنا
 بحسن العمل جعلها الله لکم اجراً و فرخا و فی القیامه شافعه و شفقه و رسول محضر مطلوب بلف مکتوب
 مرغوب و موجب و سباسب محسوب بر تمان امتنان مراعات حفظ انفسیان محبوب قلوب
 و دافع کروب اندیشه و تر و د خاطر فاتر و کفر کافی مقصور جواب ششم سئواله داعی عامی گردید
 غنای هنر استفتا آخری دیگر بار از خود نار و قود و خاصمه متشده و مستفاد معامله بر صفا
 رابع و مانع اجترار صدام راس الفت شعاع به توضیح و تصریح المالی اجمال احوال امید که هم
 منوال فیما بین در زمان استقبال از اقبال مقال و کردا پاسخ سوال ضنت و امثال و مثل
 و مجال نیاید بصا جزاده بلند اقبال و مشفق محمد زین العابدین صاحب حمیده خصال اسلام
 مسنون الاسلام بهشتیاق تام برسد **رقعه ۲۲** بر خور و در نیک کرد و سعادت و ثناء
 سید لطیف الدین طالع عمره بعد از دعا معلوم باد که حال من پریشان حال از مقال بخور
 ستوده خصال لایح و واضع خواهد شد اینجا بست بدست تا از انجا سفارش دست چست نگردد
 چست نگردد دست پست دست است سبب دست باشکست دست از چ دست
 دست بالادست به شکست باد دست پست کند الا که دست بدست دست به
 شکست دست بالادست بدست پست به دست باشکست دست و به اکنون که
 دست پست به دست دست نمائے دست سفارش نمائے لچمن شئی و البست
 دست بالادست جان جملان خان منوده است و بدست نمائے دست احسان دست
 التجا کشوده دست نمائے دست سبی آن بر خور و از هم اگر سر دست بدست نمائے

صواب و سهولت دست و ده البتہ کہ دست دست قلبی جو شش ہست دست دست
 کوتاہی سے کہ شش نشود دست دعا بلند و فریاد التجا گردون کند و سرعت اجابت
 پائی بند و طبیعت منفعت طوبیعت عجلت پیوندا عوذ باشد لیسع اعلم من الشیطان الرجیم
رقعہ بر خوردار با شمار اقسام احکام بر خوردار بر خوردار باشد و بعد از دعا باند
 کہ اعلام و استعلام عافیت دست فرسود متاع علم اطلاق عموم ابلاغ و انفاق البتہ
 بسندہ و منفی نفسیہ خصوص انتفاع کذا اغراق احراق منیہ لقا و مثبت فراق قلوب شکستہ
 مستند حال و فراق نکال احتیال زلال احدیہما از کفر البیس اشتر معنی ابام بے نتیجہ مرا
 بشل زہر بیشتر ناسور جگر کو سر امرے دیگر الاکہ محویت مغولہ کہ کف کو کہ کف آن محل
 بفرط مصرت و قطط خل لکسیانشتت نامعلومیت مشغلہ روزینہ و تعلق دل تعقل
 عقاب تامل آن سور و سر و سببہ ضم الم ظن ہایم تمنائی و ناعو نے بعزم جلا دخی
 علاوہ علاوہ حال الہام حال نال ملکہ البال اولہ مجال مقال در امتحالی امین کج وار و مرز کجا
 حال در خط مصمام الدولہ بہادر نہ مبتغانہ معا اہتمام استعجال ارسال لازمہ سعادت
 وجود و رد و بر خورداری رادع اطالت کتابت سابقا در قیمیہ موسومہ جان جهان خان
 اسخان ارتقام شفاعت ثانیہ بدیوان امین ناحیہ از جانب لہمن ششی باہ متصلہ سبیل
 بارگاہ الہی بودہ عدم وصول جواب بجا اساس تا کید اسخان حصول خطاب بان مایہ
 جان نمود زیادہ زیادہ بر زیادہ فرمایش و کالشش فرمایش از سید منور رقم خان صاحب
 دل خواہش از فرمایش ہمیش و ہشش آن بر خوردار و بر خوردار سے مرخصی صاحب ہش

علم
 از سید منور رقم خان

نظر گذشته آن بانظر بانظر یا گشته بانظر بانظر استاده بی نظیر نظر باشد و الجواب عمده -

قوله ۱۲۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب عالی مناصب است برکات - بعد از اقدام سلام

صدقت پیام اخلاص نظام ابرام طبع اکرام نفع خدام ذوی الاحترام اینکه دیر روز فقیر

حقیر دلگیر خاطر کسیر در شکنج هموم چرخ پیراسیر ناگزیر بندیر با صفای اخبار تصدیق

حقیق یک از اخبار اخبار خیر اختیار خیار بے اختیار مختار انگار اختیار و اهرم زاعمه

جازمه کبر و متغلب بے نسبت انانیت ضعف الخلیف لاشی فی الحقیقت در غلت نرد و لب

تحقق جلب اندیشه مجسم شیت و مخافت آفت نسبت مستنکر است طبعیت مستعجده

المجلیات نامحسوس احد من البریه و امروز بصد دل اول ویز دل صفا منزل برداشت

از باطل و سوا پس مضرت اساس اسارت اقتباس سایر الناس و برارت ایما ذمت رسوب

نمت مصافحت همت و در تسوید نیتة الوداد و تجنب جوایز تحاشی گوی گوی قدر عذر

نیت و سبیل از حالت بالود و حالت مستقیم حالت که ضمیمه حالت عقیدت البتة نیت

شبهت ملات و حالت مواجبت مگر فی الحقیقت امتثال مثال عدیم المثال واجب الامتنان

کلفت اقبال اقبال سلیم عبودیت باشد باشد که اجازت باشد تا باشد دیگر تسلیم خدمت

تسلیم خدمت مرتبت بیج مرتبت بیج مرتبت گردیده گردیده اگر جواب صواب نصیب

تسلیم بخشش بی نیاز گردید گردید و گرنه ع از دامن تو دست ندارم هرگز نه -

خاتمة الطبع

شیرازہ بندے مجموعہ کلمات بستائش و نیایش مصنف نسخہ کائنات و کاتبانثا سے
مخلوقات است کہ صفحات سما کو را با بیات بروج و نشر انجم آراسته و قطعات ارضی را بنظم
افراد مردم پیراسته ای حمد تو آراسته گلزار سخن ما به لبریز زبان ساخته چون
غنچه دهن ما به درنگ آئیزی نگارستان سخن به لغت مطلع دیوان موجودات و شاه بیت
قصیدہ کائنات کہ فاشخہ کتاب فرمایش بذات والا لیش سر فرزمی گرفته و خاتمہ نسخہ
رسالت بنام نامیش عز امتیاز پذیرفته محمد شهنشاہ خیل رسل کہ خردند پیش
چہ جزو و چہ کل اما بعد بر ضمیر منیر گل چینا گلستان معانی و چمن پیرایان بوستان نکتہ
دانی منفعت و پوشیدہ مباد کہ این مجموعہ چندین مکتوبات رنگین و گلداسته مفاد و مناسبت
متین کارنامه تعمق و تمییز مہمی به انشای مہم فیض کہ ہر ورقش مانند اوراق مرتع
محبوبان گنجینہ رنگارنگ معانی و ہر صفحہ اش ہموچہ صفحہ رخسار معرویان مستعد است
ہر سطرش بسان زلف مشکین مویان و مکش و دلفریب و ہر لفظش چون غنچہ دہان شکر لبان
پراز زینت و زیبہ ہر حرفش برنگ خط سبز خطان بس رنگین و خوشنما و ہر نقطہ اش
مثل خال لالہ رخان لوشین و دلربا ہر حرفش چہ آراگی گلستان ہر سطرش
رونما سے سنبستان ہر معانی در سواد مثل آشکارہ ہر بدگونہ کہ اندر شب ستارہ
چہ لفظ و معنیش آرم بخاطر ہر ہمان معنی بو صفش بندم آخر ہر بالیقین از استشمام
الفاظ مشکینش مشام عالی طبعان معطر گرد و دواز طیب معانی فیض آگینش دماغ جان

طراوت گیرد + حدیقه خاطر از نفخ نسیم اصطلاحات آن تازه رویی یابد + و روضه دل از رشحه
 استعارات آن رنگ بوی پذیرد + طبعیت نابینا از افاضه انوار مضامین روشن شود +
 دول آرزو مند از ستاده مطالب بهره وافی اندوزد + رقم زده کلک والا و انگیزه فکر رسا
 بهار پیر + دانش حین آرای بنیش + گوهر کان فصاحت و بلاغت + حلال مشکلات فهم و فرا^{ست}
 بر دبار گران سنگ + والا طبعیت عالی فرنگ گو یابی بخش زبان سخن + سخن آفرین نادرفن +
 نگین خاتم جادو طراز + سلطان اقلیم نکته پروازی + مقبول بارگاه قادر قیوم + مدرسل
 فارسی دارالعلوم + جناب مستطاب لانا مولوی حاجی غلام زین العابدین صاحب مرحوم
 که در فضیلت خوش خلقی و انکسار کالشمس فی نصف النهار شتار در هر دیار داشتند +
 و اکثر طلبا ببرکت صحبت و فیض تربیت آن والا حضرت تمتع بشمار برداشتند + وصف
 نضالیش که چه بحر نیست بیکران + انگیزه رخت عقل بگرداب حیرت است + نور مدح او هر آنچه
 تصور کند خرد + برتر از ان بیان کمال فضیلت است + چون بمطالعۀ این خوشه چنین خرم
 هنر در آن نکته بین در رسید + نظر بر خوبی مضامین فیض آگین و کثرت طالبین شائقین
 تخم هموس و آرزوی طبع آن در مزرع دل ارادت منزل خود پاشید + لاجرم با جازت و تصحیح
 خلعت اصدق حضرت مبرور کالات گجوراعنی بهار پیر + چمن انشا + رونق افزای گلین سخن و لکشا^{ست}
 شاداب + سازه یقه احسان و مروت + نضارت پرواز روضه امتنان و وفات + سر پای تمیز جانا
 مدرس محمد عبدالعزیز که نشر و انشا را با فکر عالیشان چنانکه مشک با بوس و لبوس را با مشام
 و نور را با شمع و شمع را با انجمن موافقت است + و چنانکه باغ را با شمیم و شمیم را با دماغ و رنگ را

با گل و گل را بگلشن بناسبت و در وصف فضل او چه نصف کند کس؟ مرآت آفتاب چه محتاج
 صیقل است؟ در مطبع متین خود واقع محله فضل گنیم بلده حیدرآباد و کن بمانند الله تعالی عن الآفات
 والفتن بتاریخ یازدهم ماه رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری بقاب طبع درآورده دیده شایقان را نصرت
 آموذ نمودم و چشم نگاریان را بصارت نامحدود افزودم و نظر بکمال اغلاق بعض مکاتبات
 اخیره تحشیه و توضیح ضروریه بمقامات دقیقه مشکله نیز از جناب موصوف لازم و ستم انگاشتم +
 و شاه حسن معنی را تشریف و حله صورسی احسن و ستم نپذیرشتم هر چند عذرهای می نمودند
 و میفرمودند که من گزشتۀ بادیۀ نادانے و کوچگرد شهرستان بیچدانی را بفحوائی این
 بمثل من نیست در جهان ثانی؛ حرف خوانی ز روح نادانی؛ چه قابلیت و کدام قیامت
 که بحاشیه نویسی این چنین متن متین همت بر گمارم و خود را از جمله نکسته
 شناسان و سلف فم و فراست در شمارم + اما بپاس خاطر این احقر الانام باوصف
 عدم تحقیق از مصنف عظام و فاضل تمام منظور ساختند و بتشریح و توضیح بعض
 رفعات پرداختند + تا مطبوع طبایع ناظرین بر تمکین دستفیدین این گلدسته
 نگارین شود و در استنباط مطالب مضامین فراخ و استطاعت و ادراک معنی
 محمد و معین بود و مرجع و متوقع آنکه رباب عقل و کیاست در صورت پسند طبع شکل پسند آنرا بر جا و سلم
 دارند و الا همت شریف بر غفوه و تحریف بر گمارند بر عنوان مطبع آئینه بیوفای امانت!

تقریظ چکیده قلم فصاحت قلم شاعرانی نظیر نثر عطار و تذکره استلیم
سمنور را مالک جناب میرزا قربان علی بیگ صاحب المتخلصین سالک

قطعه

وقت است که در چشم بصیرت آید	وقت است که چون غنچه دلم بکشايد
وقت است که گلستان پیشم آید	کز دیدن او سودا من افزايد

ترجمی بهار گلستان سخن که اگر بغرض محال اردی بهشت و فرودین خرمی و تازگی خویش را از خویش زایل نماید
و برگ بزی دی و میو میو خیزی بهمن حاصل سازد باغ همه را غرور و دامن مهر و من شود گیاه بصورت
گاه بر آید و عند لیب نعمه سنج بنوچه گراید همانا از شاخسار طراوت آثارش برگی نریزد و از سخن
نضا آگینش گردی بر نخیزد و حتی انجمن این فن که اگر قاضی فلک نا هید را از انتشار سوره و سرود
باز دارد و معتش بهر هنگام خفا نه طرب بر عالمیان بر هم سازد و معاکا همه از حقیق
بر خاک افتاده سرشار و مینار اگر درون شکسته و ساغر را جگر افکار بینی هر آینه از باران ماه اش
یک پر پروانه کم نگرود و از کیفیت سرستان بی باده مستش هیچ نکاهد آری بر صفحه که نقش
خراشها خزان بر نگین او ای صورت ارتسام گیر و الا نظران دریا بند که اینجا سموم را بر
غنچه های خاطر نگرندگان همان اثری است که نسیم را در شگفتانیدن از بار بوده است و بر ورقه
کیفیت بر شکستیها بنم به شیوا بیانی رقم نریزد از باب مذاق از سبک و اثر و نوا و غزل
شکسته باد که نای در کشند که در کوثر و نسیم نتوان یافت شمیم عطر افشان این چنین از دل
بشام میرسد و روشنی این انجمن از بصیرت در بصره آید تا شایعین معانی اهل نظر را جاودان

ارزانیست و جلوه چراغان روشن باین ارباب بصر همیشه حاصل این گوهریت تابناک
 که اگر آفتاب را مقابل آن ننهد آشکارا تابد که هر چه بکسب ضیای ماه روزانه ازان می کاهد ازین گوهر
 بگدیه می برد و این خزینه است که اگر خزان سبزه پرویز و دقایق قارون یکجا فراهم آرند
 و در برابر آن انبساط ندمثال کوه و تل ظاهر آید اما کور سولمان ظاهر بین را چه علاج که ناروغن
 در چرخ نمی کنند و فتیله در آن روشن نمی سازند فرقی در روشنی روز و تیرگی شب توانند کرد
 و تا دودی ازان بر دماغ نمی خورند بوسه بر نمی گیرند مگر بے خبر از آنند که این نور بے رخن
 و فتیله چراغ الکی را فروخته نمیکنند و کوته نظران بے بصیر را چه چاره که با وجود شنا سبویان
 حوادث فکله نمایی همی نشانند و از پرورش آن هوا در سردارند تا گل و ثمر آرد و ازان
 بر خورند مگر نماند و آنند که این خیابان بے سعی کدیور و آب ریزه سحاب خرم است فراوان
 شربابی پیش رس میدار و بیایند و دیده دل یکشایند تا آنهمه را درین انشا تماشا کنند
 و بمضمون ۵ فوج فوج است معافی بدم در پرواز ۴ همچو مرغان او لے اجحه در باغ نعیم ۳
 و از سنده وارسند که این هدایت نامه است گمران طریق شیوا باینی را ره سنام
 و دستور العملی است ناآگاهان و مقرر کرده معانی را کار کشا عبارتش همه و کسب و مضامینش
 همه بی غش از اجمالش تفصیل نمود و از تفصیلش اجمال آشکارا گلش را گلزار میتوان شمرد
 و خاصش را شاخسار ۵ حتما خرمی تازه بهار معنی ۴ فراخ ریت زبینه نگار معنی ۳
 واد نشان ۲ نکته پرور و انصاف گنشان ۱ نه گستره یکو میداند که سالک هرزه گفتار
 خامه خام نگار است و سودن اینچنین مجبوسه و بلندیر از بس دشوار و چگونہ نباشد که چلیقه

قلم بهی رتم جناب مولوی حاجی غلام زرین العابدین مرحوم و مغفور است آنکه اگر باعتبار
 عرفش سلطان قلم و محنی خوانم و هست و آنکه اگر بنظر آموزگارشین همین آموزگار جانیان دهم
 بهاست آنکه بمشالش میگونی گویند که مثالش در عالم خیال یافتن و شوارت و آنکه بمعیش
 می سرانیدی سرانید که عدیش در جهان و هم و تصور و دیدن و دراز کار است اگر سخن را اقلیمی فرض
 کنند آنرا کار فرما و استن واجب اگر سعانی را ملکی شمرند آنرا کار کیا شمرند لازم اگر این سخن
 آن صدر آراست اگر این چنین است آن چنین پیر است پهلوری اگر بطورش حسد و چه کند
 و نظیری اگر بنظرش بر خود نبالد چه سگالد و روز له زبانه نشود الا با بود فضل و کرم
 و جللا با و فیض یزیز علم آفاق با و هب و طبری و ابن اسحاق با منکه ستایشگر اویم
 اگر این شرا نثرے نثار خوانم و صاحب نثر اشعر شیخ و انتم از من با و زنده اند و دیگران
 بگویند تا زهر لپی شو تحسین بر نیز و از هر زبان صدای آفون + راست از کاست بهر سو
 نمودار آید و حق از باطل هر جانب آشکارا تا به آنوقت اگر خود بهج نگرانید و به شنایش لب نکشاید
 کافی است که گفته مرا هیچ شمارند و دعوی با من مرا غلط نه پندارند یا رپا این مطبوع
 مفید انام نام مطبوع طبائع خاص و عام مباد و مواین قطعه تاریخی را ضمیمه آن کند +

قطعه تاریخ

کتاب که رنگین بود چون نگارے
 که می گفت انشاے معنی نثارے

چه سلطان افسیم معنی نکاشت
 ز سالک شنیدیم تاریخ طبعش

تمام شد

قطعات تاریخ از طبع مراد شاعر جادو و بیان بلبل ہندوستان و قف
رموز خفی و جلی اعنی جناب محمد سرفراز علی صاحب المخلص بہ وصفی

شدہ طبع در مطبع نو بصد لطف	چو این نثر بے مثل دلچپ و زیبا
پہ سال تاریخ و صفی رقم زد	عجایب دور بحر انشا سے یکتا

ایضاً منہ

چون کلام پاک زین العابدین	بحر علم و صاحب صدق و صفا
طبع گردیدہ براے فیض عام	از پس مدت برآمد مدعا
لگفتش تاریخ از روی بھار	نثر رنگین و بیان جان فیذا

ایضاً منہ

آن کتابے کہ نظیرش نبود	طبع گردید چو از فضل خدا
و صفی سحر بیان تاریخش	گفت رقعات مجیب و یکتا

ایضاً منہ

شکر شد کہ درین مطبع نو	شدہ مطبوع چو بے مثل کتاب
عیسوی سال رقم زد و صفی	چمن فیض و نصاحت شاید اب

قطعه تاریخ از روشن مزاج نجستہ عنصیل احمد حسین جایل شاگرد و صفی

وزین ابام رخت طبع پوشید	کلام غریب فیضی و صاب
رقم زد کلک مایل سال اتمام	شدہ مطبوع رقعات عجایب

قطعه تاریخ زادہ طبع ذکی کامل محمد احمد اللہ صاحب اصل شاگرد وصفی	
گشت چون مطبوع رقعات بدیع	غنیہ خاطر برنگ گل شکفت
عذیب طبع و اصل بھہ سال	طبع شد این نسخہ سنجیدہ گفت
قطعه تاریخ از فکر نگین اخلاق مآثر میر غوث شید علی صاحب ناصر شاگرد وصفی	
چو زین العابدین نیک سیرت	رقم کردہ کتاب منیض آگین
نوشہ ملک ناصر سال طبعش	کلام ناسخے رقعات رنگین
قطعه تاریخ از جانب قبلہ گاہ این مالک مطبع متین اعنی جناب	
حاجہ کرتان محمد قاسم صاحب مدظلہ بجاہ سید المرسلین	
مصنف تھے لکے بڑے صاحب علم	نہ تھا ہند میں کوئی انکا مقابل
بظاہر تھے مشغول تدریس لکین	نہوتے تھے یاد الہی سے غافل
دیامرگ نے انکے بھروسہ ورنج	کہ آفت میں سبکے ہوئے بتلا دل
کلام معنیٰ ہوا انکا مطبوع	نئی طرز کا لطف ہی جس میں حاصل
لکھا طبع کا سال کرتان نے کیا خوب	چھپی یہ دیکش انشای استاد کامل
من بتایج افکار جلال بخش و مدیہ شعرو انشا مشفقہ محمد عبد الرحیم صاحب ضیا	
خداوند عالی کے فضل و کرم سے	جو انشا میں نادر یہ نسخہ چھپا ہی
لکھی اسکی تاریخ کلک ضیا نے	گل گشتان فصاحت فراہ ہے
ایضاً منہ	

زین عتبات آن ادیب زمان	کرد تصنیف چون کتاب عجیب
سال طبعش نوشت کلب ضیا	ادب آموز هست نشر ادیب
از ناثرو شاعر اعلیٰ و برتر رسید عبد الله حسین صاحب افسر	
شکر شد مکاتبات مفیض	طبع گشته بسع و اناس
گفت تاریخ طبع آن افسر	طبع گردیده بهتر انشای
از فکر ساسی فروغ افزای چشم بینش محمد اعظم صاحب لیل المتخلص و دانش	
علاقه دار جناب نواب وقار الامر اهاب در دام قباله و زرا و اجلاله	
از افضال خلاق الفاظ و معنی	چو مطبوع شد نشر بے مثل فاضل
سن طبع آن کلب انش رقم زد	بلاشک بود رشک انشای بیدل
ایضا من	
طبع شد چون نشر زین العابدین	رشک سلک گوهر و دلچسپ و نیک
کرد انشای نشی فکرم سنش	ناجیات بهتر و دلچسپ و نیک
از افکار گزینش شاعر شیرین بیان شکرین گفتار از همه رموز مورخی و	
سخنوری اقص مشفق و مکرخی محمد عبد الحی صاحب صف سیره جناب و اصف	
نشر شد که ابر و دے معنی	هر سطر شده است جو بے معنی
هر لفظ گلے است کاید از دے	هر دم بمشام ابو بے معنی
یکدانه دوزی است بے بالیک	این نسخه بچار سوزے معنی

ہر ہفتہ طراز روئے معنی

بنگاشہ و صف سال طبعش

ایضاً منہ

کمل کردہ از و بہار معنی
آشفستہ اوہ از معنی
گلگونہ گلزار معنی
کین نثر بود عبار معنی

انشا است کہ لالہ زار معنی
بشگفتہ گلے است حرف حرفش
باشد سر نخ و لغزش
وصف خوشگوئے گفت سالش

فرمودہ صاحب فکر ساناثر کیا مورخ بے ہمتا بلبل گلزار ذہن
و ذکا جناب حاجی حافظ سید محمد علی صاحب المتخلص نوا

باطرزیب و وضع اولے
انشاے نفیس و خوب و علی

انشاے مفیض شد چو مطبوع
بشنوز نوا نواے تاریخ

ایضاً منہ

رزین العابدین ذو مکارم
بجمع و طبع آن دلکش رقاہ
بود این طبع مطبوع اعلاظم

پریشان بود چون رقعات رنگین
منودہ سعی سہر زہر زہریش
نوا تاریخ طبعش سے سراپہ

ایضاً منہ

بود چو حسن صبح دلکش
خطوط عمیدہ فصیح دلکش

مفیض انشا کہ طبع گشتہ
شعم نوا سنج سال فصلے

ایضامنه

بود چو بود افضل انیس دفتر
بیان پائے نفیس و خوشتر

بطالبان این عجیب انشا
نواسن طبع عیسوی گفت

ایضامنه

کجا باشد ازین باغ ارم خوب
فصاحت باره با گلهای مرغوب
گل سبے خار آسایست سیوب
پر در رنگ سمن هم رنگ محبوب
رزین العابدین فیض اسلوب
شد این گلزار در آوان محبوب
برآمد هندو سے تاریخ مطلوب

ز سه انشا که باغ به خزان است
چو گلبن نشر رنگین در بلاغت
انصارت بخش چشم اهل بینش
صفائی جو شد از صفات انشا
بود میرا پیش مانند رضوان
مطرا از حجاب طبع مطبوع
مبارک گلشن رنگین مضامین

از کلام فصاحت آمیز صاحب پرمتیز جناب محمد عبدالغفر
سَلَّمَ اللّٰهُ الْغَفُوْرُ خَلْفَ لَصَدَقِ مُصَنَّفِ مُبَرَّرِ

گشت تلف اکثر ازان یادگار
مانده ز اصرار من خاکسار
طبع شد آن نهنه گوهر نثار
معجز رنگین و فصاحت بهار

قبله گم آنچه رقم کرده بود
لیک قیلے که درین چند گاه
در دکن از بهمت کرتان ما
گفت سنش ببل طبع عزیز

ایضاً منہ

چوتھ طبع از لطیف مطبوع کرتان	خطوط طرازیدہ قبلہ گاہے
عزیزم بگفتا دوائیہ سالش	۹۳ کہ سازیش مطبوع خاصان الہی
انیکختہ طبع موزون محمد عبد الملک صاحب فرزند مصنف علیہ الرحمۃ من اللہ الوالی	
نثر زکین قبلہ گاہ من	باخط دلکش شدہ مطبوع
سال طبعش ہستم نمود ملک	۹۳ نسخہ جانفرا شدہ مطبوع

ایضاً منہ

منشآتیکہ کہ کرد زیب رستم	قبلہ گاہ ہم سر آمد فصحاہ
سال طبعش بگفت طبع ملک	۹۳ منشآت نفیس روح فہرذا
از بابل خوشنوا بی باغستان فصاحت لیاقت گل سرب بہارستان ذکاوت	
وقابلت مروت و اہلیت محمود سید مصطفیٰ مناخلف الرشید جناب مسرت مغفور	
چو مطبوع گردید انشائے فہین	بطرز امین و دلاویز و دلچسپ
سروش خرد سال طبعش ہفتم	۹۳ خطوط مستقیم و دلاویز و دلچسپ

ایضاً منہ

چودر آوان فرخ گشت مطبوع	کتاب مستطاب و نشر فایق
سن مطبوع طبعش گشت طبعم	۹۳ بود انشائے مطبوع خلائیق
از فکر صاب موزن معنی پرور گرامتقد جناب سید احمد حسین صاحب منشی مجلس افتخار	

مفید انشا چو گشت مطبوع نوشت تاریخ کلک احمد	بلفظ زیبا و معنی خوش کلام محمود نشر و لکاش
ایضاً منہ	
گروید مطبوع با طرز و لکش منشی طبعم سالش رقم زد	چون نامجات استاد یکتا اوست و برتر از جمله انشا
ایضاً منہ	
رقعات بدیع فاضل عصر نکس سن آن بطبع آمد	شد طبع بطرز نیک مطبوع انشاء فصیح خوب مطبوع
ایضاً منہ	
چو این پر فیض نسخه نثر زیبا سن آن عیسوی گشته روان بخش	شده مطبوع در آوان محمود کتاب مستطاب فیض آلود
ایضاً منہ	
نقاب از رخ کشید انشای مطبوع بگفت اطن احمد ہندوی سن	فلکندہ پر توے چون روی محبوب بیان نادر و انشاء مرغوب
ایضاً منہ محتوی برین چار گانہ اعنی ہندوی و عیسوی و فصلی و ہجری	
رنگ ہر انشا چو از صنعت گری شد ز ہر مصرع سن مقبول طبع	طبع پیش واضح ز ہر شایقان ہر گمان مطبوع طبع فانیلان

تصحیح اغلاط

صحیح	غلط	۲	۱	صحیح	غلط	۲	۱
باصواب ناصواب	باصواب	۱۷	۱۰۸	سلطان مینا صابین	سلطان مینا صابین	۲	۸
وکیروئی وکیروئی	وکیروئی وکیروئی	۱۳	۱۱۲	انتظار	انتظار است	۱۶	۱۹
طبیعت	طبیعت	۱۲	۱۴۱	شده	می شده	۱۷	۲۰
ایضا	ایضا	۱۷	۱۲۶	برده اند	پیشش برده اند	۱۳	۲۷
خدانه	خدائی	۲	۱۲۹	نگردد	نگیرد	۱۵	۳۰
تردست	است افزودن	۱۰	۱۳۴	اندو میان	فاده میان	۲	۳۳
طبیعت	طبیعت	۷	۱۳۸	شمع	شمع	۴	۵۹
یاد	روداد	۱۷	۱۴۱	بسیود	بی افزودن	۲	۶۹
عقال	عقل	۱۰	۱۴۹	نشیند	می نشیند	۱۲	۷۲
متوسعه	متوسعه	۱	۱۵۱	نیز	نیز و ناصواب	۱۶	۱۰۸



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
